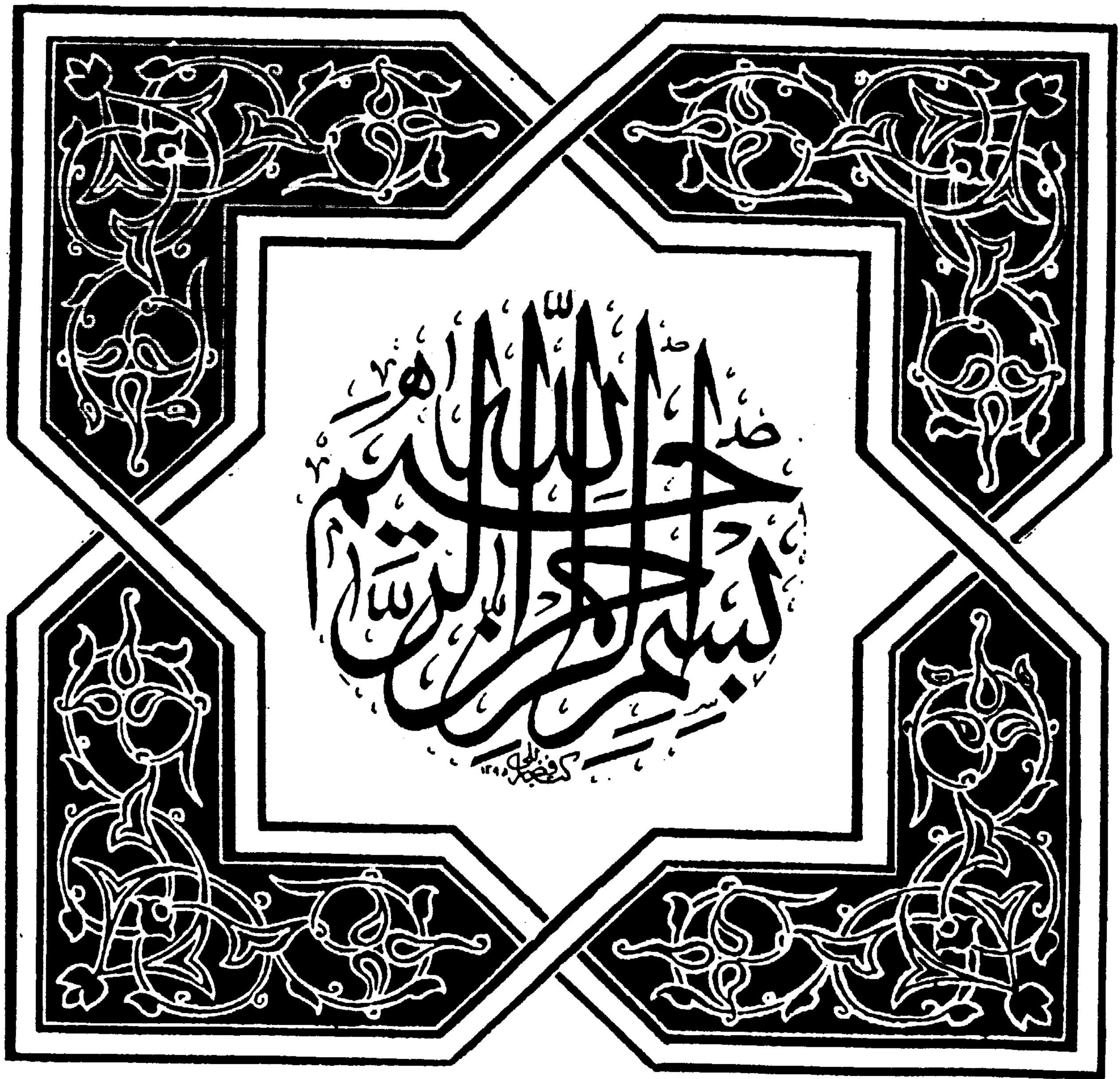
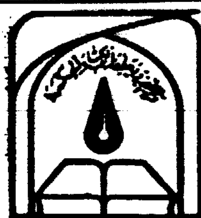

بسم الله الرحمن الرحيم



دانشگاه تربیت مدرس

دانشکدهٔ علوم انسانی

گروه باستان‌شناسی
(گرایش دوران تاریخی)

پایان نامه کارشناسی ارشد

تحت عنوان :
«بررسی تاریخ و تحلیل آثار هنری ماد از دیدگاه باستان‌شناسی»

استاد راهنما :
دکتر علاءالدین آذری دمیرچی

نگارش :
عبدالرضا مهاجری نژاد

مهر ۱۳۷۴

تقدیـــم به مادر مهربان و فداکارم که با یاد او همـواره احسـاس سعادت و خوشبختی می‌نمایم، مادری که در سخت‌ترین دوران زندگی مرا بر خودش ارج می‌نهاد، خداوندا؛ برایشـان عمــری باعزت عنایت فرما که شاید بتوانم جبران نمایم.

تقدیر و تشکر:

حمد و سپاس خداوندی را که علم و دانش را بر این حقیر ارزانی داشته است. با سلام و درود به پیامبران الهی بخصوص حضرت محمدبن عبدالله ختمی مرتبت و دخت گرامیش پاکترین سرشت و گوهر فاطمه سلام‌الله، و امامان برحق که طریقمان طریق آن بزرگواران است.

بنده تشکر می‌نمایم از آقایان دکتر علاءالدین آذری که به عنوان استاد راهنما تقبّل زحمت فرمودند و با راهنمایی‌های بی‌دریغ‌شان ما را شرمندهٔ محبّتهای خویش قرار دادند و با زکاوت دیرینه‌اش تمامی سطرهای پایان‌نامه را تصحیح نمودند و برای ایشان همیشه عمری با عزت را آرزو می‌نمایم.

از جناب آقای دکتر علی اکبر سرفراز که هرچه بگویم وصف‌ناپذیر است ایشان را همچون پدری عزیز می‌دانم که نه تنها در سمت مشاورت و ۸ سال مدت تحصیلی چه دانشگاه تهران و تربیت مدرس، بلکه در اوج بحران زندگی ناجی اینجانب بوده است، از خداوند می‌خواهم که عمری با عزت براین پیر فرزانه عنایت فرماید.

از خانم دکتر سوسن بیانی بخاطر مطالعه متن و اصلاح آن که به عنوان استاد مدعو قبول زحمت فرمودند.

از تمامی کارکنان و کارمندان با عزت دانشگاه تربیت مدرس که زحماتی را متقبّل شده‌اند.

از جناب آقای حسن تقی‌زاده از کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، جهاد دانشگاهی دانشگاه گیلان،

همچنین از برادرم احمدرضا مهاجری نژاد و خانم گلچین موسی‌پور که در طول این مدّت زحماتی را تقبّل نموده‌اند.

چکیده:

تاریخ ماد یکی از درخشانترین دوره‌های اعتلای هنری در دوران تاریخی می‌باشد که پایه‌گذار هنر امپراطوری بزرگ هخامنشی بوده است. هنر فوق در اوج شکوفایی خویش تحت تأثیر آثار هنری دولتهای همجوار اورارتو، آشور، مانا، کاسیت و.... قرار گرفت و اختلاط هنری عظیمی بوجود آمد که پایه‌گذار هنر در دوران تاریخی و حتی دورهٔ اسلامی است. مادها که اقوام آریایی بودند با توجه به فلسفهٔ مهاجرت در دنیای باستان، از دامنه‌های قفقاز و شمال غربی وارد ایران شدند و در طول مدت مهاجرت با بومیان درآمیختند. آنها اقوامی بودند که صاحب تمدن، فرهنگ، مذهب، نظام، .... بوده‌اند. مادها با توجه به آزار و اذیت دولتهای بیگانه (آشور، ایلام و....) با بومی‌ها متحَد و با دشمنان به جنگ برخاستند و به بسط و گسترش امپراطوری خود پرداختند، و با توجه به تعدّد جنگها با دولتهای همجوار سرانجام در قرن هفتم (ق.م) دولت قدرتمند آشور را ساقط و برای اولین بار به تحکیم و تثبیت حدود و ثغور امپراطوری خویش پرداختند. آنها تمدنی بس عظیم از خود به یادگار گذاشتند که نمونه‌هایی از آنها در دل کوه (دکان داوود، سکاوند،....) و سیلک کاشان در دوران اوّل هنر معماری به چشم می‌خورند و تعدادی دیگر از آثار هنر آنها با توجه به پیشرفت و تکامل بعدی در دشتها در دوران دوّم معماری به یادگار مانده‌اند، که نوشیجان تپّه، گودین تپّه، باباجان تپّه نمونه‌های بارز آنها است. سرانجام در قرن ششم (ق.م) دولت بزرگ هخامنشی با کوله باری از تجربهٔ آثار هنری و نظامی و... مادها پا به عرصه ظهور نهاد. بنابراین ما سعیی در اثبات فرضیه‌های زیر نموده و سعی نموده‌ایم تا صحت آنها را به اثبات برسانیم.

۱- مادها از طرف شمال غربی ایران و دامنه‌ها قفقاز وارد ایران شده‌اند.

۲- مشخص نشدن آثار هنری منسوب به مادها به صورت دقیق صرفاً به خاطر درگیریهای دائمی و همیشگی بین مادها، اورارتوئی‌ها، مانائی‌ها، آشوریها و اقوام تازه وارد و اختلاط هنری

این اقوام بوده است.

۳- نوشیجان تپّه صرفاً یک بنای مذهبی است و مختص به ماد و یک دورهٔ مشخص است.

۴- اوج پیشرفت هنر معماری مادها در گودین تپه مشاهده می‌شود.

فهرست مطالب

صفحه | عنوان

عنوان **صفحه**

صفحه عنوان

عنوان **صفحه**

عنوان **صفحه**

کلیّات:

I) مقدّمه

تاریخ ماد یکی از مبهم‌ترین دوره‌های تاریخی است، که ما با آن مواجه هستیم. تاریخ بررسی سرزمین مادها را می‌توان به دو دوره تقسیم کرد: نخست پیش از کشف منابع اصیل شرقی بخصوص خطوط میخی و دوّم بعد از آن مرحله. دورهٔ نخست بیشتر با نقل قولها از مؤلفان باستان همراه بوده است. دورهٔ دوّم که دورهٔ روشن در شناخت تاریخ ماد و آثار هنری آن می‌باشد، با تکامل علم ایران شناسی و حفاریهای علمی در نوشیجان، گودین، باباجان، ... که آثاری از مادها را نمایان ساخته تجلّی می‌یابد. بنابراین از دوره‌های گذشته تا به امروز مطالعهٔ تاریخ ماد همواره از اهمیّت خاصی برخودار بوده است. بطوریکه شالودهٔ امپراطوری بزرگ هخامنشی و هنر بسیار عظیم آن و دوره‌ها بعد از این مرحله شکل می‌گیرد. مردمانی که از شمال غربی ایران و دامنه‌های قفقاز وارد ایران شده‌اند امتزاجی از هنر، فرهنگ، تمدّن،.... بوجود آورند که توانست پایه‌گذار فرهنگ و تمدن امپراطوری عظیم گردد. هنری چون معماری که در مرحلهٔ اوّل دل کوهها و صخره‌ها را شکافته و در دورهٔ دوّم با توجه به تکنیکهای خاص خود آثار مهّم و مجلّلی را در روی زمین به جای گذاشت، و بهترین آثار، آلات و ابزار فلزی و سفالگری در این دوره شکل می‌گیرد. مطالعه و بررسی تاریخ و آثار هنری مادها از بسیاری جهات دارای اهمیّت است. زیرا که در این دوره تحولات مهمّی در معماری، فلزکاری، سفالگری، حدود و ثغور جغرافیایی و بسط آن بوجود می‌آید. جایگزینی دین زرتشت به عنوان دین رسمی، تغییر سیاسی زمان، و نابودی آشور به عنوان بزرگترین دشمن مادها از جملهٔ این تحولات است، که باعث اهمیت بررسی و شناخت آثار هنری این دوره شده است. بررسی تاریخ این دوره و آثار هنری آن، موقعیت سیاسی و جغرافیایی و تأثیر و تأثّر فرهنگ و هنر این دوره در دوره‌های بعدی موضوعی جالب، جهت مطالعهٔ محققّان و دوست داران هنر و فرهنگ ایران باستان می‌باشد که ما در اینجا به قدر توانائی به مطالعه و بررسی آثار آن پرداخته‌ایم.

II) سؤال اصلی تحقیق:

مسئله اصلی تحقیق، روشن شدن دقیق تاریخ ماد و آثار هنری منسوب به آن قوم است و مسائلی چون؛ در چه تاریخی در ایران سکنی گزیدند؟ از چه راه وارد ایران شدند؟ و آیا آثار هنری مشخصی داشته‌اند؟ و دامنهٔ نفوذ آنها با توجه به آثار بدست آمده تا چه حد بوده است؟

III) تعریف مسئله:

موضوع رسالهٔ حاضر بررسی و تحقیق پیرامون تاریخ و هنر ماد می‌باشد در این بررسی سعی می‌شود با توجه به مدارک و اسناد بدست آمده از مناطق باستانی و متون تاریخی و سالنامه‌ها کمک گرفته شود تا برخی مسائل مبهم در زمینهٔ تاریخ ماد و مواردی چون منشأ قومی و نژادی، تشکیل حکومت، قلمرو جغرافیایی، همسایگان مورد بررسی قرار گیرد و چگونگی ورود آنها دقیقاً بررسی شود و همچنین در رابطه با آثار هنری منسوب به ماد صرفاً آثار نوشیجان تپّه، گودین تپّه و باباجان تپّه مورد بررسی قرار گرفته و روشن خواهد شد که آیا آثار مکشوفه مختص به ماد است یا خیر؟

IV) فرضیات:

۱- مادها از طرف شمال غربی ایران و کوههای قفقاز وارد ایران شدند.

۲- مشخص نشدن آثار هنری منسوب به مادها به صورت دقیق صرفاً به خاطر درگیریهای دائمی و همیشگی بین مادها، اوراتوئی‌ها، مانائی‌ها، آشوریها و اقوام تازه وارد و اختلاط هنری این اقوام بوده است.

۳- نوشیجان تپّه صرفاً یک بنای مذهبی و مختص به مادها و مربوط به یکدورهٔ مشخص است.

۴- اوج پیشرفت هنر معماری مادها در گودین تپّه مشاهده می‌شود.

V - اهداف تحقیق:

با توجه به اینکه دوران ماد یکی از درخشانترین اعصار مدّنیت ایران در دوران تاریخی است و زمینه ساز هنر شکوفای هخامنشیان می‌باشد از اهمیت شایانی برخوردار است. هدف

اصلی تحقیق با توجه به موضوع آن حصول و دسترسی به تاریخ و فرهنگ و هنر ماد است، که تا به حال به صورت واضح بیان نشده است، و فقط مطالبی گذرا با توجه به آثاری که بطور اتفاقی پیدا شده و چند فصل حفاری چند منظوره (تخریب آثار و غارت اشیاء) که دیگر کشورها انجام دادند بیان شده و هدف بنده از این تحقیق بیان جنبه‌های مجهولی است که در رابطه با مادها وجود دارد و امید است با توجه به بکربودن موضوع و اهمیّت آن و علاقه اینجانب به این مهّم دست یابم.

VI - روش تحقیق و گردآوری اطلاعات:

تحقیق با استفاده از یافته‌های باستان‌شناسی و داده‌های تاریخی و تجزیه و تحلیل آنها تا حصول نتیجه منطقی انجام خواهد گرفت. و در این راستا اطلاعات بصورت میدانی و بررّسی، مشاهدهٔ آثار موجود در بناهای باستانی منسوب به مادها و آثار موجود در موزه‌های کشور و تهیهٔ عکس و اسلاید و همچنین به صورت تهیهٔ فیش از کتابها و مقالات و ترجمهٔ گزارشهای حفاری در تپّه‌های مورد نظر بررسی می‌شود.

VII - مشکلات و تنگناها:

با توجه به اینکه دورهٔ ماد یکی از درخشانترین دوره‌های هنری ایران و پایه‌گذار هنر هخامنشی است، اما مشکل عدیده‌ای همچون کمبود منابع جهت تحقیق وجود دارد و علّت اصلی آن عدم پیدایش آثار مکتوب مربوط به ماد می‌باشد. از طرفی دیگر عدم گزارش‌های حفّاری به صورت دقیق در محلّهای حفاری مربوط به دورهٔ ماد و ترجمه و نشر آنها مشکلاتی است که بر واقعیتهای این دورهٔ تاریخی افزوده است.

VIII - سابقهٔ تحقیقات انجام شده پیرامون موضوع پایان نامه:

در زمینهٔ موضوع این پایان نامه کارهای عملی و حفاریهای پراکنده با توجه به اهداف خاصی صورت گرفته است. مقالاتی به زبانهایا خارجی منتشر گردیده براساس کارهای انجام شده و یافته‌های باستان شناسی، حدود منطقه، نفوذ سیاسی مادها، تاحدودی معیّن گردید. ولی تاریخ دقیق، قلمرو حکومت مادها و آیا اینکه با توجه به آثار بدست آمده پایتخت آنها را که به

همدان نسبت می‌دهند، واقعیت دارد یا خیر؟ کارهای عملی صورت نگرفته است. در کتابها نیز مطالبی به صورت پراکنده اشاراتی به وجود مادها شده است که بررسی و ارزشیابی کتاب تاریخ ماد دیاکونف نمونه‌ای از آن می‌باشد.

فصل اوّل: اطلاعات ما راجع به وجود مادها در ایران

- وجه تسمیه ماد
- سالنامه و کتیبه‌ها و اطلاعات آنها در رابطهٔ با مادها
- موقعیت جغرافیایی ماد
- تاریخ بررسی سرزمین ماد (مادشناسی)

وجه تسمیهٔ ماد:

ماد اسم خاص است، به معنی مسکن قوم ماد، همین کلمه در پهلوی، پارسی و نیز در تقریب «ماه» شده است. ابوریجان بیرونی در کتاب الجماهر نوشته : «ماه» عبارت است از زمین جبل و «ماهین» عبارت است از ماه بصره که دینور باشد و ماه کوفه نهاوند باشد و جملگی را ماهات گویند.[۱]

جغرافی‌دانان قدیم به دو ماد قائل شده‌اند: ماد بزرگ که بر همدان، ری و اصفهان تطبیق شد و ماد کوچک که همان آذربایجان با قسمتی از کردستان بود. بعضی به سه ماد قائل شده‌اند ولی صحیح‌تر باید همان دو ماد باشد. ماد در زمان ساسانیان مبدل به ما شد و در قرون اسلامی آنرا «ماه» گفتند. چنانکه می‌گفتند: «ماه نهاوند» «ماه بصره» و در جمع ماهات.[۲]

مادآباد: دهی از دهستان قزچیلو[۳] است که در بخش ماه نشان شهرستان زنجان (فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۲)

مادآباد: دهی از دهستان «سهرورد» است که در بخش قیدار زنجان واقع است (فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۲)

مادآباد: دهی از دهستان «سرد رود» است که در بخش رزن همدان واقع است (فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۵)

کلمهٔ ماد به زبان آشوری عبارت است از: مادای، آمادای، ماتای. به زبان عیلامی نو «ماتاپه» به زبان عبری قدیم «مادای» به زبان پارسی «ماد» به زبان یونانی قدیم «مدی» به زبان ارمنی قدیم «مار -ک» *(Mar - k)* به زبان پارتی «مات» *(Mat)* که یکی از نامهای قومی و جغرافیایی است و ریشهٔ واضح از زبانهای ایرانی بر آن نمی‌توان یافت؛ به هرحال در میان مردم آن سرزمن که در قرن (۹ ق.م) به زبان ایرانی سخن می‌گفتند متداول بود. بنابراین از شکل دیگر

---

۱ - - علی اکبر دهخدا، لغت نامه دهخدا، جلد م، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۲، ص ۱۹
ایضاً، دکتر معین، فرهنگ معین، چاپ پنجم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲، ص ۱۸۶۱

۲ - - حسن پیرنیا، ایران باستان چاپ چهارم، جلد یک، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۹، ص ۱۵۳

3 - - Gazalchelo

کلمه یعنی «آمادای» که در ردیف «مادای» در منابع آشوری محفوظ مانده مشهود است. این صورت واژه سازی با پیشوند «آ» و بدون آن ویژهٔ زبانهای ایرانی است. در مورد اسامی قبایل نیز به نظر رسیده است که «ماردوی» و «آماردوی» به یونانی و «مارگا» اوستایی میانه به معنی راهزن و قاتل است.(۱) بنابراین از مجموع مطالب فوق برمی‌آید که شاید اتحادیهٔ قبایل ماد به صورت اتحاد قبایل غیرایرانی وجود داشته و بخش ایرانی ساکنان سرزمین ماد بعدها به شکل «قبیلهٔ آریایی» جداگانه‌ای تشکیل شد.

عقیدهٔ دیگری نیز اظهار شده است مبنی بر اینکه: قدیمی‌ترین نام مادها در اصطلاح نژادی «ماکتاپ» که به زبان عیلامی نواست؛ و با کلمهٔ دیگر آن زمان با «ماتاپ» (مادها و ماد) قابل قیاس می‌باشد پنهان است.(۲)

ممکن است اصطلاح «مادها» ریشهٔ عیلامی - کاسپی داشته باشد.

سالنامه‌ها و کتیبه‌ها و اطلاعات آنها در رابطه با مادها:

تیگلات پالسر اوّل که در حدود ۱۱۰۰ (ق.م) سلطنت می‌کرد، به سرزمینهایی که بعدها جزء ماد محسوب می‌شد لشکر کشید. از زاگرس و کوههای کردستان گذشته ولی او اسمی از مادها نبرد و بیانات او فهرست مختصری است از جاهایی که تصرف کرد. محقّق معتقد است: مادها تا این زمان بصورت قبیله و طایفه‌های جداگانه‌ای در نقاط مختلف سکونت داشته‌اند و تشکیل حکومت واحدی نداده بودند.

بعد از تیگلات پالسر(۳) اوّل شلمانصر دوّم در سال ۸۴۴ (ق.م) به کردستان (نمری) داخل شد ولی اسمی از مادها نبرده و این قسمت در اختیار بابل بود و امیر آن «مردوک» نام داشت و همینکه آشوریها نزدیک شدند او فرار کرد (مردوک) و اموال و خزانه به دست آشوریها افتاد.

---

۱ - - دیاکونف، تاریخ ماد، کریم کشاورز، چاپ سوم، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۱، ص ۱۴۴. ایضاً - جلیل ضیاءپور، مادها و نخستین بنیانگذاری شاهنشاهی در غرب ایران، یک جلدی، انجمن آثار ملّی، تهران ص ۷۸

۲ - همان منبع، ص ۱۴۵.

3 - - Tiglath - Pilser I

سپس در سال ۸۳۸(ق.م)[۱] شلمانصر دوّم لشکر کشید و شورشیها را به عقب راند و بعد به محّل همجوار آن «پارسوا» (پارسواش) رفت و امیر آن را اسیر کرد و سپس به مملکت «آمادای» و خرخای (کرمانشاهان) رفت. این اولین دفعه‌ای است که نام مادیها در کتیبهٔ آشوری ذکر شد[۲]. از اینکه مقصود از آمادای همان مادها بوده‌اند تردیدی نیست؛ زیرا بعدها هم سلاطین آشوری در کتیبه‌های خود مادها را به این نام می‌خواندند سالنامه‌های شلمانصر سوّم نیز نخستین بار از ایرانیانی که در راه قشون آشور در سفرهای جنگی‌شان در زاگروس قرار داشتند یاد می‌کنند: آشوریان در سال (۸۴۴ ق.م) پارسیان[۳] (پارسوا) را شناختند. و در سال (۸۳۶ ق.م) مادها (مادای) را شناختند[۴].

محقق معتقد است: دلیلی وجود ندارد که تصور کنیم قوم پارسی پیش از قوم ماد وارد ایران شده‌اند، زیرا در این زمان پارسیان در مغرب و جنوب غربی دریاچهٔ ارومیه استقرار داشتند و مادها در جنوب شرقی نزدیک همدان مستقّر بودند؛ در هر حال چنین نیست که این نامها «پارسوا»، «مادای» بیشتر به مفاهیم نژادی و قومی بکار رود، بلکه بیشتر تصور می‌رود که این اسامی به مناطقی که قبایل مذکور در آن سکونت داشتند اطلاق می‌شود به عنوان مثال پارتها «پرثوه» در اطراف دربندهای خزر سکونت داشتند.

رمن گیرشمن می‌گوید[۵]: «نام ماد نخستین بار در کتیبهٔ شلمانصر دوم آمده، که در سال (۸۴۴ق.م) به ماد لشکر کشید و از سرزمین ماد بخشهایی را به کشور آشور ضمیمه کرد و مقداری اسیر و احشام به «کالح پایتخت آشور برد».

سالنامه‌های بابلی نیز اطلاعاتی درباره مادها به ما می‌دهند؛ در فاصله میان سالهای (۶۱۶ و ۶۱۱۰ق.م) تاریخ «گد» و اواسط قرن ۸ (ق.م) تاریخ «نبونید» واجد اهمیت خاص است. وقایع

---

1 - - *Shalmaneser II*

۲ - - حسن پیرنیا، ایران باستان، پیشین، ص ۱۶۹ و ۱۶۸

3 - - *Pars*

4 - - *Parsua*

۵ - - رمن گیرشمن، ایران ا آغاز تا اسلام، محمد معین، چاپ هفتم؛ جلد یک، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۶۸، ص ۸۷ و ۸۸ ایضاً همان منبع، ص ۸۹

تاریخی در اسناد مزبور به لحنی بسیار خشک و مختصر و بریده بریده بیان شده و فاقد جزئیات می‌باشد.

برخی مطالب تورات نیز چون معاصر ماد برده جزئی از منابع و اطلاعات دربارهٔ ماد به شمار می‌رود مهمتر از همه اشارات و مطالبی است که از خطابه‌های پیامبران بنی اسرائیل مانند «ناحوم نبی» در پایان قرن هفتم (ق.م) و «ارمیای نبی» در آغاز قرن ششم (ق.م) می‌توان استخراج کرد.[۱]

سرنوشت سرزمین ماد در تحت سلطهٔ شاهنشاهی هخامنشی در کتیبه‌های بیستون و بویژه در کتیبهٔ بزرگ داریوش اوّل در صخرهٔ بیستون منعکس است.

در این کتیبه از انقراض قدرت «گوماتای مغ[۲]» به دست داریوش و وقایع سالهای ۵۲۱ و ۵۲۲ (ق.م) سخن رفته است.[۳]

موقعیت جغرافیایی ماد:

برای فهم تاریخ ماد و بویژه قدیمی‌ترین دوران آن، یعنی دورانی که کشور مزبور از نظر سیاسی پاشیده و پراکنده بود، درک جغرافیای تاریخی آن سرزمین ضرورت تام دارد. جغرافیای تاریخی ماد از جمله مسائل مغشوش تاریخ مشرق باستان است. عده‌ای از دانشمندان غرب (بیلربک[۴]، روست[۵]، اشترک[۶]، تیورو[۷]، دانژن[۸]، فورر[۹]، رایت و دیگران) به مطالعه در موضوع جغرافیای تاریخی ماد از قرن نهم تا هفتم پیش از میلاد کوشیدند. ولی تمام مسایل مربوط را چنانکه باید و شاید روشن ساختند. جغرافیای تاریخی ماد در دوره‌های متأخرتر نیز از

---

۱ - - دیاکونف، پیشین، ص ۱۷

2 - - Gomata

۳ - - ل.و. اشانین و. م زانکو، مسائل نژادی اقوام آسیای میانه در پرتو مدارک انسانشناسی، تاشکند، ۱۹۵۳، ص ۱۲ و ۲۲

4 - - Billerbek

5 - - Rost

6 - - Sterek

7 - - Turo

8 - - Dangin

9 - - Forrer

روی مطالبی که جغرافی‌دانان و مورخان ایرانی و ارمنی و عهد باستان نوشته‌اند از طرف بسیاری از دانشمندان مورد تحقیق قرار گرفته که از آن میان باید نام «مارکوات[1]» و «هرتسفلد[2]» ذکر شود. ولی نامهای جغرافیایی در دوره‌های گوناگون سخت دگرگون شده است و نامهای جغرافیایی ایران عهد باستان و میانه کمک چندانی به روشن شدن مسائل جغرافیایی دوره‌های پیش‌تر نمی‌کنند. مشکلات تنظیم جغرافیای تارایخی ماد (تاریخ عهد قدیم آن) بر دو نوع است: از یک سو محّل هر ناحیه یا شهر که در منابع (بیشتر در شرح لشکرکشیهای شاهان آشور) از روی موقع و مکان نواحی و نقاط مسکونی که در کنار آن ناحیه و یا شهر واقع بوده و بیشتر شناخته شده‌اند، مشخص می‌گردد. ولی هر قدر به طرف مشرق پیش رویم احتمال خطا در تشخیص محل موردنظر بیشتر می‌شود، زیرا تشخیص مزبور مربوط است به تشخیص پیشین، و در نتیجه بدین طریق خطاها بر روی هم انباشته می‌شود. بدین جهت فقط در نواحی غربی ماد محل و موقع نامهای جغرافیایی راکه از (۴۸) درجهٔ طول شرقی آن طرف‌تر نباشد می‌توان صحیح و مشخص دانست. مشکل دیگر جغرافیای تاریخی ماد این است؛ بسیاری از محقّقان کوشیده‌اند مسیر احتمالی لشکرکشیهای شاهان آشور را با نقشه هماهنگ کنند فقط از متون منابع اطلاعاتی حاصل نموده‌اند. ولی چون در منابع مزبور به ندرت نام رودهایی که مشخص شده باشد برده شده و تشخیص کوهها نیز همیشه با دشواری خاص مواجه است، این روش قابل اعتماد نیست. بویژه که اسامی جغرافیایی ماد بطور کلّ تغییر یافته است و فقط در موارد بسیار نادری ممکن است روی نقشهٔ کنونی آن سرزمین فلان نام را به کمک حدس و گمان با یک نام تغییر یافتهٔ باستانی همانند بدانیم.

نکتهٔ مهّم این است که در نقاط کوهستانی نقل و انتقال قبایل و استقرار دولتها اغلب تابع شرایط طبیعی تقسیم کوهها و دژهاست بدین سبب کلید جغرافیای تاریخی ماد همانا مطالعهٔ برجستگیها و کوههای آن سرزمین است. از آنجایی که می‌دان۲یم درک اهمیّت معنی اقتصادی، سوق الجیشی، سیاسی وقایع تاریخ هرکشور باستانی بدون فهم وضع و موقع اجزای آن و مسیر

---

1 - - Markoat 2 - - Hertzfeld

لشکرکشیها محال است.

ماد در عهد باستان از سمت شمال به رود ارس و ارتفاعات البرز و از مشرق به صحرای شوره‌زار، کویر و از مغرب و جنوب به سلسله جبال زاگرس محدود بوده است. سرزمین یادشده به سه بخش تقسیم می‌گردد. بخش نخست که ماد غربی یا ماد «آتروپاتن[1]» می‌باشد که از رود ارس در شمال تا کوه الوند در جنوب ممتد بوده در ناحیه دریاچه ارومیه و رود تلخه رود و دیگر رودهایی را که به موازات آن به دریاچهٔ مزبور می‌ریزند. همچنین ناحیهٔ درّه رود قزل اوزن (سفیدرود) که جبال البرز را قطع کرده نزدیک شهر رشت کنونی به دریای خزر می‌ریزد را شامل می‌شود سراسر این ناحیه را (آذربایجان ایران و کردستان) سلسله جبالی که از شمال به جنوب و یا از شمال به جنوب و یا از شمال غربی به جنوب شرقی ممتدند پوشانده است.

بخش غربی «مادآتروپاتن» را نوار پهنی از سلسله جبال متوازی که مجموعاً بنام «جبال زاگرس» نامیده می‌شود، اشغال کرده است. ارتفاع این سلسله جبال نزدیک به (۲۵۰۰-۲۰۰۰) متر از سطح دریا و (۱۰۰۰) متر از سطح دره‌ها می‌باشند. مرتفع‌ترین قلّه‌ها عبارتند: کوه کامکه در رشتهٔ قره داغ در کرانهٔ جنوبی رود ارس به ارتفاع (۳۳۵۸) متر و کوه خرّم داغ (سهند) در جنوب دریاچهٔ ارومیه (۳۷۲۲) متر و کوه سبلان که از طرف جنوب درهٔ رود «قره سو» شعبه‌ای از ارس را مسدود و محدود می‌کند (۴۸۲۲) متر و آق داغ دنبالهٔ شمال غربی سلسلهٔ غربی البرز (۴۰۰۰) متر می‌باشد. در بخش بالای جبال، پایین‌تر از خط برفهای دایمی، مراتع کوهستانی قرار دارد و زیر مراتع مزبور، در طرف غربی زاگرس جنگلهای بلوط، افرا، گردو، بادام و بیشه‌های غیرقابل عبوری از درختچه‌ها رسته است. در درّه‌ها هرجا که آب برای آبیاری وجود داشته باشد آب و هوا برای باغبانی، تاک کاری، رستن درختان انار و انجیر مساعد است.

با این حال از روزگار کهن بخش مهمی از ساکنان این نقاط به دامداری همرا با زندگی صحرانشینی یا نیمه صحرانشینی سرگرم هستند. بخش دوم ماد که آنرا ماد سفلی خواهیم خواند سرزمینی بود پوشیده از تپّه‌ها و محدود در میان دو رشته جبال: از طرف شمال به جبال البرز که در

---

1 - - *Atropaten*

جنوب دریای خزر ممتد است؛ محدود و در جنوب شرقی این ناحیه خطّه بیابانهای شوره‌زار دشت کویر قرار دارد. کوه عظیم و پربرف دماوند بر سر این ناحیه مسلّط است. مادسفلی که توسط دیوار ستبر البرز از حاشیه پرآب و جنگلی کرانهٔ خزر جدا شده و جبال فارس آنرا از خلیج فارس مجزّا کرده است؛ پهنه‌ای است مرکب از صحراهای خاکستری و زرد رنگ که در زمستان یخ می‌بندد و تابستان سوزانی دارد؛ و بتدریج در سمت مشرق به صورت شوره‌زار و بیابان درمی‌آید. فقط در دامنهٔ کوهها اندک رطوبتی وجود دارد و بارانی می‌بارد و در نتیجه سلسله‌ای از نواحی زراعتی پدید آمده است.

بخش سوم «پارتاکنا» تابستانی است که میان دو رشته جبال متوازی واقع شده است. در شمال کوه رود و در جنوب رشته‌های جبال جنوبی ایران که دنبالهٔ سلسله زاگروس می‌باشد این ناحیه را محدود می‌سازند. پارتاکنا توسط رود زاینده رود که اکنون شهر اصفهان بر کرانهٔ آن قرار دارد، و در قسمت جنوبی ناحیهٔ عراق عجم است مشروب می‌شود.

طبیعت «پارتاکنا» با ماد سفلی متشابه است و از آن نیز فقیرتر است. ماد باستان از سمت شمالغربی با اورارتو (و بعدها با ارمنستان) و از جانب شمال با آلبانی هم مرز بوده و در امتداد کرانهٔ دریای خزر حاشیهٔ خطّهٔ مرطوب و گرمسیری ماوراءالبرز - مرکب از نواحی پرجنگل کاسپیان[1]، کادوسیان[2]، گیلها و دیگر قبال خرد که اکنون طالش و گیلان و مازنداران نامیده می‌شوند، از جانب شمال خاک ماد را محدود می‌ساخت. در مشرق ناحیهٔ کوهستانی خراسان و سرزمین باستانی پارت - خاک ماد را از آسیای میانه جدا می‌کرد. بخش کرانهٔ دریای آن و دره‌های رود گرگان و اترک را هیرکانه (گرگان، هرکانه) می‌نامیدند. اندکی جنوبی‌تر از خاک پارت مرز شرقی ماد را پهنه‌های لم یزرع بخش مرکزی فلات ایران تشکیل می‌داد. کشور کوهستانی پارسی باستانی در جنوب «پارتاکنا» و از جنوب شرقی به دره‌های رود کارون و کرخه که در میان رشته کوههای زاگرس قرار داشتند محدود بود.

کلمهٔ ماد در طول تاریخ گاهی به معنی وسیعتر و زمانی محدودتر به کار رفته و گاهی بیش از

---

1 - - Caspe *2 - - Cados*

اراضی مذکور و گاهی کمتر از آن را مشتمل بوده است. سرانجام ناحیه تاریخی ماد به دو بخش تجزیه شد: بخش شمال غربی آن به نام آتروپاتن (آتروپاتگان = آذربایجان) موسوم گردید و مستقل راهی دراز را در طریق رشد و تکامل پیمود. اما بخشهای جنوبی و شرقی ماد نخست داخل خاک پارت و سپس پارسی گشت و ساکنان آن از لحاظ فرهنگی و قومی با پارسیان امتزاج یافتند.

محققّان نیز سرزمن ماد را به سه ایالت مشخص کرده‌اند. «سایکس» نوشته است: سرزمین ماد سه استان بزرگ داشت.

۱- «مادکبیر» که امروز عراق عجم (اراک) است.

۲- «ماد آتروپاتن» که اکنون آذربایجان است.

۳- «ماد راجیانا» که ولایات اطراف تهران کنونی می‌باشد[۱]. وی همچنین نوشته است: «دولت ماد در مرکز رشته کوههای زاگروس و جلگه‌های حاصلخیز واقع در شرق این رشته کوه تشکیل شده بود. ابتدا ناحیهٔ همدان تحت انتظام درآمد. لیکن این مرکز بزودی قلمرو خود را در چهار جانب بسط داد تا اینکه حدود شمالی آن به «بحر خزر» و رود «ارس» رسید؛ در جانب شمال غربی شامل ایالت آذربایجان گردید. مشرق آن نیز صحرای لوت واقع شد، در مغرب و جنوب به ایالات سرحدی آشور (الی پی، خارخار)[۲] متصل بود. گویا حدود فارس (پشتکوه) حد جنوبی ماد بود.

تاریخ بررسی سرزمین ماد (مادشناسی)

تاریخ بررسی سرزمین ماد را به دو دوره می‌توان تقسیم کرد: نخست پیش از کشف منابع اصیل شرق بخصوص خطوط میخی و دوّم بعد از آن مرحله. در دورهٔ نخستین یعنی تا ربع آخر

---

۱ - - سر پرسی سایکس، تاریخ ایران، ترجمه سید محمود تقی فخر داع، چاپ دوّم، تهران، کتاب فروشی زوار، ۱۳۵۵، ص ۱۴۴

ایضاً - جلیل ضیاءپور، پیشین، ص ۱۷۴

۲ - - الی پی بخش علیای کرخه در سرحد شمالی عیلام بود و خارخار (هارهار) احتمالاً کرمانشاهان امروزی است.

قرن نوزدهم مطالعهٔ تاریخ ماد به نقل و قول از مؤلفان باستان محدود بوده و کوشش می‌شد اطلاعات ناچیز منابع مذکور را زیرو رو کرده و کوشش می‌کردند آنچه را که در آنها وجود نداشته با حدس و گمان دریابند. در آن دوران این نکته واجد اهمیّت بود که نوشته‌های «کتزیاس» با مطالب هرودوت و تورات را تطبیق دهند، بعدها به موازات تکامل علم ایران‌شناسی کوششهایی به عمل آمد تا تاریخ ماد را که مورخان باستان نقل کرده بودند با روایت افسانه‌ای زرتشتیان مربوط سازند. از آنچه که تا ربع آخر قرن نوزدهم دربارهٔ ماد نوشته شده است به تقریب هیچ چیز تا زمان حاضر اهمیّت خود را حفظ نکرده است؛ به استثنای بعضی نظرهای جسته و گریخته مانند توضیح سیستم تاریخ «کتسیاس» که در سال ۱۸۱۴ توسط «ولنی[۱]» به عمل آمده یا تعیین تاریخ انعقاد پیمان صلح میان ماد و لیدی که «نولدکه[۲]» در سال ۱۸۸۷ معین کرده که از روی کسوفی که به مناسبت این واقعه ذکر شده بود، صورت گرفت.

اولین کسی که لزوم استفاده از کتیبه‌های میخی را در بررسی ماد خاطرنشان کرد «فرانسوا لنورمان[۳]» بود. از آن زمان به بعد بتدریج چند اثر تحقیقی و پژوهشی دیگر هم دربارهٔ ماد پدید آمده از آن جمله می‌توان از کتاب «اوپر[۴]» نام برد. این اثر مبتنی بر این اصل است که بخش دوّم نوشته‌های هخامنشی با زبان مادی‌ها همانند می‌باشد.

«دلاتر[۵]» نیز سهم مهمّی در بررسی تاریخ ماد داشته است و وی مطالب موثّق و محتمل را از نظرات غیرمحتمل و ناموثّق جدا کرده و خدمتی بزرگ بوده است.

«هوگووینکلر» و «روست» مطالعاتی در تاریخ ماد به عمل آورند در آن زمان و دوره‌های بعدی تعداد کتاب ویژهٔ تاریخ ماد محدود بوده و بیشتر در آغاز تاریخ ایران زمان هخامنشیان چند صفحه‌ای به آن اختصاص می‌دادند و دانشمندان پایان قرن گذشته تاریخ شاهنشاهی ماد را

---

1 - - *Velene*

۲ - - نولدکه، انجمن آثار ملّی، بی‌جا، ۱۳۵۸، ص ۷۷

3 - - *Lenorman*

4 - - *Oper*

5 - - *Dalater*

مقدمهٔ تاریخ هخامنشیان می‌دانستند[1]. در آغاز قرن حاضر در زمینهٔ بررسی تاریخ ماد نسبت به زمان «لنورمان» و «دلاتر» چندان پیشرفتی حاصل نشده بود ولی کار مقدّماتی مهمّی در جغرافیای تاریخی ماد قرن نهم تا هفتم (ق.م) انجام شده بود. در زمینهٔ کشف منابع مؤلفان یونانی بر اثر کوشش «مارکوارت»، «پراشک»، «ژاکویی» پیشرفت جزئی حاصل شد. بطور کلّی تا آن زمان تاریخ ماد کماکان بیشتر به حدسیّات گوناگون و کم و بیش زیرکانه و تلفیق مطالب «هرودوت» و «کتسیاس» مبتنی بود.

اولاً دشواری در این بود که ظاهر هیچ رابطه‌ای میان منابع آشوری و مؤلفان یونانی وجود نداشته، منابع آشوری سرزمین ماد را از لحاظ سیاسی پراکنده و از هم پاشیده مجسّم می‌ساختند و یونانیان به وجود پادشاهی کامل واحدی در آن سرزمین قائل بودند. در آثار آشوری کوچکترین اشاره‌ای به شاهنشاهی ماد دیده نمی‌شد[2]. از این گذشته برخی اصطلاحات نیز پژوهنده را از راه بدر می‌برد. بعنوان مثال اصطلاح «امان - ماندا» گاه در مورد کیمریان و گاه برای مادها بکار می‌رفته. بدین سبب فرضیه‌ها و تئوریهای گوناگون پیدا نشد که شاهان ماد را گاه کیمری و گاه سکایی می‌دانستند. در آن زمان «پراشک» محقّق چک بیش از دیگران در زمینهٔ تاریخ ماد کارکرد و کتاب وی تا آن زمان (۱۹۰۶) کاملترین مجموعه مطالب این موضوع بود. از مؤلّفان دیگر که در بررسی مطالب و مدارک ماد کارکردند «ماسپرو[3]» بود که از توسل به حدسیّات و نظریات امتناع کرده، بدون اینکه به فلسفه‌بافی بپردازد اطلاعات موجود در آثار «هرودوت» و «کتسیاسی» را به همان صورت دست اوّل نقل کرده است. در سال (۱۹۲۱) «فورد» کشف کرد که در منابع آشوری نامی از ماد برده شده و آنان را شاهنشاهی مستقلّی دانسته‌اند؛ و بر اثر این کشف محققّان توانستند قیام «خشتریتی» را در آغاز قرن هفتم (ق.م) با تاریخ تأسیس شاهنشاهی ماد و اسم شخص «خشتریتی» را با «فرورتیش» (فرائورت) منطبق سازند. در سالهای اخیر چند

---

۱ - - ام، دیاکونف، تاریخ ماد، پیشین، ص ۷۱

۲ - - ام، دیاکونف، تاریخ ماد، پیشین، ص ۷۱

3 - - Maspero

تألیف را می‌توان نام برد که به هر تقدیر تا حدّ زیادی مطالب خود را وقف تاریخ ماد کرده‌اند. رسالهٔ «کنیگ[1]» به نام قدیمی‌ترین تاریخ مادها و پارسیان و کتاب «کامرون[2]» در تاریخ قدیم ایران و تألیف «گیرشمن[3]» ایران از آغاز تا اسلام از این نمونه‌اند. در میان مورخان نظر «دیاکونف» دقیقتر بنظر می‌رسد؛ گرچه محققان دیگر نیز نقدی بعمل آوردند ولی در غالب موارد نتیجه‌گیری نشده و فقط به شرح چگونگی کفایت شده و گاهی نیز به نقل از محققان دیگر اظهار نظر شده است. ولی دیاکونف روی اصول کلّی منابع را به دو دسته مستند و نقلی جدا کرده و دربارهٔ هریک در مقام مقایسه، عیب و حسن، درستی و نادرستی، مدارک را (خاصه آن قسمت که مربوط ماد است) آورده است[4].

---

1 - - *Konig*

2 - - *Cameron*

3 - - *Girshman*

۴ - - ام، دیاکونف، تاریخ ماد، پیشین، ص ۱۱

فصل دوّم: ساکنان سرزمین ایران قبل و بعد از ورود آریاییها به ایران

- ساکنان سرزمین ایران در هزارهٔ سوّم (ق.م)
- ساکنان سرزمین ایران در هزارهٔ دوّم (ق.م)
- ساکنان سرزمین ایران در هزار اوّل (ق.م)
- آریاییها و چگونگی مهاجرت به فلات ایران
- مادها و راه ورود آنها به ایران

ساکنان سرزمین ماد در هزارهٔ سوّم (ق.م):

بخشی از خاک ماد در هزارهٔ سوّم قبل از میلاد جزو منطقه‌ای است که منابع کتبی در رابطه با آن سخن گفتند. از آثاری که به زبان سومری، اکدی، هوریانی در دست است مشخص می‌گردد که در کوهپایه‌های غربی زاگروس و آنجایی که بعدها ماد غربی را تشکیل می‌داد قبایل هوریانی، لولوبیان، کوتی‌ها و دیگر قبایل که با عیلامیان قرابت نزدیک داشتند زندگی می‌کردند قبایلی که به زبان هوریانی سخن می‌گفتند در هزارهٔ دوّم (ق.م) در بین‌النهرین تا سوریه و سراسر فلات ارمنستان پراکنده بودند و اینان تا اوایل هزارهٔ اوّل (ق.م) در کنار قبایلی که منشاء دیگری داشتند باقی ماندند. در مشرق دجله و خاک آشور در هزارهٔ سوّم (ق.م) از روی اسامی خاص اشخاص وجود هوریان ثابت شده است در هزارهٔ دوّم (ق.م) نیز آنها در ناحیهٔ کرکوک کنونی می‌زیسته‌اند[۱].

همچنین از نامهای جغرافیایی مربوط به هزارهٔ اوّل (ق.م) چنین برمی‌آید که از کهن‌ترین عهد باستانی در ماد شرقی و مرکزی مردم عیلام زندگی می‌کردند[۲].

لولوبیان نیز بخش وسیعی از کوهها و کوهپایه‌ها را از قسمت علیای دیاله گرفته تا دریاچهٔ ارومیه را اشغال کرده بودند. در هوریان «لوَلوَ» به معنی کوهستانیان بود که از میان آنان برده می‌گرفتند و در زبان اورارتویی «لوَلوَ» به معنی دشمنی بیگانه است. لوح نارامیسن[۳] و نقش برجستهٔ «آنوبانی‌نی[۴]» تا اندازه‌ای سیما و البسهٔ قدیمی‌ترین ساکنان خاک ماد برای ما روشن می‌شود.

در لوح نارامسین لولوبیان[۵] لباسی سبک و یا دامن برتن دارند و پوست ابلق بر یک شانه افکندند و این خود در هزارهٔ (ق.م) لباس مردمماننا و ماد غربی بود. لولوبیان منقوش بر لوح

---

۱ - - ام، دیاکونف، تاریخ ماد، پیشین، ص ۹۹

2 - - *G.Herzfeld, Iran in the ameint east, landon, 1984, P. 180*

۳ - - نارامیسن *(Naramsuen)* از نوادگان سارگون آشوری بوده است.

۴ - - *Anubanini* یکی از پادشاهان لولوبی‌ها بوده است.

5 - - *Lullube*

نارامسین ریش کوتاه و گیسوانی بلند و بافته دارند که در هزارهٔ اوّل (ق از م) ویژهٔ مادهای شرقی بود و بعد پارسیان ازایشان اخذ کردند. مجموع مراتب فوق نشان می‌دهد که بین هزارهٔ سوّم و اوّل (ق.م) ترکیب ساکنان ماد آینده از لحاظ قومی و مردم‌شناسی چندان تغییر نکرد.

چهارمین گروه قبایل این ناحیه «گوتیان[1]» می‌باشند که در محلّ شرقی‌تر از لولوبیان زندگی می‌کردند. تجزیه و تحلیل متون نشان می‌دهد که واژه «کوتی» فقط در هزارهٔ سوّم و دوّم (ق.م) معنی و مفهومی داشته است؛ و به یک گروه قومی معینّی اطلاق می‌شود که در مشرق و شمال و شمال غربی لولوبیان و احتمالاً در آذربایجان کنونی ایران و کردستان زندگی می‌کردند. در هزارهٔ اوّل (ق.م) همهٔ ادرارتوییان و مردم مانا و ماد را «کوتی» می‌نامیدند.

ساکنان ماد غربی در هزارهٔ دوّم (ق.م):

در هزارهٔ دوّم (ق.م) وضع زندگی اندکی دگرگون شد و پیشرفتهای زیادی در تولیدات و زندگی اجتماعی مردم سرزمینی که بعدها ماد خوانده می‌شد و نواحی مجاور آن یعنی قفقاز و ایران صورت گرفت در آن زمان تولید مفرغ را کاملاً آموخته بودند و چرخ کوزه‌گری در همه جا به کار افتاد و بطور کلّی هم در تمدن مادّی و هم در فرهنگ معنوی تغییر مهمّی پدید آمد[2].

در این دوره نخستین تقسیم اجتماعی کار صورت گرفت و قبایل شبان پیشه و زراعت پیشه پدید آمدند و از جهت دیگر بعضی قبیله‌ها در تولید انواع گوناگون مواد خام (فلزات) تخصّص یافته واین تخصص بسته به ناحیهٔ سکونت ایشان بود. بعنوان مثال: قبایل کوهستانی ناحیهٔ واقع میان ماد و عیلام (لرستان کنونی) چیره دستی فوق‌العاده‌ای در ساختن مصنوعات مفرغی بدست آوردند.

از منابع مکتوب چنین برمآید که در هزارهٔ دوّم (ق.م) مردم ساکن سرزمین ماد کماکان ناهماهنگ بوده به ظاهر از لحاظ تمدّن و فرهنگ نیز یکدست نبودند؛ و این خود می‌رساند که فرهنگهای مختلفی وجود داشت. بعنوان مثال: تمدن و فرهنگ تپه گیان (قشرهای ۴ تا ۲) از

---

1 - - Gute

۲ - - رمن گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص ۷۱ و ۷۰

لحاظ باستان‌شناسی به عیلام گرایش دارد. فرهنگ و تمدّن گوی تپّه قشرهای (C , D) که احتمالاً مربوط به کوتیان است، مقامی جداگانه دارد ولی از برخی جهات با تمدّن قفقاز متشابه می‌باشد. فرهنگ و تمدن تپّه حصار (قشر ۲) و «سیلک» و «تورنگ تپّه» ظاهراً با آسیای میانه مربوط است[۱].

منابع بیشتر مدارکی کاسیان یا «کاسیتها[۲]» که در آن زمان مهمترین قبایل کوهستان زاگروس شمرده می‌شدند به دست می‌دهند، ساکنان نواحی زاگرس با تمدن و فرهنگ بابل در تماس بوده‌اند.

محلّ سکونت کاسیها از زمان قدیم تا فتح ایران بدست اسکندر مقدونی کشوری کوهستانی بود که اکنون لرستان نامیده می‌شود. گواه منشأ قوم کاسیان کلمات و نامهای خاص است که با ترجمهٔ اکدی در متون لغوی آشور و بابل محفوظ است و همچنین مقداری اسامی خاص که در اسناد تجاری واقتصادی بابل و کتیبه‌های شاهان که مربوط به هزارهٔ دوّم (ق.م) است.

به احتمال قوی قبایل کنونی لر که با دامداری در کوهستان روزگار می‌گذراندند از اخلاف ایشان می‌باشند و درهمان سرزمین زندگی می‌کنند که لرستان خوانده می‌شود و در ربع هزارهٔ دوّم (ق.م) بخشی از کاسیان در نقل و انتقالات قبایل شرکت جسته از کوهها به رود «دیاله» نفوذ کرده و از آنجا به بابل دستبرد می‌زدند.

اوضاع و احوال ساکنان ماد در حدود یکهزار سال (ق.م)

با اینکه ممکن است بعضی از اصطلاحات و نامهای قومی دستخوش دگرگونی شده باشد ولی دلیلی برای نقل و انتقالهای مهّم توده‌های یک قوم و تبار از یک نقطه به نقطهٔ دیگر در دست نیست. و بدین سبب می‌توان گفت که ترکیب قومی مردم آن سرزمین بر روی هم از هزارهٔ سوم (ق.م) تا آغاز هزارهٔ اوّل بدون تغییر بوده است. مردم سراسر این ناحیه از دریاچهٔ ارومیه

---

۱ - - دیاکونف، تاریخ ماد، پیشین، ص ۹۶

2 - - *Kassites*

گرفته تا بخش علیای دیاله از قوم «کوتی» و لولوبی» بودند و لولبیان در نقاط غربی تر و کوتیان در نواحی مشرق‌تر مسکن داشتند[1].ناحیه جنوب غربی یعنی بخشهای علیای دیاله و کـرخـه را عناصر قومی «کاسی» اشغال کردند و احتمالاً ساکنان حاشیهٔ کرانهٔ دریای کاسپین[2] به گروه «کاسی» و «عیلامی» منتسب بودند و در بعضی نواحی مجاور دریاچهٔ ارومیه[3] (مغرب و شمال) و برخی دره‌های غربی زاگرس عناصر قومی هوریانی زندگی می‌کردند. در آغـاز هـزارهٔ اوّل در مشرق ماد یک عنصر جدید لسانی و قومی دیگر نیز دیده می‌شود و آن عنصر ایرانی است که ریشهٔ آن ظاهراً در آسیای میانه بوده است. در این دوره از فلزکاری با مفرغ به خوبی اطلاع داشتند ولی آهن در آغاز هزارهٔ اوّل کم‌کم در آن ناحیه نفوذ کرد و قبایل فوق از لحاظ رشـد سـازمانی، اجتماعی، اقتصادی یکسان نبودند. فرهنگ و زبان بابل و آشور میان لولوبیان غربی نفوذ فراوان داشت. قبایل مترقی‌تر کاسی نیز به سبب رابطهٔ نزدیک که با بابل داشتند سطح رشد و تکامل آنها به نسبت بالاتر بود.

اما راجع به کوتیان نشانه‌ای از موجودیت مستقل آنها از هزارهٔ اوّل (ق.م) دیده نشده است. با این حال جالب توجه است که منابع آشوری آن زمان طبق معمول از واحدهای جـزء و خـرد سیاسی و جغرافیایی یاد می‌کنند، ولی برحسب عادت از اینکه مردمان فلان محّل به کدام قبیله بزرگ منسوب بوده‌اند یاد نمی‌کند. مگر در مواردی که از صحرانشـینان صـحبت بـدارنـد و یـا ساختمان فلان قبیله سخت چشمگیر و واجد اهمیّت سیاسی بسیار باشد. با این حال جالب توجه است که منابع آشوری – مثلاً فقط از «مادای[4]» یا اتحادیه ماد صحبت می‌دارند و از قبایل ماد جداجدا سخن نمی‌گویند و اسامی قبایل مزبور را فقط در آثار هرودوت می‌یابیم[5].

---

۱ - عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، جلد یک، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۱، ص ۷۹

2 - Caspien

۳ - «اور» به معنی شهر و «میه» به معنی آب می‌باشد.

4 - Maday

۵ - هرودوت، تاریخ هرودوت، پیشین، ص ۱۸۸

اما از اتحادهٔ قبایل در نیمهٔ دوّم (ق.م) در منابع یاد شده است، و در رابطه با ماد شرقی تا پایان قرن نهم (ق.م) تقریباً هیچ مدرک و اطلاعی راجع به آن در دست نداریم.

آریاییها و چگونگی مهاجرت به فلات ایران؟:

اکثر محققّان مهاجران آریایی را هند و اروپایی می‌نامند ولی «هنری فیلا» *(Henryfield)* در کتاب «مردم شناسی ایران» تحت عنوان «فهرست قبایل و گروههای نژادی» نوشته است کلمهٔ «آریان» بطور دقیق قابل اطلاق به گروه هند و ایرانی است نه هند و اروپایی.

در رابطه با آریاییها اصل بحث بر سر این بود، که نقطهٔ اصلی مهاجرت این قوم کجا بود؛ برخی در اروپا و برخی در آسیا (شمال سیبری) و اکثر همان شمال سیبری می‌دانند[۱].

«هنری فیلا» و «سایکس» هر دو موطن اصلی آریا را بیابانهای وسیع شمال خراسان و دشتهای جنوب روسیه ذکر کرده‌اند.

«ریچاردن فرای» نوشته است: «چنین می‌نماید که آریاییها به سرزمین بین‌النهرین از راه کوهستانهای شرقی آمده باشند فقط روشن نیست که ایشان از کدام سوی شمال فلات ایران وارد آنجا شده‌اند. (از راه قفقاز، یا از راه آسیای میانه، یا هردو) ولی احتمالاً از راه آسیای میانه وارد ایران شده‌اند»[۲].

دربارهٔ علّت و چگونگی مهاجرت آریاییها در کتاب تاریخ ملل قدیم آسیای غربی آقای احمد بهمنش به نقل از محققّان آمده است. که در اواخر عهد چهارم سیبری از اروپا جدا شده بود، وسیلهٔ این جدایی وجود دریاچهٔ بزرگ آرال و خزر و بقایای یخچالهای روسی و اسکاندیناوی و همچنین آلتائی بود[۳]. به محض اینکه خشکی باتلاقهای آرال خزر و ذوب یخچالهای اورال و هندوکش شروع شد و هوای سیبری رو به سردی نهاد این اقوام به مهاجرت پرداختند؛ و

---

۱ - جلیل ضیاء پور، هنر و مردم، تهران، مجلهٔ دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، دورهٔ جدید، سال ۱۳۴۸، ش ۸۱، ص ۱۳-۸ ایضاً، حسن پیرنیا، ایران باستان، پیشین، ص ۱۵۳

۲ - ریچارد فرای عصر زرین فرهنگ ایران، مسعود رجب نیا، سروش، تهران، ۱۳۵۸، ص ۳۷

۳ - جلیل ضیاءپور، هنر و مردم، پیشین، ص ۱۲ ایضاً حسن پیرنیا، ایران باستان، پیشین، ص ۱۵۳

دسته‌دسته به طرف روسیه و مغرب و یا به طرف ایران حرکت کردند[1].

«سرپرس سایکس» در این باره نظری تحت عنوان «سرزمین اصلی آریانها» داده و نوشته: «از مسائلی که زمینهٔ اختلاف عظیم است جای طوایف آریایی است که از کجا آمدند و از چه نقطه‌ای خارج شده‌اند» وی همچنین اضافه کرده است بدیهی است که قرائن و دلائل طبیعی برای کشف این حقیقت وجود دارد. این قوم در زمینی ساکن بوده‌اند که آب و هوای برّی داشته است و چنانکه پیداست دو یا سه فصل را بیشتر ندیده بوده و نداشته‌انـد. و احـتمال بـه یـقین بواسطهٔ تغییر آب و هوا مجبور به تغییر مکان شده‌اند.

«هـنری فـیلد» بـه نـقل از «ویـلسون» نـوشته است: کـه حـدود در هـزار سـال (ق.م) بادیه‌نشینهای آریایی زبان شمالی و(در شرق روسیه) ساکنان اصلی و بومی فلات ایران را در خود مستهلک کردند.

و به نقل از هرتسفلد نوشته است[2]: که اولین گروه آریایی که مهاجرت کردند هندو آریایی و سپس ایرانیان و سپس از آنها سکاها بودند (که پس از دورهٔ کوتاهی) از راه ارتفاعات نـزدیک سرخس در سمت هرات وارد فلات ایران شدند.

«ویلیام ورل» نوشته است: که حملهٔ آریانها از راه شمال شرقی و بـه عـلّت خشکسـالی و جمیت زیاد بود؛ و از ایران به بین‌النهرین رفتند و این امر کمی بعد از سال دو هزار (ق.م) صورت گرفت و سپس از آنکه زمانی در ترکستان و ایران مستقّر شدند؛ شاخه‌ای که آریان نامیده می‌شد به دو گروه تقسیم شدند: یک گروه در ایران ماندند و گروه دیگر (هـندیها) بـه هـند رفـته و بـا «دراویدیها» درآمیختند[3]. و تقریباً در همان زمـان رؤسـای آریـایی «مـیتانی» در ارمـنستان استقرار یافتند و در اواسط قرن هیجدهم (ق.م) سلسلهٔ آریایی «کاسی[4]» بابل را تصرف کردند.

---

۱ - سر پرستی سایکس، تاریخ ایران، پیشین، ص ۱۲۸ ایضاً، سعید نفیس، تاریخ اجتماعی ایران پیش از اسلام، جلد یک، تهران، مؤسسه تحقیقاتی و مطالعاتی دانشکدهٔ ادبیات، ۱۳۴۲، ص ۱

۲ - حسن پیرنیا، ایران باستان، پیشین، ص ۱۵۴

۳ - همانجا، ص ۱۵۳

4 - Kassite

راجع به آثار و احوال آرياييها در اعصار (ق.م) اطلاعات كافى در دست نيست؛ با اين وجود اين سؤال مطرح مى‌شود كه چه موقع آرياييها از مردمان هند و اروپايى جدا شده‌اند؟ بعد از جداشدن كجا بوده‌اند؟ آيا با هم مى‌زيستند يا جداى از هم؟ در رابطه با سؤال اوّل جواب دقيقى نمى‌توان يافت. ولى با توجه به آثار پراكنده و عقيدهٔ محققّين زمان جداشدن آرياييها از مردمان هند و اروپايى بايد لااقل سه هزار سال (ق.م) باشد.

دليل اين نظر از جمله اين است كه زمان نگارش كتاب مقدس هنديها (ودا) هزار و چهارصد سال (ق.م) بالاتر مى‌رود و ترديدى نيست؛ در اين زمان زبان آرياييها يكى نبوده واگر چنين بود، به زبان مشترک نوشته مى‌شد. بنابراين احتمالاً هزارسال عقب‌تر زبان آنها يكى بوده است واحتمالاً حدود دو هزار و چهارصد (ق.م) زبان مشتركى داشته‌اند. از طرفى زمانى كه آرياييها به يک زبان تكلّم مى‌كردند بايد طولانى مى‌بود، زيرا قرنها لازم است تا يكى از لهجه‌هاى زبان اصلى تبديل به زبان فرعى گردد.

و اما اينكه آرياييها بعد از جداشدن كجا بوده‌اند و آيا با هم مى‌زيستند و يا جداى از هم؟ چند نظر وجود دارد. عده‌اى معتقدند كه آرياييهاى هندى و ايرانى بيشتر به طرف آسياى وسطى و غربى رفته مدتى در آنجا زندگى مى‌كردند[1]. پس از آنكه مدتها با هم زندگى كردند، از آسياى وسطى مهاجرت كرده و به باختر آمدند، از آنجا شعبهٔ هندى به طرف هندوكش رفته به درّهٔ پنجاب سرازير شده و شعبهٔ ايرانى به طرف جنوب و غرب متمايل شده و در فلات ايران پخش شدند.

بعضى از محققين بر اين باورند[2]: كه آرياييهاى هندى از طرف فلات پامير به هند سرازير شدند و همچنين در سالهاى اخير اين عقيده اظهار شده است، كه جدايى آرياييهاى هندى از ايرانى در اروپا روى داده و سپس هنديها در هزار و هفتصدسال (ق.م) از قفقاز به ايران

---

۱ - حسن پيرنيا، ايران باستان، جلد يک، پيشين، ص ۱۵۴

۲ - حسن پيرنيا، ايران باستان، پيشين، ص ۱۵۵

آمده و آریاییهای ایرانی به دنبال آنها به ایران وارد شده، آنها را به طرف مشرق راندند[1].

دربارهٔ ورود آخرین دسته‌های ایرانی (مادها) «پرسی سایکس» به نقل از نـظر مـحققان نوشته است[2]: «که قوم ماد از جنوب روسیه مهاجرت کرده و به قسمت غربی فلات ایران دست بردند».

شعبه‌ای دیگر آخرین دسته‌های ایرانی (پارسی‌ها) از بیابانهای شمالی خراسان وارد مشرق ایران شدند و از ناحیهٔ کرمان گذشته و فارسی را مسکن خود قرار دادند. «کارمانیان بـه دنـبال پـارسها آمـده و کـرمان را سکـونت نـمودند. «درانـژیان» یـا «درانگـیان» و یـا «زرانکـیان» و «آراخوزیان» در جنوب افغانستان ماندند؛ و «گدروزیان» در شمال بلوچستان و «هیرکانیان» در پشت سر این دسته ناحیهٔ استرآباد (گرگان) کنونی را اختیار کردند. به عقیدهٔ دمـرگان: هـجوم آریاها به باکتریا دوهزار و پانصد (ق.م) اتفاق افتاد و مادها در حدود دوهزار (ق.م) به شمال غربی ایران روی نهادند.

«رمن گیرشمن[3]» تحت عنوان ایران در هزارهٔ دوّم (ق.م) طرز ورود آریاها به فلات ایران را چنین تشریح کرد: که در طی مهاجرت ظاهراً آنان به دو دسته تقسیم شدند یک دسته که آنان را شعبهٔ غربی می‌نامیم، دریای سیاه را دور زدند و سپس از عبور از بالکان و بسفر در داخل آسیای صغیر نفوذ کردند.

دستهٔ دیگر که آن را شعبهٔ شرقی می‌نامیم (هند و ایرانی) به سمت مشرق دریای خزر به حرکت درآمدند. یک بخش از اینها که بیشتر جنگجو بودند از سوی قفقاز تا انحنای عظیم شط فرات پیش راندند و با هوریان بومی ممزوج شدند و پادشاهی میتانی را تشکیل دادند.

بخش دیگری از این دسته در طول چین‌خوردگیهای «زاگرس» مرکزی به حرکت درآمدند که ماد و پارس از این بخش می‌باشند.

---

۱ - جلیل ضیاءپور، هنر و مردم، پیشین، ص ۱۲ ایضاً، موسی جوان، تاریخ اجتماعی ایران باستان، جلد یک، تهران، سال ۱۳۴۰، ص ۳۳-۳۲

2 - *Demorean*

۳ - رمن گیرشمن، ایران قبل از اسلام، پیشین، ص ۴۳

چارلز رابیلسون می‌گوید: «پیداست که این اقوام روزگاری مسکن مشترکی داشتند، اما این مسکن مشترک در اروپای شرقی بوده است، یا آسیای مرکزی یا استپهای روسیه، معلوم نیست. این اقوام پس از جداشدن از یکدیگر بسیاری از عناصر خود از جمله زبان را حفظ کردند، ولی ماهیت نژادی را از دست دادند. جامعه پدر سالاری داشتند، اسب و گاری داشتند و این خود سرانجام به صورت ارابه جنگی درآمد[1]....»

محقّق معتقد است: آن چیزی که مسلّم است، اینکه قطعاً در زمانهای قدیم و در آغاز همهٔ اقوام آریایی یک دسته را تشکیل می‌داده‌اند، و با هم در یک ناحیه زندگی می‌کردند. سپس بواسطهٔ تغییری که در آب و هوای وطن ایشان روی داده و یا بواسطهٔ افزون شدن جمعیّت و تنگ شدن جا، و یافتن زمینهای حاصلخیزتر و مناسب‌تر برای زندگی برآمدند تا به نواحی دیگر کوچ کنند؛ و اواخر هزارهٔ پنجم و اوایل هزارهٔ چهارم (ق.م) به صورت دسته دسته از طرف شمال شرقی و دامنه‌های قفقاز و شمال غربی وارد ایران شدند و در ناحیه‌ای جداگانه مسکن گزیدند و حکومتی جداگانه و گاهی متحّد اختیار کردند. بنابراین ایرانیان از زمان مهاجرت به ایران دو سرنوشت جدا از یکدیگر پیدا کردند[2]. یکی ساکنان شهرهای مانایی، اورارتو، پارسوا، ماد و غیره در غرب و دیگری بلخ، خوارزم، پارت، زرنگه یاسیستان و... در مشرق، قسمت اوّل چند سده تحت نفوذ آشور و بتدریج خود را متشکّل و در سدهٔ هفتم (ق.م) دولت بزرگ را تشکیل دادند و زمینه را برای اتحادّ همهٔ اقوام ایرانی و تأسیس دولت بزرگ پارسی فراهم آوردند.

آقای بهرام فره‌وشی دربارهٔ خاستگاه اولیه ایرانیان «اسیرانویچ» می‌نویسد: «خاستگاه ایرانیان بنا بر اوستا که کهن‌ترین نوشتهٔ بازماندهٔ ایرانی است؛ «ائیریانم و ئجوه» *(airgnemvaego)* آمده که در زبان پهلوی ایرانویج *(Iranvej)* می‌باشد. اوستا در بخش «وندیداد» از جایی به نام ایرانویج نام می‌برد که از دو جزء ترکیب یافته ایت. جزء نخست آن

---

۱ - چارلز الگزاندر، رابینسون *(Rabenson)*، تاریخ باستان، اسماعیل دولتشاهی، چاپ اوّل، یک جلدی، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۰، ص ۹۲

۲ - موسی جوان، تاریخ اجتماعی ایران باستان، پیشین، ص ۳۳

ایران، جزء دوّم آن «ویج» است و «ویج» به معنی تخم و نژاد استت. در زبان فارسی «بیج» از این ریشه است، و بیضه در زبان عربی از همین واژه گرفته شده است. از اینرو ایرانویج به معنی نژاد و تخمهٔ ایرانی‌ها است. هنگامی که جایی به این نام نامیده شود به ناچار می‌بایست آنجا جایگاه نژاد ایرانی باشد و ایرانیان از آنجا برخاسته باشند[1]....» اکنون باید دید «ایرانویج» از نظر جغرافیایی در کجا واقع شده است. (نقشه شماره ۵) در اوستا وقتی دربارهٔ ایرانویج سخن می‌رود سخن از جایی است بسیار سرد، و شاید هم به خاطر همین سرما است که ایرانیها از آنجا کوچ کرده‌اند در «وندیداد» که بخشی از اوستا است، در جایی که سخن از سرماست چنین آمده است: «نخستین جا و سرزمین نکوئی که من اهورا مزدا را آفریدم ایرانویج بود که ایرانویج آمده و سپس از آن سند، بلخ، نیسا، هرات آورده شده است و اگر چنین باشد باید جای ایرانویج را در سرزمین خوارزم بدانیم. نوشتهٔ دیگری که آنرا تأیید می‌کند، این است؛ که در وندیداد آمده است که ایرانویج در کنار رود «ونگوهی دائیتی» واقع شده و در متون پهلوی همان «وهرود است و در جایی دیگر آمده است که وهرود رود جیحون (اکسوس) است. بنابراین می‌توان تصوّر کرد که همین ناحیه‌ای که جیحون آنرا آبیاری می‌کرده است و آباد و حاصلخیز بوده جایگاه اولیه ایرانیان و خاستگاه آنها است. در اثر سردشدن هوا و یا به خاطر اقوام زردپوست که از سوی شمال به ایران فشار می‌آوردند، قسمتی از ایرانیها جای اصلی خود را ترک می‌کنند و به مهاجرت می‌پردازند و به صورت چند موج به فلات ایران می‌رسند[2].

محقّق معتقد است اکثر دانشمندان اعتقاد دارند که در همان زمان عده‌ای نیز به آلمان، اسپانیا، ایتالیا و.... کوچ کرده‌اند و در آن نواحی سکنی گزیدند و همهٔ آنها اعتقاد دارند که این مهاجرتها به علل مزبور انجام گرفته است پس چه لزومی داشت که از نواحی شرق کلّ نواحی سیبری را دور بزنند و به شمال شرق و جنوب غرب اروپا برسند. ثانیاً با توجه به اهداف مهاجرت در دوران باستان لزومی نداشت که این همه مسیر طولانی رابپیمایند و به آن مسیر برسند، ثالثاً

---

۱ - دکتر بهرام فره وشی، ایرانویج، چاپ اوّل، یک جلدی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۶، ص ۳-۱

۲ - بهرام فره‌وشی، ایرانویج، پیشین، ص ۲۵

اینکه از نظر مردم شناسی و انسان‌شناسی زیستی چهره‌های ایرانیان و هم‌نژادهای دیگر آنها که به اروپا مهاجرت کرده‌اند مشابهت قابل توجهی دارد که قابل مقایسه با زردپوستان نبوده است. چهارم اینکه کلیهٔ آثار و ابزاری که بعد از ورود به فلات ایران در مکانهای منتسب به آنهایافت شده قابل مقایسه با آثار و اشیاء بدست آمده در قفقاز و جنوب روسیه می‌باشد.

مادها و راه ورود آنها به ایران:

مادها دسته و گروهی از قوم آریایی بوده‌اند که در آخرین مرحله وارد ایران شدند. اما از اینکه مادها از کدام طرف وارد ایران شدند، بحثهای زیادی مانند ورد دیگر اقوام آریایی در طول هزاره‌های (ق.م) صورت گرفته است. در اوستا راجع به مسکن اولیه اقوام ایرانی وصفهایی‌ذکر شده است، و از این اوصاف معلوم می‌شود که «ایرانه وئجه» با سرزمین کوهستانی واقع در مغرب دریای خزر مطابقت می‌نماید؛ و مشتمل بر قفقاز و قسمتهای شمالی آذربایجان کنونی است. از طرفی دیگر «آریاویج» یک کشور سردسیر معرفی شده است و در «وندیداد» می‌نویسد که در آنجا ده ماه زمستان و دو ماه تابستان است و این وصف با محلّی که ذکر شد تناسب دارد.

دلیل دیگری نیز وجود دارد که آریاویج را باید در مغرب ایران جستجو کرد[۱]. یعنی «ایران‌ویج» در مجاورت آذربایجان واقع شده و چون آذربایجان از مشرق به دریای خزر و از مغرب به سرزمین «رانگها[۲]» محدود است. منظور همان ماد «*Mades*» و حدود قره‌باغ خواهد بود در بند هفده کتاب یاقوت حموی و بند صدوچهل ویک فصل یازده کتاب «ابولفداء» قره‌باغ در قفقاز «ارآن» «*Arran*» نامیده می‌شد و لفظ قره‌باغ به معنی باغ سیاه است. بنابراین مسکن اولیه اقوام آریایی در سرزمین وسیع و کوهستانی میان دریای خزر و دریای سیاه واقع شده و مشتمل بر قفقاز و قسمت شمالی آذربایجان است و از این محّل است که اضافه جماعت «آریاها» (مادها) در عهد باستان به ایران مهاجرت کردند.

---

۱ - موسی جوان، تاریخ اجتماعی ایران باستان، پیشین، ص ۱۱

۲ - نام رود و همچنین نام اقوام غرب دریای خزر و مشتمل بر آذربایجان و قفقاز شمالی می‌باشد، همین کتاب، ص ۱۳

نکتهٔ مهّم و اساسی که دالّ بر ورود «مادها» از طرف شمال غـرب و دامـنه‌های قـفقاز و آذربایجان به ایران می‌کند اینکه؛ اکثر منابع تأکید می‌کنند که اقوام آریایی که در غرب ایـران ساکن بودند با اقوام هم کیش و هم نژاد در شمال شرقی دو سرنوشت جدای از هم داشته‌اند.

در کتاب «تاریخ اجتماعی ایران در دوران پیش از تاریخ[۱]» آمده است: «آریاییان ایرانی برای اینکه در ایران امروز پراکنده شوند دو راه اختیار کرده‌اند: یکی از راه شمال به مغرب یعنی دامنه‌های البرز و نواحی ماوراء قفقاز تا دامنه‌های کوه الوند، دیگری از راه شمال شرقی یعنی از میان شکافهای کوه البرز برای رسیدن به مرکز ایران.

در کتاب «تاریخ مردم ایران قبل از اسلام» آقای زرین کوب می‌نویسد: «در هزارهٔ اوّل (ق.م) امواج مهاجمان و مهاجران آریایی از قفقاز به این حدود (شمال غربی ایران) رسید.

آقای فره‌وشی می‌گوید: «از بین قبیله‌هایی که حدود (۱۷۰۰ ق.م) در شمال مازندران و بین دریای سیاه و دریای مازندران چادرنشینی می‌کردند دو قبیلهٔ ایرانی مادی و پارسی بـودند کـه تفاوتی اندک در گویشی داشتند. آنها به سوی سرزمینهای جنوبی‌تر کوچ کرده و به نواحی غرب دریای مازندران آمده و ساکن شدند، این دو قوم بتدریج از بندهای قفقاز گذشته و در پیرامون دریاچهٔ رضائیه (اورمیه) که دارای دشتهای سرسبز و خرّم بود ساکن شدند و به کار کشاورزی و تربیّت اسب پرداختند[۲]».

تیرهٔ مادی در نواحی جنوب شرقی دریاچه ارومیه بین همدان و تبریز جای گرفتند و بعدها تا اصفهان پیش رفتند. و......

«سرپرسی سایکس» در تاریخ ایران دراین باره می‌گوید: «قوم ماد از جنوب روسیه به ایران مهاجرت کردند و چون دولت اورارتو (آرارات) را قومی و نیرومند یافتند و نتوانستند به آن حمله کنند از آن احتراز نموده و تدریجاً قسمت غربی ایران را متصرف شدند[۳]».

---

۱ - سعید نفیسی، تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ص ۲
ایضاً، مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، جلد یک، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۴، ص ۱۴۳

۲ - بهرام فره‌وشی، ایرانویچ، پیشین، ص ۲۵

۳ - سرپرسی سایکس، تاریخ ایران، سید محمود دامی فخر گیلانی، چاپ دوّم، کتابفروشی زوار،

دکتر محمّد معین به نقل از مورخان می‌نویسد که[1]: مادها مردمان آریـایی نـژاد بـودند، ساکن سرزمینهای جنوبی آذربایجان و اطراف همدان که از هزارهٔ اوّل (ق.م) از راه قفقاز به ایران آمده و در آنجا ساکن شدند. این قوم در اواخر قرن هشتم (ق.م) یا اوایل قرن هفتم (ق.م) دولت ماد را تشکیل دادند. دربارهٔ ورود آخرین دسته‌های آرياییها (مادها) «پرسی سایکس» به نقل از محققان نوشته: «عقیده براین است که قوم ماد از جنوب روسیه مهاجرت کرده و به قسمت غربی فلات ایران دست بردند». محقّق معتقد است: که مادها از طرف شمال غربی ایران و از دامنه‌های قفقاز به ایران سرازیر شده‌اند و بعد از مدّتی پراکندگی موفق شدند در اوایل قرن هشتم (ق.م) حکومت واحدی را تشکیل دهند که شاید اولین امپراطوری واحد در آغاز دوران تاریخی در ایران و پایهٔ امپراطوری بزرگ هخامنشی از آن شکل می‌گیرد. عمده‌ترین دلایلی که بر سر این مدّعا قرار دارد عبارتند:

۱- اکثر مورخین قریب به اتفاق معتقدند که دامنه‌های جنوب قفقاز و آذربایجان مـحَل نفوط مادها و آخرین دسته‌های اقوام آریایی به شمال غربی و غرب ایران است.

۲- نکتهٔ مهّم دیگری که مورد بحث می‌باشد اینکه در مهاجرتها چند دلیل عمده وجـود دارد و هنگامی که یک قوم از یک ناحیه به ناحیهٔ دیگر و از یک محَل به محَل دیگر کوچ می‌کند یا اینکه مورد تجاوز قرار می‌گیرد و ناچار می‌شود وطن خود را ترک کند و یا اینکه تعداد جماعت در یک محَل انبوه می‌شود و یا به علّت خشکسالی و شدّت سرما کسب معیشت مشکل می‌گردد و ناچار مهاجرت انجام می‌گیرد (ناگفته نماند که این نوع مهاجرت در دنیای باستان بیشتر صدق می‌کند و در دنیای امروزی مهاجرتها دلیلهای دیگر دارد که خارج از بحث ما می‌باشد). با توجه به فرضیه‌های فوق اگر قوم ماد غیر از مسیر یاد شده وارد ایران می‌شدند (شمال شرق و یا شرق ایران) چه لزومی داشت که پایه‌های حکومت در آن قسمت تشکیل نشود؟ با توجه به اینکه تعدَد درگیریها میان اقوام بومی و تازه واردها در قسمت شمال شرق ایران بسیار کم و نادر بوده است.

---

۱ - محمد معین، فرهنگ معین، پیشین، ص ۱۸۶۱

تهران، ۱۳۵۵، ص ۱۲۸

۳- دلیل سوّم اینکه با توجه به اهداف مهاجرت در دنیای باستان لزومی نداشت مادها اگر از طرف شمال شرق وارد ایران شدند بدون ایجاد وقفه این همه مسیر و دامنه‌های صعب العبور البرز و زاگرس را دور بزنند و در آن نقطه سکونت کنند زیرا شمال شرق ایران هم محَل امن برای آنها بود و هم از طبیعت و آب و هوای خوبی برخوردار بوده است.

۴- چهارمین دلیل اینکه چرا کلیهٔ آثار دوران ماد و منسوب به ماد در غرب ایران پیدا شده است؟ و وجود دو دورهٔ مشخص معماری (معماری صخره‌ای و ایجاد بنا روی زمین) مادها را در غرب ایران مشاهده می‌کنیم.

۵- تمامی آثار پیداشدهٔ منقول منسوب به مادها در تلّها و تپّه‌های باستانی در حفریات باستانشناسی را در شمال غرب و غرب ایران مشاهده می‌کنیم.

۶- و آخرین دلیلی که در ذهن محقق وجود دارد اینکه تمامی درگیری مادها با همسایگان بخصوص دولت آشور، اورارتو، سکاها، مانائی‌ها و غیره ... در غرب ایران و دامنه‌های زاگرس بوده است؛ و کتیبه‌ها، سالنامه‌ها، مورخین، متون نیز از قوم ماد در قسمت شمال غرب و غرب ایران یاد می‌کنند. در میان قبیله‌های «ماد» حتی یک قبیله نیز در قسمت شرق وجود نداشت. خلاصه اینکه هیچ دلیل واضح و روشنی وجود ندارد که ما ورود آخرین دسته‌های آریایی به ایران را (ماد) از طرف شمال شرق و شرق دریای خزر بدانیم.

فصل سوم: «شناخت مادها و همسایگانش و وقع جنگ میان آنها»

۱- طایفه‌های ماد

۲- شاهان ماد

۳- دیوک (دیااکو) مادی یا مانائی؟

۴- آیا همدان پایتخت مادها بوده است؟

۵- همسایگان ماد

۶- جنگهای ماد و آشور و علل سقوط دولت آشور

۷- علل جنگ ماد و لیدیه

۸- اختلاط هنری آثار ماد با همسایگان و علّت اصلی مشخص نبودن آنها

قبایل ماد:

هرودوت می‌نویسد[1]: «دیوکسی اقوام ماد را توانست جمع‌آوری کند و بر آنها حکومت کند. این اقوام مشتمل بر چندین قبله بودند. بوزها، پارتاسنی، ستروشات، آریزانت، بود، مغ، و چنین بود شرح قبایل ماد از مادها در کتیبه‌ها آشور از شلمانصر سوّم تا آشور بنی پال سخن به میان آمده است، و معرّف این نکته است که وجود این طوایف از همان آغاز برای آشور مایهٔ دغدغه بـوده است. در کتیبه‌های آشور از آنها به عنوان «مادهای دوردست» «مادهای بزرگ شرق» «مادهایی که سرزمین آنها دورافتاده است».

«مادهایی که در حوالی کوه بیکنی[2] هستند» «مادهایی که در نزدیکی صـحرای نـمک هستند» یاد می‌شود[3]. و از این نکته می‌توان دریافت که محَل سکونت این طوایف در این ایّام از حدود مرزهای آشور در نواح زاگرس تا به حوالی دماوند و صحرای نمک در داخل فلات ایران امتداد داشته است.

دیاکونف نیز به نقل از هرودوت مادها را به شش قبیله تقسیم می‌کند: «بوسیان، پارتاکنیان، استروخانیان، آریزانتیان، بودیان، مغ‌ها» گذشته از هرودوت استرابون نیز از قبایل ماد یاد می‌کند، و از میان آنان فقط نام یک قبیله یعنی «پارتاکنان» که در ناحیهٔ اصفهان کنونی و جهت شرقی آن زندگی می‌کردند نامی است که ریشهٔ آن ایرانی می‌باشد و در آسیای میانه نیز شنیده شـده است؛ و ظاهر از دیگر مادها جدا می‌زیستند. اما راجع به دیگر قبایل ماد فقط نام «آریزانتیان» اشتقاق روشن از ریشهٔ ایرانی دارد و بایستی کلمهٔ ایرانی «آریا - زنتو» یا «قبیلهٔ آریاییها باشد»[4]. سرپرستی سایکس مغ‌ها را غیرآریایی می‌دانـد و مـی‌گوید: «عـقیده بـر ایـن است کـه مـغ‌ها غیرآریایی و احتمالاً تورانی بودند که آریاها آنها را در خود مستهلک و سپس به عنوان علمای

---

۱ - هرودوت، تاریخ هرودوت، پیشین، ص ۱۸۸ ایضاً، محمد معینی، فرهنگ، پیشین، ص ۱۸۶۱

۲ - کوه بیکنی همان کوه دماوند است که آشوریها در جنگ با مادها هنگامی که مادها را عقب راندند و وقتی بدانجا رسیدند آنجا را آخرین نقطه جهان می‌دانستند.

۳ - عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، پیشین، ص ۳-۸۱

۴ - همان کتاب، ص ۱۴۲

دینی....»[1]

در اینکه کدام یک از قبایل جزو ماد بوده‌اند از منابع آشوری اطلاعی در دست نیست، و آن منابع فقط از مادها چون واحدی کامل یاد می‌کنند، و حال آنکه خاک مادها به نواحی کوچک و مستقلی که در منابع پیشین نام برده شد، تقسیم می‌شده است. بنابراین همینکه در مورد مادها صفت «نیرومند» را بکار می‌بردند، نشان می‌دهد که اتحادیهٔ قبال ماد مجموعاً عاملی را تشکیل می‌داده که آشوریان ناگزیر از آن حساب می‌بردند و بایستی بپذیریم که وجود اتحادیهٔ قبایل ماد امری مسلّم بوده است؛ و نیروی ایشان هم در وجود همین اتحادیهٔ قبایل بود.

و اما اینکه آیا همهٔ قبایل ماد منشاء آریایی داشته‌اند یا خیر؟ بایستی گفته شود تنها مورد استعمال مجاز اصطلاح آریایی دربارهٔ اقوامی است که در زمانهای باستانی خویشتن را «آریا» می‌نامیدند. هندیان، ایرانیان، (پارسها، مادها) اسکیتها، آلانها و اقوام ایرانی زبان آسیای میانه خود را «آریا» می‌خواندند و حتی دیده نشده است که اقوامی که به یکی از دیگر گروهها و یا خانواده‌های زبان منتسب باشند خویشتن را آریا بخوانند!

بنابراین نتیجه می‌شود که «آریا» و «آریاییها» نام تمام قبایل و اقوامی است که به دو دستهٔ فرعی گروه زبانهای هند و ایرانی منتسب بودند، یعنی هندی و ایران - و قبایل و اقوام مزبور خود را چنین می‌خواندند. و این دلیل قطعی است که «آریزانتیان» قبیلهٔ آریاییها از لحاظ زبان بدین گروه (به گروه زبان آرییهای ایرانی) تعلّق داشتند. و چون آریزانتیان در میان دیگر قبایل به نام «قبیلهٔ آریاییها» مشخص شده‌اند. پس دیگر قبایل ماد نمی‌توانستند منشاء آریا داشته باشند. همانطوریکه قبلاً بحث شد. (در مورد اینکه در هزاره‌های اوّل اقوامی که در سرزمین آیندهٔ مادها ساکن بودند....) تودهٔ اصلی مادها از کوتیان - عیلام زبانان، و روی هم قبایل «کاسپیان» که زبان نورسیدگان هندو اروپایی را کسب کرده بودند تشکیل می‌شد. چون بیش از نیمی از اسامی خاص مادها که از قرنهای نهم و هشتم (ق.م) به ما رسیده به سختی در زبانهای ایرانی ریشه‌ای برای آنها می‌توان یافت، و این دلیلی بر این مدعا است.

---

۱ - تاریخ ایران، سرپرسی سایکس، پیشین، ص ۵-۱۴۴

شاهان ماد:

هرودوت عدهٔ شاهان ماد را چهار نفر دانسته است و اسامی آنان را با مدّت سلطنت آنها چنین ذکر کرد[1].

دیوکسی (۵۳) سال، فرااوزنس (۲۲) سال، کیاکسار (۴۰) سال آستیاگسی (۳۵) سال و مدّت سلطنت آنها را یکصد و پنجاه سال می‌داند.

اما «کتزیاس» می‌گوید: تعداد شاهان ماد و(۱۰) نفر بوده است، آرباکسی (۲۸) سال مانداکس (۵۰) سال سوسارمس (۲۸) سال آرتی کاس (۵۰) سال آربیان (۲۲) سال آرته یس (۴۰) سال آرتی نس (۲۲) سال آستی باراس (۴۰) سال آسپاداس (آستی گاس) (۳۵) سال و مدّت سلطنت آنها سیصدوپنجاه سال بوده است. این اختلاف کلّی مدتها است که نظر محققین را جلب کرده است.

«اپ پر» فرانسوی حددس زده[2] که «هرودوت» اسامی شاهان ماد را به زبان مادی نوشته و فهرست «کتزیاس» ترجمهٔ این اسامی به پارسی است و «دارمستتر» فرانسوی آنرا رد کرده است.

«نولدکه» می‌گوید که کتزیاس فهرست خود را موافق گفتهٔ «مادیها» نوشته و آنها خواسته‌اند به سبب حساسیّت قومی ملّت دوام دولت را بیشتر کنند.

بنابراین نمی‌توان فهرست کتزیاس را بطول کلّ ناصحیح دانست، زیرا سه اسم کتزیاس در کتیبه های آشوری نیز ذکر شده است و سارگن دوّم فهرست باج گذاران خود اسم «آرباک»، «آرتیک»، «مانداک» را ذکر می‌کند. اینها امیران طوائف بودند و شکی نیست که آرباکسی و آرتی کاس و مانداکس اسامی یونانی شده سه اسم فوق هستند.

محقق معتقد است: که هرودودت اسامی شاهان ماد را از موقع رسیدن به سلطنت ذکر کرد ولی کتزیاس اسامی امرای مادی را هم قبل از تأسیس دولت بزرگ ماد در فهرست خود گنجانیده

---

۱ - هرودوت، تاریخ هرودوت، پیشین، ص ۱۸۹

۲ - پیرنیا، ایران باستان، جلد یک، پیشین، ص ۲۱۵ ایضاً، همان کتاب، ص ۲۱۶

بود. زیرا خوود هرودوت نیز می‌گوید که قبل از انتخاب دیوکسی به سلطنت هر شهر زندگی جداگانه و حکومت ملّی داشت. بنابراین فهرست هرودوت صحیح می‌باشد، زیرا سند رسمی ما کتیبهٔ بیستون است، که داریوش اوّل درستون دوم بند پنجم کتیبهٔ بیستون اسم «فرااورتس» را «فرورتیش» و «کیاکسار» را «هوخشتره» نوشته شده است.

دیوک (دیااکو) مادی یا مانائی (Mannais)

عده‌ای از محققان «دیوکسی» ماد را همان دیائوکو (دیااکو) می‌دانند (که دست نشاندهٔ «مانا» در حکومت ناحیهٔ «مادای» در قزل اوزن بوده است).

عده‌ای دیگر «دیااکو را سردار «مانایی» می‌دانند، که بوسیلهٔ آشوریان دستگیر شده و به سوریه تبعید گردیده است ولی از قرار معلوم «دیوکسی» در ماد بوده و پادشاهی کرده است.

گیرشمن نوشته است[1]: با اینکه سارگون در چند جبهه می‌جنگید ماد نخستین صحنهٔ عملیات وی بود. طغیان «مانائی» تحت فرماندهی ایرانی خود (بر اثر تحریکات روسا) بوسیلهٔ سارگون سخت سرکوب شد و «پارسوا» نیز هجوم جدید آشوریان را تحمّل کرد و (۲۸) تن از رؤسای ماد مجبور شدند سلطنت سارگون دوّم را بشناسند. پادشاه «اورارتو[2]» به اتکّای «مانائی» در سال (۷۱۵ ق.م) به کشور آشور حمله برد.

«دیااکو» که یکی از رؤسای ماد و از متحدان اورارتو بود برای اثبات وفاداری خود یک پسر خود را به گروگان به پایتخت «روسا[3]» فرستاد و به نفع او به کار پرداخت. سارگون فوری عکس‌العمل نشان داد و «دیااکو» اسیر گردید و با خانواده‌اش به «حماة» در سوریه تبعید گردید.

«اومستد» نیز معتقد است که یکی از شاهان محلّی «مادای» که به نام «دیااکو» (۷۱۵ ق.م) دستگیر و به سوریه برده شد. او همان «دیوکسی» است که در روایت بنیانگذار شاهنشاهی «مادی» شده است. «کریستین سن» نیز «دیاکوی» مادی و مانائی را یکی دانسته است.

---

۱ - گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص ۸۲

2 - *Urartu*

۳ - «روسا» پادشاه «اورارتو» بوده است.

«سایکس» در کتاب «تاریخ ایران» به نقل از هرودوت دیاکورا مؤسس جداگانه ماد و پسر «فرائورت» می‌داند. درر ص ۱۵۳ همین کتاب نوشته است: چند سال بعد سارگون دوم در ضمن جنگی که با طایفهٔ (منای) می‌کرد یکی از رؤسای ایشان را که دیاکو نام داشت اسیر کرد و با خانواده‌اش به «حماة:» در سوریه تبعید کرد، این اسم دیاکو برحسب ظاهر مطابق است با اسم «دیوکس» که یونانیها ذکر کرده و او را مؤسس سلسلهٔ ماد خوانده‌اند.

در کتاب «کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او» در این باره آمده است: پادشاهی مانائی دست نشاندهٔ دولت آشور بود یکی از بزرگان مانائی که «دیااکو» نام داشت پسری داشت که نزد دولت «هالیدیا» به گردگان بود و در این وقت سپاه «هالدی» وارد خاک «مانائی» شد و دیااکو را وسیلهٔ پیشرفت قرار داد. سارگون به سرعت پیش آمد و دیااکو و خانواده‌اش را اسیر کرد و به «حمص» شام تبعید نموده و در ولایت مانائی آرامش برقرار شد.

پیرنیا نیز معتقد است[1]: سارگون دوّم در سال (۷۲۲ ق.م) با فلسطین جنگ کرده و سامره را گرفت و عده زیادی از بنی‌اسرائیل را اسیر کرده و به آشور برده چند سال بعد با مردم «منّای» جنگ کرد و پادشاه آنها را که موسوم به «دیااکو» بود به اسارت برده (مردم مزبور در آذربایجان در طرف جنوبی دریاچهٔ ارومیه می‌زیستند و با مادیها قرابت داشتند) و شخص مذکور را به (حماة) در سوریه تبعید کردند. دیااکو را بعضی از محققین با نخستین پادشاه ماد که هرودوت آنرا «دیوکسی» نوشته تطبیق داده‌اند که این ظنّ از شباهت نام حاصل شده است.

در مجلّهٔ «چیستا[2]» آمده است: «نخستین بار در سال (۷۴۸ ق.م) بوسیلهٔ دیااکو در آذربایجان و نزدیکی میانهٔ امروزی نخستین پادشاهی بوجود آمد و اندکی بعد آشور به آنها تجاوز و شاه تازه را اسیر و به سوریه می‌فرستد. (۷۱۵ ق.م)

محقّق معتقد است: «که دیااکوی مادی با مانائی فرق دارند و صرفاً متشابه اسمی بیش

---

۱ - پیرنیا، ایران باستان، جلد یک، پیشین، ص ۱۷۱

۲ - غلامحسن صدری افشاری، سپیده دم فرهنگ آریایی در ایران، چیستا، سال اوّل، ۱۳۶۷، ش ۲، ص ۱۷۲

نیست و از طرف دیگر اینکه خود مانای با مادها نسبت و قرابت داشته‌اند و در نزدیکی همدیگر بوده‌اند در این زمان قوم مانای در شمال آذربایجان و در نواحی ارومیه سکونت داشته‌اند. از طرفی دیگر از متون کتیبه‌های میخی حاکی است که «دیوک» به دست سارگون اسیر شده و به اسارت به کشور آشور رفت درحالیکه «دیوکسی» در کشور ماد به سلطنت رسید و خاندان سلطنتی ماد را تأسیس کرد.

اگر «دیاکو» همان «دیوکسی» باشد که تحت حمایت «مانا» بوده و سپس با از دست دادن دو ایالت مهّم «خارخار» و «کیشه سو[1]» برای حفظ منافع خود به اورارتو رو کرده، و در نتیجه بوسیلهٔ سارگون دوّم اسیر و به سوریه تبعید گردیده باشد، گزارش هرودوت در این باره که: دیوکسی (۵۳) سال حکومت کرد و پس از او پسرش «فرائورت» جانشین وی گردید، ناقص به نظر می‌رسد. زیرا این پرسشها پیش خواهد آمد: که پس از دستگیرشدن او و تبعیدش با خانواده چه کسی در رأس دولت «دیوک» گماشته شده؟ و چه کسی توانسته بی توجه و موافقّت «سارگون» به جای «دیوک» بنشیند؟

اگر دیوکسی و دیااکو یکنفر بوده‌اند در این صورت «دیوک» تبعید شده و خانوادهٔ «فرائورت» را به همراه داشته است. آیا فرائورت کی و چگونه برگشته؟ و آن پسری که از سوی «دیاکو در نزد «روسا» (شاه اورارتو) گروگان بود چه نام داشت؟ آیا آن پسر همان فرائورت بود؟ آیا فرائورت به همراه دیوکسی به تبعید رفته؟ آیا فرائورت را سارگن دوّم بعد از تبعید پدر در «مادای» نگه داشت؟ آیا «فرائورت» بعد از تبعید در زیردست آشوریها تربیت یافته؟ و آشوریان با اعتماد کامل او ررا به سرزمین ماد برگردانده‌اند تا شاید موافق خواست آنها کارها را پیش ببرد؟ و پرسشهایی دیگر که بی‌جواب می‌ماند و باید به شواهد تازه وحتی احتمال روی می‌آورد.

نمونهٔ بارز اینکه دیاکونف گفته که چنانچه «کشتریه» پسر یا نوهٔ «دیوک» بوده باشد به

---

۱ ـ خارخار و کیشه سو: «خارخار» را بعضی‌ها در کرمانشاهان و بعضی درباچهٔ زره بار و بعضی‌ها در اورامان (کردستان) می‌دانند قلعه «کیشه سو» نیز در نزدیکی درباچهٔ ارومیه بود، در کتاب تاریخ ماد «کیشه سو» را در ناحیه بخش علیای «قزل اوزن» می‌داند.

احتمال قوی در خاک آشور تربیت شده است. با این توضیح این پرسش بی‌پاسخ می‌ماند که تربیّت شدن خشتریه (فرراثورت) چقدر زمان لازم داشته تا مورد اعتماد آشوریها قرار گیرد؟ در این مدت چه کسی بر جایگاه دیوک نشسته است؟

بنابراین دیوک «مادی» با «مانائی» جدای از یکدیگر می‌باشند و آنکه به سوریه تبعید شد «دیاکوی» مانائی است و تشابه اسمی است که بین «ماد» و «مانا» وجود داشت. و در فصل دیگر خواهیم گفت که این قرابت و تشابه در هنر نیز بین ماد، مانا، اورارتو، سکاها و وجود دارد که قابل تشخیص نیست.

آیا همدان پایتخت مادها بوده است؟

اولین باری که اسم این محّل برده شد در کتیبهٔ تیگلات پلسر اوّل است (حدود ۱۱۰۰ ق.م) این پادشاه آشور اسم آن را «امدانه» ذکر کرده بود، در کتیبه‌های هخامنشی اسم آن را «هگمتان» نوشته‌اند و بعضی نیز آن را «هنگمتان» تلفظ می‌کردند. هرودوت آن را «آکباتان» خوانده است. بنابراین تاریخ شهر مزبور تا قرن یازدهم (ق.م) صعود می‌کند.

همدان در پای کوه الوند واقع است و کوه مزبور از سنگ خارا است، ارتفاع آن از سطح دریای اقیانوس دوازده هزارپا و از سطح شهر همدان شش هزار پا معین شده است. الوند در اوستا «ائورونت» نامیده می‌شود؛ و شاید اسم مادی کوه الوند باشد. یونانیها اسم کوه مزبور را «ارن تس» می‌نامیدند. سرهنری راولینسون

راجع به همدان باید گفت که مورخین ارمنی و «راویلسن» عقیده داشتند که اکباتان هرودوت همدان کنونی نیست[1]. و محّل پایتخت قدیم ماد را در تخت سلیمان امروزی در بیست و پنج فرسخی دریاچه ارومیه بطرف جنوب شرقی جستجو کرد.

دمرگان راجع به همدان چنین نوشته است[2]: «همدان در پای کوه الوند و در ابتدای جلگهٔ پهناور حاصلخیز واقع است. آبهایی که از کوه بلند سرازیر می‌شود از این جلگه به طرف قره‌چای

---

۱ - حسن پیرنیا، ایران باستان، جلد یک، پیشین، ص ۱۷۸

2 - Demorgan, Alt - Iran, Die kunts in vorislamischer IV paris, 1896, P 107

روان است. جلگه حاصلخیز است و استعداد طبیعی آن زیاد است. الوند از سنگ خارا ترکیب یافته و تقریباً از سایر کوهها جدا است. ولی از طرف شمال غرب بواسطهٔ بلندی اسدآباد به کوههای زاگرس (کردستان) اتصال می‌یابد از طرف شمال و شرق این جلگه وادی همدان و در سمت جنوب و جنوب غرب آن، رود گاماساب جاری است. این دو وادی، که بسیار حاصلخیز می‌باشد، پرجمعیت است و آثار زیاد از ایام قدیم دارد. انسان حس می‌کند، که اینجا وقتی مرکز تمدنی بزرگ بوده و اهمیّت امروزی همدان انعکاسی ضعیفی است از موقعی، که همدان قدیم داشته است. چون این شهر در انتهای کوههای کردستان واقع است، بر تمام جلگهٔ وسیع ایران مشرف می‌باشد و این محّل ابتدای راهی است که از بین‌النهرین به ایران می‌آید. کوهها از طرف جنوب و شرق همدان را از حملهٔ دشمنان حفظ می‌کند، آب و هوای آن خنک و حومه‌های آن حاصلخیز است. این صفات و مزایایی است که، قابل مقایسه با جاهای دیگر نیست و همدان را پایتخت کرده است.

نظر دیاکونف بر این است[۱]: دیوک که دست نشانده «مانا» بوده است، از این رو بایستی در حوالی مرز مانا صاحب قدرت باشد و چون قدرت «مانا» در حدود لشکر کشی «تیگلات پالسر سوّم[۲]» («۴۷۷ ق.م) از سمت جنوب به سوی کوههای «گیزل بوندا» وسعت نداشته، ممکن است «دیوک» براثر مجاور شدن با «مانا[۳]» خود را تحت حمایت او گرفته باشد، زیرا تا همدان راه درازی است و «مانا» به آن سامان دست نداشت، از این رو جای «دیوک» را در مسیر «قزل اوزن» و «میانه» جستجو باید کرد و باز به احتمال قوی بخش علیای درّه قزل اوزن سفید رود نزدیک میانه جای پادشاهی دیوک بوده است و دوّلت ماد بایستی در این ناحیه ریشه گرفته باشد و می‌توان حدس زد که ناحیهٔ دیوک بنام دژ زاکروتی مادیهای نیرومند مربوط به مردم «دیوک» است که لشگرکشی «آشوریان» در سال (۷۴۴ ق.م) در آنجا خاتمه یافته بود.

ایشان معتقد است که در سالهای (۷۱۷ تا ۷۱۵ ق.م) خاک دیوک تا همدان ممتد نبوده زیرا

---

۱ - دیاکونف، تاریخ ماد، پیشن، ص ۲۵۶

2 - Tiglat palser III

3 - Manni

که مناطق میان ناحیهٔ همدان و نواحی که احتمالاً دیوک در آنجا مستقر بود (جنوب میانه بر قزل‌اوزن) در دست آشوریان بود به این سبب خاک دیوک را باید در نقطه‌ای از درّه قزل اوزن که به میانه نزدیکتر است جستجو کرد.

یکی از مورخین یا جغرافی‌دانان که در قرون اولیه بعد از احداث شهر «هگمتانه» (قرن اوّل قبل از میلاد) میزیسته «ایسید و روس خاراکسی» است. وی کتابی به نام «پاسگاههای پارتی» دارد. در این کتاب اشاره‌ای هم به اکباتان نموده و آنرا پایتخت مادها می‌داند که در آن معبدی هم جهت قربانی کردن برای «آنائیتیس» قرار داشت. ایشان محّل تقریبی هگمتانه را مشخص کرده در این مورد چنین نوشته است:

«در سه سخونی (حدود ۱۳ تا ۱۴ کیلومتری) مرز ماد علیاشهر کنگوربار (کنگاور فعلی) قرار داشت و در آن معبد آرتمیس است. در سه سخونی اینجا بازیگر ابان است که محّل گرفتن خراج راه می‌باشد. از آنجا به فاصلهٔ چهار سخونی (حدود ۱۸ تا ۱۹ کیلومتری) بسوی آدراباتان (احتمالاً اسدآباد فعلی) قصری در ناحیهٔ باتانا (اکباتانا) است. این قصر را تیگرانس پادشاه ارمنستان ویران کرده است. در دوازده سخونی (۵۴ تا ۵۶ کیلومتری) آنجا باتانا (یا اکباتانا) پایتخت ماد، خزانه و معبدی واقع است که در آن مدام قربانی به آنائیتیس تقدیم می‌کنند(۱)».

ابوبکر احمدبن محمد اسحاق همدانی معروف به ابن فقیه در کتاب البلدان خود که در حدود ۲۹۰ هجری نوشته شده مطالبی هم در مورد شهرر همدان دارد. وی به نقل از یکی دانشمندان پارسی می‌نویسد که همدان بزرگترین شهر جبل و حدود چهار فرسنگ در چهار فرسنگ بوده است. بخت النصر بعد از فتح و ویرانی بیت المقدس فرماندهی را به نام صقلاب برای تصرف شهر همدان می‌فرستد ولی وی با عدم موفقیت مواجه شده و طی نامه‌ای به بخت النصر می‌نویسد: «من به شهری آمدم دارای بارویی بلند و سرکش و مدمی بسیار و کوی و برزنهای فراخ و رودهای بزررگ....» بعد از فتح و خرابی، شهر مذکور تا زمان «دارا ابن دارا» با اسکندر بصورت

---

۱ - الف.و.ر. جاکسن، سفرنامهٔ جاکسن، ایران در گذشته و حال، ترجمه م. امیری - ف. بدره‌ای چاپ دوّم، تهران، بی نا، ۱۳۵۷، ص ۱۷۱

ویرانه باقی می‌ماند و وقتی دارا ابن دارا با حملهٔ اسکندر مواجه می‌شود، بنا به مشورت با یارانش فرمان ساختن مجدّد شهر را صادر می‌کند تا گنجینه‌های خویش را در آن پنهان سازد. درمیانهٔ شهر کوشکی بزرگ مشرف با سه نما که آنرا ساروق می‌نامیدند قرار داشت. در این قصر سیصد نهانگاه برای گنجینه‌ها و دارائی‌ها برپا شد و آنرا هشت در آهنین برپا داشتند همه دواشکوبی (دولختی) و هراشکوب به بلندی دوازده گز[۱].

ابودلف می‌گوید: «همدان شهر بزرگی است به مساحت یک فرسخ در یک فرسخ و بدست مسلمانان ساخته شده است، و حصار و ربض و چهار درب آهنین دارد. بناهای شهر از گل است و آبها و باغهای فراوان و کشت‌های آبی و دیمی دارد[۲]».

به عقیدهٔ اکثر مورخین، پژوهندگان و باستان شناسان تپه‌ای که اکنون در شهر همدان قرار دارد به نام «تپه هگمتانه» معروف است محلّ واقعی شهر باستانی هگمتانه می‌باشد. از جمله پیروان این نظریه را می‌توان مرحوم م.ت. مصطفوی[۳]، ر.گیرشمن[۴]، ف. اشمیت[۵]، ه لوشاس[۶] و ا.پرادا[۷] نام برد.

ر. راویلسن نظریه‌ای مخالف نظریهٔ فوق دارد بطوریکه وی بعد از مطالعه و بررسی تصور می‌کند که شهر باستانی هگمتانه را می‌بایستی در اطراف تخت سلیمان (آذربایجان غربی) جستجوو کرد. ژ. دمرگان باستان‌شناسی فرانسوی برای بررسی صحت نظریهٔ فوق مسافرتی به اطراف تخت سلیمان نموده و از نزدیک محلّ مذکور را مورد مطالعه قرار می‌دهد.

دمرگان بعد از بررسی و مطالعهٔ محلّ مذکور نظریهٔ راویلسن را رد نموده و اظهار می‌دارد که

---

۱ - ابوبکر احمد بن اسحاق همدانی (ابن فقیه) ترجمه مختصرالبلدان، بخش مربوط به ایران ترجمه ح. مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۹، ص ۳۶

۲ - ابوالقاسم محمد بن حوقل، سورة الارض، ترجمه جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۵، ص ۱۰۵

۳ - م.ت. مصطفوی، هگمتانه، آثار تاریخی ایران، چاپ اوّل، تهران، ۱۳۳۲، ص ۶۰

۴ - رمن. گیرشمن، ماد و هخامنشی، ترجمه عیسی بهنام، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۴۶، ص ۸۵

5 - E.F. schmidt,, flightover Ancient cities of Iran, Illionis, 1940,, OI, 74

6 - H.Luschey,, Der,, Lowevon Ekbatan, in: AMI N.F.1 (1968) P. 115

7 - E.porada, Alt - Iran, Die kunst in vorislamischer Zeit, Baden 1967, P 117

تخت سلیمان به دلیل کوچکی آن نمی‌توانسته محلّ پایتخت کشور ماد بوده باشد.

آقای دکتر محمد رحیم صراف می‌گوید: «با وجود اینکه بعضی از باستان‌شناسان منجمله هرتسفلد معتقد است که تپّه هگمتانه در شهر همدان است ولی محلّ اصلی آن را با تپهٔ بزرگ دیگری که به نام تپّه مصلی است اشتباه می‌گیرند. بررسیهایی که تاکنون در روی تپهٔ مصلی واقع در ۴۵۰ متری جنوب شرقی تپه هگمتانه، انجام گرفته، نشان می‌دهد که تپّهٔ مذکور کاملاً طبیعی است و فقط گزارش شده است که در قسمت فوقانی آن آثار باقیماندهٔ یک قلعهٔ پارتی قرار داشته که آن نیز بعد ویران شده و امروزه هیچگونه آثاری از گذشته در روی آن باقی نمانده است(۱).

آقای مهندس م. مهریار رئیس هیئت اعزامی از طرف مرکز باستان‌شناسی ایران به همدان در ضمن بررسی خود ابتدا به مقایسهٔ اندازهٔ خشتهای تپّه هگمتانه با خشتهای بکار رفته در آپادانای تخت جمشید و نوشیجان پرداخته و سپس به نتیجه‌گیری زیر اشاره می‌کند «درحالیکه از خشتهای نظیر در نوشیجان در ۶۵کیلومتری جنوب شرقی تپّه «همه کس» در ۳۵ کیلومتری شمال شرقی همدان ($۲۱×۴۱cm$) که بصورت نیم خشت و مستطیل شکل هستند در هگمتانه هیچ گونه مدرکی یافت نگردیده است. به این ترتیب اگر نتوانیم بطور قطع راجع به این محوطهٔ باستانی اظهار نظر کنیم لااقل در موقعیت هگمتانهٔ مادی دچار تردید می‌شویم، و این شبهه پیش می‌آید که شهرهای مادی هگمتانه را الزاماً نباید در محوطهٔ باستانی هگمتانه فعلی و یا در زیر شهر هگمتانه هخامنشی فرض کنیم. برحسب مدارک تاریخی هر دو هگمتانه را باید در منطقه جستجو کرد، لکن دلیلی در دست نیست که این هر دو برهم منطبق باشند. درصورتیکه این بحث مورد قبول افتد، هگمتانهٔ مادی را در کجا باید جستجو کرد؟(۲)»

وی علاوه بر مقایسهٔ اندازهٔ بعضی از خشتهای تپّه هگمتانه با تپّه «نوشیجان» مجدداً در مقالهٔ دیگری اقدام به مقایسهٔ خشتهای مذکور با خشتهای «گودین تپّه» و تپّه «همه کس»

---

۱ - محمد یوسف کیانی، شهرهای ایران، جلد چهارم، انتشارات جهاد دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۸، ص ۲۹۳

۲ - م. مهریار، پیش درآمد یک برنامهٔ عظیم باستانی در تپّه هگمتانه، در گزارشهای چهارمین مجمع سالانه کاوشهای باستانی در ایران، تهران، ۱۳۵۴، ص ۹۷

می‌نماید. نتایج این بررسی نیز نشان می‌دهد که آثار معماری دورهٔ ماد در تپّه هگمتانه نیست و فقط آنچه هست تطابق اندازه خشتهای تپّه هگمتانه با خشتهای تخت جمشید است. بعبارت دیگر دلیلی بر وجود هگمتانهٔ هخامنشی و فقدان آثار در مورد هگمتانهٔ مادی ارائه می‌دهد. وی در ارتباط با نظریهٔ فوق توجه خود را به تپّه پیسای علی آباد، در فاصله دوکیلومتر و نیمی شمال‌غربی تپّه هگمتانه معطوف نموده و می‌گوید:

«پاره‌ای از آثار و سفالینه‌های تپّه پیسا با آثار تپّه نوشیجان، گودین تپّه و تپّه همه کسی قابل مقایسه است. وجود قطعه‌های کوچک از شالی ستون بر سطح تپّه پیسا و قرابت قدمت آن با خشتهای نوع اوّل تپّه هگمتانه می‌تواند نشانگر وجود دورهٔ هخامنشی بر روی آثار هزارهٔ اوّل در تپّه پیسا و نقطهٔ عطفی در تغییر محلّ شهر مادی از تپّه پیسا به شهر هخامنشی (تپه هگمتانه) در شهر همدان امروزی باشد(۱)».

محقّق معتقد است که به عللی گوناگون وجود دارد، که باعث اختلافات و نظرات گوناگون شده است. اولین نکته‌ای که در رابطهٔ با یک حکومت و دولت و یا یک امپراطوری در دوران پیش از تاریخ و یا دوران تاریخی بایستی مدّ نظر قرار گیرد موجودیت آن، زمان، تاریخ، و آثار موجود مربوط به آن حکومت و یا دولت می‌باشد، که مسیر رسیدن به هدف را مشخص می‌سازد. موضوع علم تاریخ، باستان شناسی، علوم، فلسفه و.... را بایستی در زوایای مختلف مربوط به هرکدام مورد بررسی قرار داد، موضوع فلسفه علت و معلول است و گاهی از علّت به معلول و گاهی برعکس از معلول به علّت پی برده می‌شود و موضوع تاریخ علم به آثار و احوال گذشته به صورت منقول و غیرمنقول و گزارشات صحیح و ناصحیح است که باستان‌شناسی نیز با توجّه به آثار و قرائن موجود به کمک آن می‌شتابد.

در رابطهٔ با دولت ماد دو نکته اساسی را بایستی موردتوجه قرار داد: ۱- گفته‌های مورخین و سالنامه‌ها و کتیبه‌ها و متون تاریخی. ۲- آثار و یافته‌های باستان‌شناسی که اگر به صورت کامل تجزیه و تحلیل شوند بهترین دلیل و گواه در رابطهٔ با این نقطهٔ کوری است که سالها بصورت

---

۱ - م. مهریار، بررسی عوامل معماری تپه هگمتانه، مجلّهٔ اثر، شمارهٔ ۹-۷، تهران ۱۳۶۱، ص ۱۰۳

نامشخص باقی مانده است. در رابطه با نکتهٔ اوّل اکثر قریب به اتفاق مورخین و متون تاریخی اعتقاد دارند که همدان (امدانه، هگمتانه، هنگمتانه، و....) پایتخت مادها بوده است. هرودوت نیز به عنوان پدر علم تاریخ به این نکته اذعان دارد و در وصف شهر همدان به عنوان محلّ اجتماع سران قبایل ماد و ساخت کاخ شاهی مطالبی به تفصیل گفته است[1]. (البته ناگفته نماند که گرچه در رابطهٔ با ساخت کاخ شاهی و استفاده از طلا و جواهرات و.... مطالبی را به حالت اغراق‌آمیز بیان داشته است اما هدف ما نفس عمل همان محلّ اجتماع است).

از طرفی دیگر در جغرافیای تاریخی مادها نیز آمده است[2]: که ابتدا ناحیهٔ همدان تحت انتظام درآمد؛ لیکن این مرکز بزودی قلمرو خود را در چهار جانب بسط داد تا اینکه حدود شمالی آن به بحر خزر و رود ارس رسید. در شمال غربی شامل ایالت آذربایجان گردید. مشرق آن نیز صحرای لوت واقع و در مغرب و جنوب به ایالت سرحد آشور بسط داده شد. نکته مهّم اینکه خود دیاکونف نیز به این نکته واقف و حتّی به آن اذعان می‌کند[3].

محقّق معتقد است: نکته‌ای را که بایستی مدّنظر قرار داد اینکه درگیریها و جنگهایی که بین ماد و همسایگان در تمام مدت حکومتشان وجود داشته است و باعث لشکرکشیها و استقرار نیروها به طور نسبی در یک محلّ بصورت استقرار فصلی برای مقابله با دولتهای همجوار صورت گرفته باعث این شده است که آقای دیاکونف و یا سایرین پایتخت مادها را به محلّ دیگری نسبت دهند. به عنوان نمونه در کتیبه‌ها آنچه از اقوام ماد راجع به سدهٔ نهم (ق.م) یاد شده مربوط به زمانی است که در حدود سهند و تبریز سکونت داشتند و اغلب با نام «ماناس» و پارسووا همراه است اما در کتیبه‌های سدهٔ (هشتم و هفتم ق.م) نام «اکباتان» به میان آمده است. مادها از لحاظ عده و جماعت از دیگر اقوام بیشتر بودند و در نیمهٔ دوّم سدهٔ هفتم (ق.م) در اکباتان دیاکو را به سلطنت برگزیدند و از آن زمان است که شهر نامبرده به «هگمتان» به معنی محلّ اجتماع مادها

---

۱ - هرودوت، تاریخ هرودوت، پیشین، ص ۱۸۵

۲ - جلیل ضیاءپور، مادها و نخستین بنیانگذاری پادشاهی در فلات ایران، پیشین، ص ۷۴

۳ - دیاکونف، تاریخ ماد، پیشین، ص ۱۱۱

نامیده شده است[1].

البته ناگفته نماند که محقق بر این نکته نیز تکیه نمی‌ورزد که همدان فعلی و تپه‌ای که در چندسال اخیر مورد کاوش قرار گرفته و نتایج قطعی حاصل نشده به عنوان پایتخت و کاخ بوده است و اصرار بر روی اصل موضوع می‌باشند و نکتهٔ دیگری که آقای دیاکونف و سایرین را به این نظر متقاعد ساخته این بود که چون محل درگیری «دیاکو» با مخالفین در همدان نبوده است پس پایتختشان را نبایستی به همدان انتساب داد در صورتی که اشتباه می‌باشد ما چه در دورانهای تاریخی (هخامنشی، ساسانی و...) و چه دوره‌های اسلامی جنگهایی را سراغ داریم که خارج از محل حکومت‌ها بوده است و اگر غیر ازاین است می‌شود پایتخت داریوش هخامنشی را در نزدیکی مصر و فتحعلی شاه قاجار را در نزدیکی آذربایجان (شوروی سابق) بدانیم؟

گرچه به این نکته اذعان داریم که پایتختها به مرور زمان بر اثر عواملی (شکستهای پی‌درپی، تعویض حکومت و....) به صورت دائم و یا عوامل جنبی (آب و هوایی و...) به صورت موقت جابجا می‌شده است.

بنابراین حفریات باستانشناسی در تپه هگمتانه همدان و بررسی و شناسائی آثار باستانی استان همدان علاوه بر اینکه می‌تواند تاحدودی پاسخگوی ابهاماتی باشد که در مورد شهر باستانی هگمتانه وجود دارد، تا حدودی نیز وضعیت قوم ماد را در تاریخ ایران روشن خواهد کرد. در اینجا اشاره به چند مورد خاص ضروری می‌باشد:

۱- هنوز تپه هگمتانه دقیقاً مورد کاوش همه جانبه قرار نگرفته و نتایج بدست آمده از کاوشهای پراکنده نیز تاکنون منتشر نشده است، و فقط گزارش مختصری از کاوشهای هیأت فرانسوی که در این تپه حفاری کرده و آثاری نیز از دورهٔ مادی پیدا کرده انتشار یافته است.

۲- محدودهٔ اصلی تپه هگمتانه (مادی یا هخامنشی) روشن نیست. طبیعتاً وسعت شهر باستانی هگمتانه نمی‌تواند فقط محدود به منطقه‌ای شود که اکنون بنام تپه هگمتانه مشخص شده است. تپه پیسای علی آباد هم از این قانون مجزا نیست. چه محدودهٔ باستانی این محل نیز

---

۱ - موسی جوان، تاریخ اجتماعی ایران باستان، پیشین، ص ۲۳۱ تا ۱۲۸

تاکنون معین نگردیده و اگر فاصلهٔ این دو تپهٔ یعنی هگمتانه و پیسا تقریباً دو ونیم کیلومتر در نظر گرفته شود، به نظر می‌رسد، این دو محلّ در گذشته بخشهایی از یک شهر بزرگ بوده‌اند. اگر موقعیت آنها را مورد توجه قرار دهیم متوجه می‌شویم که تپّه هگمتانه به کوههای الوند نزدیک‌تر و در نتیجه نسبت به تپّه پیسا در ارتفاع بلندتری قرار دارد. علاوه بر آن به نظر می‌رسد که آثار باستانی تپّه هگمتانه محدودتر، ولی آثار باقی مانده در تپّه پیسا گسترده‌تر است. با درنظر گرفتن اشیاء زریّن و سیمین، شالی ستونها، پایه ستونهای سنگی متعدّدی که در تپّه هگمتانه کشف یا جمع‌آوری شده به نظر می‌رسد، تپّه هگمتانه محلّ کاخهای پادشاهان بوده و تپّه پیسا بقایای شهری است که در کنار کاخها برپا شده بود.

همسایگان ماد:

جنگهای دائمی و درگیریهای همیشگی که بین دولت ماد و همسایگانش وجود داشت، باعث می‌شد که بعضی از آنها از صحنه محو شوند و باز به مرور زمان براثر نیروگرفتن و اتحاد با دولتهای دیگر تجدید قوا نموده و اعلام موجودیت کنند. به عنوان مثال در نیمهٔ اوّل قرن هفتم (ق.م) در مناطق شمال غربی ایران دولتهای سکائی و مادی وجود داشته و اینها گاهی بر ضدآشور متحّد می‌شوند ولی آشوریان میان آنها اختلاف انداخته و اضمحلال خود را به تأخیر می‌انداختند[1].

در نیمهٔ اوّل قرن ششم (ق.م) ماد شامل سرزمینهای اصلی، پادشاهیهای زیرفرمان آن و اراضی فرمانبردار بوده است. و ماد اصلی از طرف شمال به دریای خزر که کادوسیان و کاسپان نیز در آنجا ساکن بودند ختم می‌شد از طرف شمال غربی با اسیکتها، آلبانی، اورارتو که پادشاهیهای زیرفرمان بودند همسایه بود. از طرف شمال شرقی با پارت همسایه بود و از مشرق نیز به کویر ختم می‌شد از طرف جنوب نیز با پارس و عیلام همسایه بوده است که دولت پارس از پادشاهیهای زیرفرمان ماد بوده است و از طرف جنوب غربی با دولت بابل هم مرز بوده است.(نقشه شمارهٔ ۳)

---

۱ - پیرنیا، ایران باستان، پیشین، ص ۱۷۳

در پایان قرن هفتم (ق.م) می‌بینیم که دولت آشور یکی از همسایگان بزرگ دولت ماد بوده است. (نقشهٔ شمارهٔ ۴) و از قدرت زیادی نیز برخوردار است و از طرف غربی تا دریای مدیترانه بسط یافته است.

جنگهای ماد با آشوور و علل سقوط دولت آشور:

در نگاه اوّل بایستی گفته شود که هدف آشوریان از ایجاد جنگها بیشتر جنبهٔ دستبرد داشت و هدف آن بیشتر غارت دامها و گرفتن اسیر و برده بوده است. هربار که لشگریان آشور نزدیک می‌شدند بیشتر دهکده‌ها را ترک کرده، دامها را به قلل صعب الوصول کوهها حرکت می‌دادند. از دیگر سو لشگرکشیهای آشوریان با اینکه جنبهٔ غارتگری و کسب غنایم و برده داشت، در عین حال تا اندازه‌ای بدین منظور بود که سرزمین مزبور را کاملاً تحت اطاعت درآورند تا وصول خراج از آن مقدور گردد.

اولین لشکرکشی آشور علیه ماد قبل از تأسیس حکومت واحد توسط «شمشی اداد پنجم[۱]» انجام گرفت و به روایت آشوریها تلفات فراوانی به مادها وارد کرد و تعدادی کشته و اسیر برجای گذاشت و دژ «ساگ بیتو[۲]» را ویران ساخت. در دوران حکومت «سمیرامید» و پسر او «آدادنراری سوم[۳]» که از سال (۸۰۵ ق.م) در رأس امور آشور بودند بارها علیه «ماد» و «مانا» لشکرکشی شد. وقایع بعد از سال (۸۰۲ ق.م) بر ما مجهول است «سمیرامیه» و «آدادنراری» بعد از آن تاریخ پنج بار به خاک ماد لشکر کشیدند. به گفتهٔ «کتسیاس» سمیرامید به نقاط دوردست مشرق لشکر کشید جنگ کرد.

وقایع آغاز قرن هشتم (ق.م) از لحاظ تاریخ ماد اهمیت فوق‌العاده‌ای داشت. در آن دوران که ماد هنوز برای مبارزه با دشمن خطرناکی چون آشور متحّد و آماده نبود؛ و پادشاهی نظامی آشور آن سرزمین را هدف چپاول و غارت قرار می‌داد، تهاجم «اورارتو» به آشور حایلی میان آشور

---

1 - Shamshe Adad V-I

۲ - «ساگ بیتو» احتمالاً در درهٔ ابهرچای یا ناحیهٔ جنوبی‌تر در ناحیه کوهستانی فرقان (در جنوب غربی قزوین) قرار داشته است.

3 - Adad Nerare III

و ماد گشت؛ و بدین جهت ماد از اینکه تحت انقیاد آشور درآید نجات یافت. مرحلهٔ رونق و پیشرفت اتحادهٔ ماد مصادف با دوران مبارزهٔ شدید «مانا» علیه اورارتو بود. از آغاز جلوسی «تیگلات پیلسر سوم» بر تخت سلطنت آشور که منجر به شکست «اورارتو» شد و به رونق موقّت دولت «مانا» کمک کرد، دوران سخت تجاوزات جدید آشوریان به سرزمین اتحادیهٔ قبایل ماد شروع شد. دورهٔ دوّم تهاجم آشور توسطاً تیگلات پیلسر سوّم به دولتهای همجوار آغاز شد و علاوه بر «پارسوا» به داخل سرزمین ماد نفوذ کرد و آخرین نقطهٔ لشکرکشی ظاهراً دژ مادی «زاکروتی» بود[1]. این لشکرکشی از تمام مصایبی که کشور ماد در حدود پنجاه سال تحمّل کرده بود، ویران کننده‌تر بوده است و «تیگلات پالسر» پس از آن خواست که سران جماعتهای سراسر کشور مادهای نیرومند تا کوه «بیکنی[2]» به وی خراج بپردازند.

هدف «تیگلات پلیسر سوم» از لشکرکشی به خاک ماد تضمین امنیّت حدود و ثغور آشور و حفظ آن در مقابل دستبرد کوهستانیان و استقرار نظم بوده است. علل واقعی حملهٔ «تیگلات پالسر» به حدود ماد مختلف بود. نخست اینکه مبنای اصلاحات وی این بود که ارتش دایماً در حال عملیات جنگی باشد و با غارت و دزدی ثروت اندوزد[3]. بدین سبب توسعهٔ حدود آشور به وسیلهٔ لشکرکشی امری ضروری بود، دیگر اینکه اصلاحات «تیگلات پالسر» مستلزم این بود که جای خالی ساکنان نواحی ویران شده را به طور دائم با مردم سرزمینهای مفتوح پر کند و اراضی مردم اخیرالذکر را نیز با ساکنان سرزمینهای تازه فتح شدهٔ دیگری مسکون سازد. بنابراین وجود یک عده افراد آماده برای مهاجرت و انتقال دائماً ضرورت داشت. اما علّت مهّم و حتّی مهم‌ترین علّت لشکرکشی این بود که ثروتهای ماد را تصاحب کند و خود توانگرتر شود و بویژه اسبان فراوان به دست آورد زیرا سازمان ارتشی آشور تجدید شده بود و برای ارابه‌های جنگی و بخصوص سواران احتیاج مبرمی به اسب داشت و در آن عصر پرورش اسب فقط در نقاط کوهستانی یعنی

---

۱ - دیاکونف، تاریخ ماد، پیشین، ص ۱۸۶

۲ - کوه بیکن همان دماوند است که آشوریها آن را به این نام می‌خواندند و می‌گفتند آخرین نقطهٔ جهان است.

۳ - چارلز الگزاندر راببنسون، پیشین، ص ۱۰۹

ماد و اورارتو و آسیای صغیر با موفقیّت پیشرفت می‌کرد.

پس از سال (۷۳۷ ق.م) در زمان حیات «تیگلت پیلسر» یک لشکرکشی دیگر نیز از طرف سرداری به نام «آشوردانی نانی» از سرزمین آشور به ماد صورت گرفت. ولی متون آشوری در این شرحی نمی‌دهند و به این اکتفا می‌کنند که وی «پنج هزار اسب» و تعداد بیشماری افراد انسانی و دامهای دیگر گرفت[۱].

در سال (۷۱۳.م) لشکرکشی به داخل خاک ماد توسط سارگون دوّم آغاز شد و علّت آن نیز شورش مادها بر دست نشاندهٔ آشور بوده است. در جریان قیام «خشتریتی» مادیها فنون جنگی جدید بر ضد آشور را فراگرفتند و قلاع آشوریها را محاصره کردند و گواه آن محاصرهٔ قلعهٔ «کیشه سو» توسط مادها بوده است. مسلماً در این مورد اثر تجاربی که مادیها در طی سالهای متمادی از جنگ با آشوریان حاصل کرده بودند نمایان گردید. گذشته از این، خشتریتی احتمالاً به متحدان صحرانشین خویش تیراندازی در حال سواری و جنگ و گریز مستظهر بود؛ با این روش ستونهای لشکر آشور را در نقاط دور از قلاع محصور متفرّق می‌کردند و در نتیجه مادیها می‌توانستند تمام نیروی خویش را برای محاصرهٔ دژها متمرکز کرده به کار اندازند. به هر تقدیر سال (۶۷۳ ق.م) سرزمین وسیعی طعمهٔ عصیان گشت و مردم سراسر ماد مرکزی قیام کردند و شورشیان با روش تهاجم قلاع آشوریان را به محاصره و سقوط تهدید می‌کردند.

در حدود سال (۶۵۰ ق.م) پادشاهی ماد دولت بزرگی در ردیف مانا، اورارتو و عیلام بود. ولی تکامل بعدی آن تاحدی بواسطهٔ شکست موقّتی که از اسکیتها به ماد در آذربایجان شمالی وارد گشت متوقف شد. به هر تقدیر در حدود سال (۶۲۵ ق.م) پادشاهی ماد از تحت سلطهٔ سکاها آزاد شد و بار دیگر به صورت نیروی جنگی مهمّی درآمد و از آن جمله پارسیان را تحت انقیاد درآوررد کیاکسار به تبعیت از همسایگان خود (آشور) به ایجاد ارتش منظّم پرداخت. در پایان قرن هفتم (ق.م) دشمنان آشور با فنون جنگی آشور آشنا بودند و ائتلافهایی برعلیه آشور توسط بابل و ماد بوجود آمد. بنا به گفتهٔ «بروس» نبوپلسر از آغاز امر قبل از اینکه علیه آشور اقدام کند با کیاکسار

---

۱ - دیاکونف، تاریخ ماد، پیشیت، ص ۵۱۰

(هوخشتره عهدی بست و دختر راو را برای پسرش «نبوکدنصر» به زنی گرفت. بر اثر این اتحّاد در سال (۶۱۶ ق.م) نبوپلسر با آشور و متحدانش وارد جنگ شد و (۶۱۵ ق.م) دولت ماد بر «مانا» فائق گشت و در سال ۶۱۳ لشکریان «نبوپلسر» و کیاکسار (هوخشتره) در درّهٔ دیاله به هم رسیدند و از دجله گذشته و به سوی نینوا حرکت کردند و دروازهٔ شهر راتسخیر کردند و در سال (۶۱۲ ق.م) آشور به طور کامل شکست خورده و محو می‌شود. کتاب «ناحوم» تصویر روشنی از نینوا و آنچه در جنگ بر آن وارد شد را به بهترین وجه شرح می‌دهد[1].

علّت جنگ ماد و لیدیه:

بعد از سقوط آشور مادها و بابلیها ممالک آن دولت را بین خود تقسیم کردند و سهم ماد ولایت شرقی آسیای صغیر گردید و ولایات شامات و فلسطین به بابل داده شد. چون نگاه داشتن ممالک مجاور ماد برای مادیها آسان‌تر از حفظ ممالکی بود، که بابل می‌بایست بین ماد و آنها حائل باشد و دیگر اینکه مادیها مردمانی کوهستانی بودند و ممالک کوهستانی آشور و آسیای صغیر بیش از ممالک گرم مانند شامات و فلسطین با مزاج و احوال روحی آنها مناسبت داشت. بهرحال مادها پس از فراغت از کار آشور و عدم وجود رقبای سرسخت و نیرومند و ضعف دولت سکاها بدون مانع پیش رفتند تا به رود «هالیس» رسیده و با دولت لیدی برخوردند و میان آنها جنگ در گرفت. در رابطه با علّت جنگ هرودوت معتقد است[2] که حادثه‌ای روی داد که بهانهٔ جنگ گردید. توضیح آنکه هوخشتره یک عده شکارچی از سکاها را در دربار خود برای آموزش فنّ شکارگری به جوانان (گردآورد). روزی سکاها از شکار دست خالی بازگشتند از اینرو شاه نسبت به آنها بی‌احترامی کرد، سکاها از شدت تندی شاه عصبانی شده و یکی از جوانان مادی را کشته و از گوشت او غذایی ترتیب داده و به شاه خوراندند. سپس فرار کرده و نزد «آلیات» شاه لیدی رفتند و شاه ماد خواستار بازگشت آنها شد و چون آلیات امتناع ورزید جنگ شروع شد. و مدّت پنج سال طول کشید و بی‌آنکه نتیجه‌ای عاید طرفین گردد بر اثر کسوفی که روی داد باو ساطت پادشاه

---

۱ ـ دیاکونف، تاریخ ماد، پیشین، ص ۲۸۳

۲ ـ هرودوت، تاریخ هرودوت، پیشین، ص ۷۳-۷۴

بابل بخت النصر و پادشاه کلیکیه (سون سیوس) صلح بین طرفین برقرا شد؛ ورود «هالیس[1]» سرحد میان دو دولت تعیین گردید.

ولی محقق معتقد است «که علت اصلی جنگ ماد و لیدیه اختلاف دیرینهٔ «آلیات» شاه لیدی با «کیمیریان» بود و از این جهت سکاها را حمایت می‌کرده است تا ازجهتی دیگر در ضعف دولت ماد بکوشند. چون در سال ۵۹۳ نیز جنگی میان سکاها و هوخشتره درگرفت که منجر به شکست سکاها گردیده بود». و از طرفی دیگر دولت ماد پس از غلبه بر آشور سوادی جهانگیری در سر داشت و نمی‌توانست در مقابل دولتی قوی و ثروتمند چون «لیدی» بی تفاوت باشد.

پیمان صلح در سال (۵۸۵ ق.م) با ازدواج «آستیاگ» پسر «اکیاکسار» و «آریه نیس[2]» دختر آلیات استوارتر گردید. محقق معتقد است شاید یکی از عواملی که باعث شد مادها نتوانستند سکّه ضرب کنند، همانا عدم تسخیر «لیدیه» توسط ماد بوده است. بعلاوه در دوران هخامنشی در زمان داریوش بعد از کشورگشایی او می‌بینیم که هخامنشیان سکّه ضرب می‌کنند.

اختلاط هنری آثار مادی با همسایگان و علّت اصلی مشخص نبودن آنها:

آنچه که تاکنون باعث شده است، در رابطه با شناخت آثار هنری ماد شک و تردید بوجود آید وجود دولتهای همجوار (مانا، اورارتو، سکاها، آشور،...) و جنگهای دائمی بین آنها و وجود ساکنین سرزمین ماد درهزاره‌های سوم،دوم، اوّل (ق.م) (گوتی‌ها[3]،کاسیها[4]، لولوبی‌ها[5]، هیتی‌ها[6]) بوده که آنها نیز دارای تمدنی درخشان در زمان خود بوده‌اند. گذشته از رابطه‌ای که تمدّن آریاییان ایرانی از یک سو، با تمدّن عیلام و از سوی دیگر با تمدّن ملل بین‌النهرین از سومر و آکاد و آشوریان و بابلیان و ملل آسیای غربی یعنی «هیتی‌ها» و «میتانی‌ها» و «کاسی‌ها» داشته است، رابطهٔ این تمدّن با تمدنهایی که در گوشه و کنار خاک ایران در دورهٔ آغاز تاریخ پابرجا بوده‌اند یعنی تمدن اورارتو، مانای، سکاهای غربی که در شمال غربی ایران تدریجاً به منتهای شکوه

---

۱ - رود هالیس همان قزل ایرماق کنونی در ترکیه می‌باشد.

۲ - آریه نیس دختر آلیات پادشاه لیدی بوده است.

3 - Cuti

4 - Kassite

5 - Lullubi

6 - Hitet

خود می‌رسیدند روز به روز آشکارتر می‌شود. وجود جنگهای دائمی و عقد اتحاد بین آنها و اسارت هنرمندان و استفادهٔ از آنها نیز از مهمترین عوامل موضوع فوق می‌باشد. بعنوان مثال اوج پیشرفت تمدن مانای در آغاز قرن نهم (ق.م) بوده است و در پایان قرن نهم و هشتم (ق.م) به انتهای توانائی خود رسیده و دولت مانای را دست نشانده خود کردند. سپس قرن هشتم و هفتم (ق.م) سکاها سرزمین مانا را گرفته و با مادها درافتادند، و هنگامی که مادها نیرومندتر شدند و شاهنشاهی بزرگ خود را فراهم کردند، سرزمین مانای را جزو شاهنشاهی خود کردند. از لحاظ تمدّن صنعتگران «مانایی» در این هنگام در فلزکاری زبردست بودند و هنگامی که مادها آنها را جزو قلمرو خود کرده‌اند این هنرمندان در تمدّن ماد مؤثر بودند. مشکل خط نیز در آن دوران یکی از تنگناهای شناخت آثار اقوام فوق می‌باشد و دلیل واضح آن ادامهٔ اثر هنری است که در دوران هخامنشیان به وضوح آشکار است، که این خود نیز عواملی دیگری را چون فراغت از جنگ، شکوه و عظمت امپراطوری، ثبات سیاسی و اقتصادی و.... به دنبال دارد. بنابراین محقق معتقد است که ما می‌توانیم حدس بزنیم که آثاری را که از زیویه، حسنلو، کلاردشت و... (حوضهٔ نواحی کوهستانی دریاچهٔ ارومیه) بدست آمده اثر هنری ماناویا[1]، اورارتو[2] بدانیم چون حوضهٔ استقرار و نفوذ آنها بوده است. اما صرفاً اگر متعلّق به دولت مانا، ماد، اوراتو، .... بدانیم به خطا رفته‌ایم. چون شاید براثر عوامل گفته شد؛ فوق مختص به آن دولت نباشد. به عنوان مثال آثار گنجینهٔ «زیویه» نزدیک سقّز بدست آمد. (تصویر شمارهٔ ۲) مربوط به قرنهای نهم و هشتم (ق.م) می‌باشد. تزئینات و علائم دینی موضوعها و لباسها و نقوش اشخاص همهٔ اینها وجوه مشترک فراوان با هنر آشوری و اورارتویی و مانائی و حتی مادی دارند. ولی این مشابهت نباید موجب تعصّب گردد. زیرا آشوریان و اورارتوییان و مانائیان به هنگام جنگ استادان پیشه‌ور را هم با دیگر غنائم تصاحب می‌کردند[3] و در مراکز سیاسی کارگاههای هنری مختلط مرکب از افراد اقوام گوناگون ایجاد می‌گشت و سنن هنری هر سه کشور یکنواخت می‌گشت. «لوئی واندنبرگ» در رابطه با آثار

---

1 - *Man*

2 - *Urartu*

۳ - مثلاً تجاوز دولت آشور به ماد که افراد را نیز اسیر کرده و به شهرهای دیگر می‌برده است.

برنزی لرستان می‌گوید[1]: خنجرهایی که پیدا شده است مخصوص لرستان نبوده است و نظیر آن در نهاوند، تپّه گیان اوّل، طالش، و قفقاز نیز پیدا شده است و اختلاط هنر در ساخت این آثار وجود دارد. ایشان اشیاء مکشوفهٔ طلائی را تحت نفوذ هنر آشور، سکاها می‌داند و کار جواهرسازان مانائی می‌باشد که در قرن هشتم (ق.م) در این نواحی مسکن داشتند.

آقای «گدار[2]» معتقد است اشیاء نقره‌ای بدست آمده «زیویه» کار جواهرسازان مانائی است که در فاصلهٔ میان (۸۵۰ تا ۷۵۰ ق.م) در این ناحیه مشغول به کار بودند. بعضی‌ها به سبک آشوری، بعضی به سبک فنیقی، بعضی به سبک سکاها و بعضی به سبک محلّی و بعضی دیگر اثر هنری تمام این سبکهائی است، بصورت مخلوط دیده می‌شود. ایشان اعتقاد دارد که سکاها در روسیهٔ جنوبی نیز فن ترصیع را از مانائیها بعد از هجوم به آسیای صغیر اقتباس کردند.

گیرشمن نیز در اشیاء گنجینهٔ زیویه سه دسته متمایز تشخیص داده است. یکی اشیاء آشوری و دیگری کارهای هنرمندان سکائی، مانائی و اشیایی که کاملاً رنگ محلّی دارند و گیرشمن تصوّر می‌نماید که اشیاء اخیر متعلّق به مادها است که از (۶۷۵ تا ۶۲۵ ق.م) در آن ناحیه حکومت کرده‌اند. در واقع «مادها» در این ناحیه جانشین «مانائی‌ها» شدند و هنر آنها مخلوطی از هنر مانائی، آشوری، سکائی است.

اشتباهات اسمی نیز گاهی باعث پیدایش این اختلاط هنری می‌شد[3]. مثلاً «اومان ماندا» گاه برای کیمریان و گاه برای «مادها» نیز استفاده می‌شده است و گاه نیز شاهان مادی را «کیمری» و گاه «اسکیتی» (سکائی) می‌دانستند و بابلیان دورهٔ اخیر مادها را «اومان ماندا» می‌خواندند.

---

۱ - لوئی واندنبرگ، باستان‌شناسی ایران باستان، عیسی، بهنام، جلد یک، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸، ص ۹۱

۲ - ایضاً، همان کتاب، ص ۱۱۲

۳ - جلیل ضیاءپور، مادها و نخستین بنیانگذاری شاهنشاهی ایران، پیشین، ص ۱۷۳ و ۱۷۲

فصل چهارم: «فرهنگ اجتماعی و هنر ماد»

۱- اوضاع اجتماعی ماد

۲- نوع حکومت ماد

۳- زبان ماد

۴- خط ماد

۵- پوشاک ماد

۶- دین ماد

اوضاع اجتماعی ماد:

حفاریهای تپه سیلک در کاشان نشان دهندهٔ اوضاع اجتماعی و اختلافات طبقاتی است. در قبرستان B که دربرگیرندهٔ فرهنگ ماد می‌باشد، حدود یکصد قبر شناسائی گردید. در این قبرستان قبر ثروتمندان و نجبا عبارت از گودالهایی بود که در روی زمین کنده شده و پس از آنکه جسد مرده در داخل آن جاسازی می‌شد اشیاء موردنیاز او در کنارش دفن می‌شد بطوریکه از سطح زمین بالا می‌آمد و بر روی آن تخته سنگهای بزرگ و یا لوحه‌های بزرگ ازگل پخته قرار می‌دادند. با توجه به اشیاء یافت شده از گورستان B تپه سیلک[1] و با درنظر گرفتن قبرهای ثروتمندان و گورهای معمولی که محتوای اشیاء کم ارزش و ظروف ساده هستند این مهّم روشن می‌شود که در آن زمان اوضاع اجتماعی مشخص و ثابتی بوجود آمده و قشرهای مختلف اجتماعی از نظر وضع اقتصادی رشد کرده‌اند. از طرفی با مطالعه و بررسی اشیاء بدست آمده از داخل قبرهایی که پایگاه اجتماعی شخص مرده را در قید حیات روشن می‌سازد می‌توان با اختلاف اجتماعی و اقتصادی جامعهٔ آن زمان سیلک تا حدودی پی برد. این وضع اختلافات اجتماعی پایه و اساس پادشاهی در دوران بعد را تشکیل داد خانوادهٔ شاهی، وجود قلعه‌ها و اختلافات در نوع قبور بر اختلاف طبقات اجتماعی صحبت می‌کند. اوستا نیز از تقسیم جامعه به گروههای صنفی و حرفه‌ای سخن می‌گوید و از سه صنف کاهنان، خادمان آتش، ارابه سواران (گردونه سواران) و کشاورزان سخن می‌گوید: در این دوره در جامعهٔ ماد افراد ثروتمند، کم‌ثروت، برده‌دار و تولیدکنندگان کوچک پی برده هم در کنار هم زیست می‌کردند. و مغان صنف خاصی از مردم را تشکیل می‌دادند و بزرگان قوم را به نام ارابه سواران می‌گفتند.

نظام اجتماعی مادها براساس پدر سالاری با شهریاران کوچک اداره می‌شد، اقتصاد در مرحلهٔ کشاورزی گلّه‌داری بود، مصنوعات فلزی بازار گرمی داشت، شکست پیاپی شهریاران کوچک از آشور، افزایش جمعیّت، کشتار مردم، انگیزهٔ پیشرفت در برتری جویی باعث بوجودآمدن

---

۱ - گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، محمّد معین، پیشین، ص ۷۲

اتحادیهٔ مادها شد[1]. کتیبهٔ داریوش اوّل در بیستون (پایان قرن ششم ق.م) نشان می‌دهد که ترکیب جامعهٔ ماد مشابهت بسیار با ترکیب جامعه پارسی داشته است. بخصوص در ماد نیز چون پارسی تودهٔ مسلّح افراد آزاد اهالی وجود داشته است، که در سازمان اجتماعی عامل بسیار مهمّی به شمار می‌رفت. شکی نیست که نه تنها سازمان دولتی بلکه ساختمان اجتماعی پارسی نیز تحت نفوذ و تأثیر شدید نظامهای مادی بود. قرابت نظامات دوران ماد و نظاماتی که بعدها در پارس برقرار شد، از مشابهت اسناد اقتصادیی که مربوط به قرن ششم وق.م) بوده و در شوش یافت شده (مربوط به ماد و آغاز هخامنشی) با مدارکی که در استخر کشف شده و مربوط به نیمهٔ اوّل قرن پنجم (ق.م) می‌باشد پیداست[2].

محقق معتقد است که سیستم نظام اجتماعی در آغاز دوران تاریخی و دوران تاریخی تقریباً چه در دولتهای ماد، آشوور، هخامنشی یکی بوده است. (سیستم طبقه‌بندی اقشار جامعه، برده‌داری اصول کشورداری) اما تغییرات فرهنگی به مرور زمان از آغاز دوران تاریخی بسوی دوران تاریخی با پیشرفتهایی در خطّ، سیستم اقتصادی و... حاصل شد. بنابراین با توجه به تقسیمات اجتماعی سیستم ملوک الطوایفی مادها ایجاب می‌کرد که هر قبیله برای خود مشخصه و نشان خاصی در جهات مختلف فرهنگی مثل لهجه، پوشاک، و.... داشته باشند. مغان که قشر روحانی جامعه بودند با لباس خاص خود را از سایر مردم متمایز می‌کردند؛ که گور دخمهٔ «دکان‌داود» وپلاک طلایی گنجینهٔ «جیحون» این گروه‌رابخوبی نشان می‌دهد.(تصویرشماره۳)

حکومت ماد:

قبل از تأسیس دولت ماد بزرگ در سال (۷۰۸ یا ۷۰۰ ق.م) تشکیلات حکومتی آنها بصورت ملوک الطایفی و پراکنده شاهی بوده است. وجود قبیله‌های مادی (آریزانتها، استروخانها و...) که در فصلهای گذشته به آن اشاره شد، دالّ بر این مدعا است. هریک از طوایف، زندگانی

---

۱ ـ مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران باستان، جلد یک، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۴، ص ۱۴۳ ایضاً، غلامحسین صدری افشاری، مجلّهٔ جیستا، تهران، سال اوّل، ش ۲، ص ۷۷۲

۲ ـ دیاکونف، تاریخ ماد، پیشین، ص ۳۰۰

سیاسی و معیشتی مستقلّی داشته‌اند و از نظر جغرافیایی نیز درمـنطقهٔ مـختص بـه خـودشان زندگی می‌کردند. بعد از تشکیل و تأسیس پادشاهی، (دیااکو) اقتدار در دست شاه ماد بود و بتدریج از قدرت امرای محلّی کاسته شد، اما امرای محلّی بکلّی از میان نرفتند. زیرا بعد از انقراض دولت ماد بعضی از ایالات و ولایات امراء خود را حفظ کردند. بنابراین سیستم حکومت در خانوادهٔ مادها موروثی بود[1]. یک طبقه جدید که در زمان مادها اضافه شدند «مغها» بودند که گفته مـی‌شود یکی از طوایف ماد بودند که طبقهٔ روحانیون را تشکیل دادند و این طبقه در زمان هخامنشیان نیز صاحب نفوذ و اعتبار بودن در سیستم حکومتی مادها که در وراء مرزهای ویژهٔ پادشاهی ماد (با آن وسعتی که در آخر سلطنت هوخشتره داشته) بطور کلّی پادشاهیهای خودمختار (ساتراپها) و نیمه مستقّل وجود داشته‌اند و بلافاصله پس از سقوط امپراطوری‌ها بسال (۵۵۰) قبل از میلاد در زمان کوروش بزرگ دستگاه اداری همین صورت را داشته است و تفاوت در این بود که داریوش اوّل انتظامات و مقررات اداری سخت و مشخص برقرار کرد و ساتراپ‌نشینهای متعددی را تأسیس نمود. ولی مقام و شغل ساتراپ (شهر پ) در ماد هم وجود داشت[2]. سازمان اداری پادشاهی ماد احتمالاً مقتبس از دستگاه حکومتی آشور بوده است اما متکامل‌تر و بعدها هخامنشیان نیز از آن متابعت کردند.

زبان مادی:

در رابطه با زبان مادها سندی باید وشاید در دست ما نیست و سابقاً تصور مـی‌کردند کـه نسخهٔ دوّم کتیبهٔ بیستون داریوش اوّل به زبان مادی است. ولی اکنون معلوم شده است که به زبان عیلامی است. قوم پارسی و ماد با پیوندهای آریایی دیرینهٔ نژاد، زبان، دین با یکدیگر مـربوط بودند و هر دو قوم قدرت نظامی قابل ملاحظه‌ای در برخورد با اقوام بومی نشان دادند. و از همه مهمتر هر دو قوم در طی مهاجرت طولانی و مجاورت دائم، با یکدیگر علایق و پیوستگیهای عمیق قومی بوجود آورده بودند و آنها مشترکات دیرینه‌ای با یکدیگر داشتند. علاوه بر آن طایفهٔ

۱ - دکتر علاءالدین آذری، مقدمه‌ای بر ساختار اجتماعی و فرهنگی ایران باستان، یکجلدی، انتشارات مرآتی، تهران، ۱۳۷۲، ص ۹۹

۲ - دیاکونف، تاریخ ماد، پیشین، ص ۳۳۲

مغان برای هر دو قوم مراسم دینی را اجرا می‌کردند. البته سرودهای دینی نیز همان سرودهای باستانی بود که از ادوار قبل از مهاجرت طوایف آریایی متداول بود. این سرودها البته زبانی به نسبت کهنه داشت. اما طوایف ماد و پارسی که زبانشان با زبان این سرودها از اصل چندان تفاوت نداشت[۱]. استرابون جغرافی‌دان و مورّخ یونانی می‌گوید که مادها به همان زبانی حرف می‌زدند که مرد باختر و ایرانیهای شرق هم با آن سخن می‌گفتند، جز آنکه مجاورت طولانی با اقوام بومی حدود زاگرس محاورهٔ روزانه آنها را کم‌کم از زبان سرودهای دینی جدا کرده بود. عده‌ای نیز زبان پشتوی افغانی را مشتق از این زبان می‌دانند[۲].

بطور کلّی اکثر محققیّن عقیده دارند که زبان مادی شبیه زبان پارسها است. «دارمستتر» می‌گوید که زبان کردی مشتّق از زبان مادی است.

«نلدکه» می‌گوید[۳]: «اگر کتیبه‌هایی از شاهان ماد بدست آید گمان می‌کنم از حیث خط و زبان مانند کتیبه‌های شاهان پارسی باشد» و این احتمال وجود دارد، زیرا مادها و پارسی‌ها زبان یکدیگر را می‌فهمیدند و تفاوت اساسی بین آنها نبود. با توجه به موارد فوق محقق معتقد است که زبان مادها با زبان پارسها قرابت داشته است. ولی از لحاظ لهجه شاید تفاوتهایی میان آنها وجود داشت. و ما می‌بینیم بعدها در دوران امپراطوری پارسی‌ها کتیبه‌های هخامنشی که در سرزمین ماد از جمله در بیستون نزدیک کرمانشاه نوشته شد به سه زبان پارسی، بابلی، عیلامی نشان می‌دهد که زبان مردم ولایت آمادای با زبان طوایف پارس تفاوتی نداشت. اگر تفاوت می‌داشت، لابد پاره‌ای از این کتیبه‌ها که می‌بایست به زبان اقوام این حدود باشد غیر از پارسی عیلامی و بابلی به زبان ماد نیز می‌بود. دیاکونف می‌گوید اصطلاح «ساتراپ» (شهربان) را تمام زبانهای باستانی جز عیلامیان از ماد به وام گرفته‌اند[۴]». در رابطهٔ با زبان ماده مشکل دیگری

---

۱ - استرابون *(Strabon)* جغرافی دان یونان باستان در سال (۴۰ یا ۵۰ ق.م) در «پوینت» تولد یافت و در سال ۴۰ میلادی درگذشت که کتاب جغرافیای هفده جلدی را به جهانیان عرضه داشت.

۲ - حسن پیرنیا، ایران باستان، پیشین، ص ۲۲۱

3 - Noldeke. Etudes historiques Ia perse Ancienne, Paris 18, P. 22

۴ - دیاکونف، تاریخ ماد، پیشین، ص ۳۲۱

که وجود دارد این است که تاکنون خط مادی در حفاریها و نقش برجسته‌ها بدست نیامده است و از طرفی دیگر اسامی عام مادی نادر است، اگرچه اسامی خاص وجـود دارد و در آیـنده کشـف کتیبه‌های جدید این مشکل را حلّ خواهد نمود. انشاءالله

محقق آمریکائی، «ریچارد، ن، فرای» در مقالهٔ بوروکراسی در ایران قدیم دربارهٔ زبان مادها می‌گوید: «... شاید بتوانیم بگوئیم که در زمان حکومت مادها زبانی که در کتابت از آن استفاده می‌شد زبان اکدی یا آشوری بود، با اینکه تاکنون هیچ مدرک کتبی از زمان مادها بـدست مـا نرسیده است ممکن است در نتیجهٔ کاوشهای آینده در اکباتان قدیم یا در مراکز دیگر مربوط به مادها اطلاعات بیشتری راجع به این موضوع بدست آید، ولی اینطور بنظر مـی‌رسد کـه زبـان رسمی در ناحیه ماد، زبان مادی بوده است، زبان مذهبی ممکن است در آنزمان در کشور ما زبان اوستا بوده باشد در جوان‌ترین لهجهٔ اوستایی، اگر اوستا در آن زمان زبان مذهبی عمومی ایرانیان شده باشد! در واقع ممکن است تشریفات مذهبی بوسیلهٔ زبان مادی انجام می‌گرفته است ولی مردم در هر ناحیه بنا بر لهجهٔ محلّی خود با یکدیگر صحبت می‌کرده‌اند[۱]....»

سرپرسی سایکس گوید[۲]: «زبان ماد با زبان آریان، باختریان، سغدیان، مشابهت داشت، زبان تکلّمی بوده و برای کتابت بکار نمی‌رفت. در کتابت زبان ماد احتمالاً آشوری بوده است....»

محمد جواد مکشور گوید[۳]: «به قول استرابون مورخ و جغرافی‌دان قـدیم زبـان مـادها و پارسی‌ها، هراتی‌ها، بلخیها و سغدی‌ها کمال مشابهت را نسبت به یکدیگر دارد. از زبان ماد هیچ اطلاعاتی به ما نرسیده است. هرودوت گوید: مادها سگ ماده را سپاکو[۴] می‌گفتند، اکنون روسها به این حیوان (ساباکا) گویند، این کلمه در لهجه‌های ایرانی زنده است. چـنانکه «اسـپاک» در

---

۱ - ریچارد، فرای، بروکراسی در ایران قدیم، مجلّهٔ باستان‌شناسی و هنر ایران، ش ۷ و ۸، پائیز ۱۳۵۰، ص ۳۳

۲ - سرپرسی سایکس، تاریخ ایران، ترجمه سید محمود تقی فخر داعی گیلانی، چاپ دوّم، کتابفروشی زواره، تهران، ۱۳۵۵، ص ۱۰۷

۳ - محمد جواد مشکور، ایران در عهد باستان، چاپ دوّم، یک جلدی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۷، ص ۱۶۱

4 - Sepako

روستاهای اصفهان معمول است. در لهجه‌های آذری از جملاتی کمک را «اسپا[1]» و در لهجه‌های خوانساری «اسپه[2]» گویند گفتیم که اسپاکو به معنی سگ ماده است و «واو» در آن علامت تأنیث است. و چند کلمهٔ دیگر که مورخان از زبان مادی نقل کرده‌اند، و شهادت مورّخان نزدیک به عصر ایشان ثابت می‌گردد که زبان مادی از انواع زبانهای ایرانی بوده و با زبان پارسی مشابهت نزدیک داشت، و شاید زبان کردی و آذری از بقایای زبان مادی باشد که باقی ماند...»

خط مادی:

یکی از مشکلات کلّی در مطالعهٔ فرهنگ ماد، مسئله خط و نگارش می‌باشد. بی‌شک در هزارهٔ اوّل (ق.م) مادها دارای خط و کتابتی بوده‌اند، زیرا همانطوری که دیاکونف[3] به نقل از هرتسفلد اشاره می‌کند، یکی از شاهک‌های تحت نفوذ مادها، به نام «آبدادانا[4]» به زبان آکدی، به اسم یک مرد آشوری نامه‌ای ارسال داشته که این خود بر وجود خط و کتابت در آن سرزمین دلالت می‌کند. از طرفی می‌توان حدس زد که «ماناها» نیز خط و کتابتی داشته‌اند که از خط «اورارتویی» گرفته شده است و این را باید به خاطر داشته باشیم که قبایل «مانایی» در حقیقت قبل از استقلال کامل جزئی از «اورارتو[5]» بوده‌اند. متأسفانه تاکنون از ساکنان ماد مرکزی هیچ‌گونه نوشته‌ای به دست نیامده است. به هرحال اصل و منشاء خط پارسی باستان (میخی) را با توجه به نوشته‌های دیاکونف باید در سرزمین ماد جستجو نمود، زیرا در زمان کوروش دوّم و اواسط قرن ششم (ق.م) خط پارسی باستان متداول بوده که این خط نیز با خط میخی بابلی و ایلامی کاملاً متفاوت است و با وجود مشابهت‌هایی که با سایر خطوط آسیای قدیم دارد، نمی‌توان آن را مأخوذ از آنها دانست. در سنگ نبشته‌های پادشاهان هخامنشی، لغات فراوانی وجود دارد و چه بسا این خط مأخوذ از خط و تمدنی بوده است که در اوایل هزاره اوّل (ق.م) در منطقهٔ گیلان و مازندران مرکزیتی داشته و تمدنشان تا نواحی کاشان و جنوب غربی تا لرستان و

---

1 - *Spa*

2 - *Asba*

۳ - دیاکونف، تاریخ ماد، پیشین، ص ۳۴۰

4 - *Abdadana*

5 - *Urartu*

در شمال تا قفقاز گسترش یافته بود که نمونه‌ای از آن را دکتر نگهبان در حفریات مارلیک به دست آورد[1]. و پروفسور «جرج کامرون» پس از مطالعهٔ آن معتقد است که این خط نمی‌تواند جدیدتر از هزارهٔ اوّل باشد. از طرف دیگر زبان کتیبه‌های هخامنشی حاوی لغات فراوان مادی است که دالّ بر قرابت و نزدیکی و وجوه اشتراک میان آنها است.

«ریچار فرای» دربارهٔ خط و کتابت نوشته است[2]: «بعید نیست که مادیها مانند «ماناها» از خطّ و نوشتن استفاده می‌کردند ولی برخی عقیده دارند که خط فارسی باستان از خط «مادی کهنه» و یا از خطّ «مانا» ریشه گرفته و اینها هر دو از خط اورارتو برداشت کرده‌اند. دستگاه دیوانی هخامنشی بر پایه دیوان مادی‌ها بود که آن نیز به نوبهٔ خود از شیوهٔ آشوریان، بابلیان تقلید می‌کرد، واین دستگاه دیوانی (هخامنشی) احتمالاً ادامهٔ سازمان دیوان آشوری و ماد بوده است»

و باز دیاکونف به نقل از «هاربر» نوشته است: که «ماناها» از خود خط و کتابت داشته‌اند (که به ظن قوی از اورارتو مأخوذ بود) در عین حال در نواحی اطراف دریاچهٔ ارومیه خطوط تصویری متداول بود. بر روی ظرف نقره که در زیویه پیدا شده (تصویر شمارهٔ ۴) این نوع خطوط تصویری دیده می‌شود.

علی سامی در کتاب «خط و تحوّل آن در شرق» می‌گوید[3]: این خط (میخی) با اتفّاق آرای محققین خط و خاورشناسان نخستین بار از «سومر» برخاسته و از پنج هزار سال (ق.م) مورد استفاده و استعمال بوده است. اما این خطّ که بصورت اشکال و هیروگلیف بود بعدها آنرا بصورت ساده‌تری درآوردند و در زمان سادگی حدود هیجده سده (ق.م) این خط به همه طوایف سامی نژاد سرایت کرد. و مادها این خط را از آشوریها و عیلامیها فرا گرفته و از صورت نموداری و آهنگی به شکل الفبائی درآمد و این خود قدم بزرگی بود که شاهان ماد برای آسان کردن خط میخی

---

۱ - علی اکبر سرفراز و بهمن فیروزمندی، مجموعه دروس باستانشناسی، چاپ اوّل، تهران، انتشارات جهاد دانشگاهی هنر، ۱۳۷۳، ص ۱۲۰

۲ - ریچارد فرای، عصر زرّین فرهنگ ایران، مترجم مسعود رجب نیا، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۵۸، ص ۴۸

۳ - رکن الدین همایون فرخّی، مجلّهٔ بررسیهای تاریخی، تهران، سال دوّم، ۲، ۱۳۴۶، ص ۴۸

برداشتند. محقق معتقد است: یکی از علتهای اساسی عدم پیدایش خط ماد محو شدن آنها توسط دشمنان بوده است بطوریکه در نوشته‌های داریوش در بیستون آمده متذکر شده است که آیندگان نوشته‌های آن را محو و خراب نکنند و برای کسانیکه در حفظ و نگهداری آنها بکوشند از اهورامزدا بزرگی خواسته است و برای کسانیکه برای خراب آنها دست یازند نفرین کرده است. این تذکر داریوش مسلّم است که مسبوق به سابقه‌ای است و آن اینکه چون آثار مادیها را دشمنانشان آشوریها در تاخت و تازهایشان خراب کرده بودند، این است که داریوش از آیندگان می‌خواهد که به چنین کار ناشایست دست نزنند.

و شاید یکی از عوامل اصلی که تاکنون از دوران ماد سنگ نبشته‌ای نیافتیم احتمالاً همین است و اگر آثار پیکرهٔ سنگی سر پل ذهاب را در نظر بگیریم دالّ بر این مدعا است که نشان‌دهندهٔ تخریب و محو صورت پیکره می‌باشد.

دلیل دیگر عدم دسترسی به آثار کتابت مادی این است که در آن زمان به علّت اینکه کسانی که به خطّ و کتابت آشنایی داشتند معدود بوده‌اند و شاید که به عللی (سیاسی، جنگهای دائمی و...) به دربار دسترسی نداشته‌اند و جامعهٔ فرهنگی ماد آنقدر پیشرفت نکرده بود، که بتواند نیاز جامعه را مرتفع سازد. و سپس می‌بینیم که در دورهٔ هخامنشیان به علّت بسط امپراطوری، حاکمیت مطلق، جذب هنرمندان، پیشرفت هنر معنوی، ارتباط با دولتهای اروپایی، ... مشکل خط مرتفع و به این مهّم دست می‌یابند. بنابراین می‌توان گفت که اوضاع و احوال برای رشد و ترقّی ادبیات مساعد نبوده، و به احتمال زیاد نوع کتابت واحد در دبیرخانه‌ها هنوز تدوین نشده بود و در هر جایی زبانها و خطهای محلّی حکمفرما بود. و در خاتمه اینکه شاید کتیبه‌های بیستون (تصویر شمارهٔ ۵) شباهتی با خطوط مادی داشته است که با ادامهٔ حفریات و کاوشهای باستانشناسی بالاخص در محدوده‌های منتسب به ماد این مهّم روشن شود. «چارلز الگزاندر رابینسون» می‌گوید: «سنگ نبشتهٔ بیستون که به سه زبان عیلامی، بابلی، فارسی باستان کنده شده است و هنگامی که علائم بعضی اسمهای خاص در فارسی معلوم شد، ثابت گردید که فارسی باستان شبیه اوستا است و باکمک متون اوستا ترجمهٔ خطوط دیگر سنگ نبشتهٔ بیستون

مشخص شد[1]...» بنابراین اگر چنین باشد می توانیم بگوئیم خط مادی نیز شبیه فارسی باستان بوده است.

پوشاک مادها:

بررسی پوشاک ازاین لحاظ اهمیت دارد که می‌توان اطلاعاتی در رابطه با سیر تحوّل تاریخی، زیبایی‌شناسی، اعتقادات، طبقات اجتماعی، پیشرفت صنعت - بویژه نساجی و پارچه‌بافی یک قوم یا تمدّن کسب نمود. باید توجه داشت، انسان تحت تأثیر شرایط محیطی و آب و هوایی و شخصیت خاص خود از همان اوایل سعی در پوشش خود داشته است. اطلاعات زیادی از چگونگی پوشاک در دوره پیش از تاریخ در دست نیست. اما ظاهراً در فصول سرد از پوست حیوانات و در فصول گرم از مواد و الیاف نباتی و گیاهی برای پوشش خود استفاده می‌کرد. با گذشت زمان و پدیدآمدن شرایط جدید و پیشرفتهای صنعتی و.... فرم پوشاک و نحوهٔ پوشش تغییر یافته است.

به طور خلاصه عوامل مؤثر در فرم لباس عبارتند از: شرایط جغرافیایی و محیطی و آب و هوایی، نحوهٔ زندگی و اسکان و اوضاع اجتماعی، جنگها و اوضاع سیاسی و نوع حکومت، شرایط و اوضاع اقتصادی و پیشرفتهای تکنولوژی، اعتقادات مذهبی و آداب و رسوم، نظام طبقاتی حاکم بر جامعه،. اکثر مورخَان چنین نظر کرده‌اند که لباس مادها را هخامنشیان نیز مورد استفاده قرار داده‌اند.

در تأیید این مطلب «گزنفون» فیلسوف و مورخ یونانی می‌نویسد وقتی که کوروش از قصر خود بیرون آمد دوستان خود را فراخواند و به آنها گفت: می‌خواهم به معابد رفته و مراسم قربانی را به جا آورم. و این کار بایستی با تجمّلات انجام شود و... سپس او لباسهای مادی از رنگهای مختلف به سرداران داد. در دنبالهٔ مطلب گزنفون یادآور می‌شود که کوروش لباس مادی را اقتباس کرد و نزدیکان خود را بر آن داشت که این لباس را بپوشند. حسن این لباسها این است که معایب

---

۱ - چارلز الگزاندر رابینسون، مترجم اسماعیل دولتشاهی، چاپ اوّل، یک جلدی، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۰، ص ۴۰

بدن را می‌پوشاند، و اشخاص را بزرگتر و تشکیل‌تر می‌نمایاند. کفشهای مادی نیز چنان ترتیب داده شده که شخص می‌توانست در آن چیزهایی بگذارد تا بلندتر بنماید، بدون آنکه کسی متوجه شود.(تصویر شماره ۶)

هرودوت دربارهٔ پوشاک مردم ماد چنین شرح می‌دهد: «پس از شمار نفرات، جنگی‌ها را نظر به قومیّت آنها به گروههایی تقسیم کردند و ترتیب چنین بود: پارسی‌ها این لباس و اسلحه را داشتند، کلاهی نمدین که خوب مالیده بودند و آنرا «تیار» می‌گفتند بر سر، قبای آستین‌دار رنگارنگ در تن، شلواری که ساقها را می‌پوشید درپا، و...»[۱]

«اومستد» می‌نویسد: «دو صورت مختلف، روی پیکره‌های تراشیدهٔ تخت جمشید را مرتب نموده است. مادی‌ها با پوشیدن لباسهای اصلی‌تر ایرانی، باز شناخته می‌شوند. برسرشان کلاه گرد نمدی مایل به جلو با دنباله‌ای آویزان روی گردن دارند، جبّه‌ای نیز برتن دارند. شلوار بلند چرمی و کفش بنددار و چرمی با نوک برجسته نشان می‌دهد، پوشندگان آنها بسیاری از وقت خود را به سواری می‌گذراندند».

«سرپرسی سایکس» می‌گوید[۲]: «لباس ارغوانی شاه پارس، همان جامهٔ بلند و با وقار مردم ماد بود و بر سر تاجی داشت بلند و مشعشع و این تاج منحصر به شاه بود و در حجاریهای تخت جمشید منقوش است». در هر صورت با توجه مطالب گفته شده طرز لباس همان است، که باید از مردم مناطق سردسیر انتظار داشت.

در کتاب «کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی آن» به نقل از «هارپر» آمده است[۳]: که حاکی از حملهٔ سارگون به ماد است و در آن نوشته شده است که «مادیها» فعلاً آرامند و بیست و دوشهر آنها پیشکش‌های خود را در شهر «کارو - شاروکین» تقدیم کرده‌اند. سارگن در کتیبهٔ قصر خود

---

۱ - هرودوت تاریخ هرودوت، ترجمه وحید مازندرانی، جلد یک، تهران، فرهنگستان ادب و هنر ایران، بیتا، ص ۱۱۵ و ۱۸

۲ - سرپرسی سایکس، تاریخ ایران، سید محمود تقی فخر گیلانی، جلد اوّل، چاپ دوّم، تهران، قنات فروش زوار، ۱۳۵۵، ص ۱۳۰

۳ - ضیاءپور جلیل، مادها و نخستین بنیانگذاری شاهنشاهی ایران، پیشین، ص ۵۷

شرح هدایا را داده و از تصرّف شهر «کیشه سیم[1]» خبر داد. همچنین در کتیبهٔ قصرخود تصویر ایرانیان و ساکنان «زاگرس» را نشان داده که گیسوان مجعد دارند، که با نواری آنرا بسته‌اند و بعضی هم کلاه کوتاهی با دستار باریکی بر سر نهاده‌اند. ریش کوتاه آنهانیز مجعد است. قبایی آستین کوتاه که به زانو رسیده پوشیده‌اند و بر روی آن نیم تنه‌ای از پوست دارند که هنگام صلح بر روی دوشها آویخته و جلوی آن باز است. و در روز جنگ بجای زره و لباس چرمی «آشوریان» به کار می‌رفت. این رؤسای زاگرس برخی از آنها «موزهٔ[2]» بلندی با تسمه‌های چرمی در پا دارند که اکثر نوک آنها برگشته است.

«ویل دورانت» راجع به مردم این دوران می‌نویسد[3]:

«طبقات بالای اجتماع بندهٔ مد و زندگی تجملّی شده بودند؛ مردانشان شلوارهای قلاب‌دوزی شده می‌پوشیدند و زنان خود را با غازه و جواهر می‌آراستند، و حتی زین و برگ اسب را با طلا زینت می‌دادند. قوم ساده‌ای که پیش از این زندگی چوپانی داشتند و از سوارشدن به ارابه‌های خشکی که چرخهایشان جز گرده‌های ناهموار بریده شده از تنهٔ درختان نبود، لذت می‌برند، اکنون کارشان آن بود که بر ارابه‌های گرانبها سوار می‌شدند و از مجلس جشنی به مجلس دیگر می‌رفتند».

از آنچه که گفته شد چنین می‌توان نتیجه گرفت که مادها باخصوصیات زندگی شبانی و روستایی به ایران آمدند. (لباس خاص شبانان و قبایل کوچ کننده را داشتند) سیستم خاص ملوک‌الطوایفی آنها ایجاب می‌کرد که هر قبیله برای خود مشخصّه و نشان خاصی در جهات مختلف فرهنگی مثل پوشاک، نوع کلاه، رنگ لباس و... داشته باشند. به مرور زمان با افزایش ثروت و ایجاد و حکومت و امنیّت نسبی لباس جنبهٔ تجملّی پیدا می‌کند. مغان که قشر روحانی جامعه بودند با لباس خاص خود را از سایر مردم متمایز می‌شمردند، مردم عادی همان پوشاک

---

۱ - کیشه سیم یکی شهرهای ولایت بارسواش بوده است.

۲ - «موزه» همان کفش یا چکمه‌ای بلند می‌باشد که مادها می‌پوشیدند.

۳ - ویل دورانت، مشرق زمین گاهوارهٔ تمدن، ترجمه آرام باشایی، جلد یک، چاپ اوّل، سازمان انتشارات انقلاب اسلامی، تهران، بیتا، ص ۴۰۶ و ۴۰۵

عمومی یک «ماد» را داشتند. متمولّین و ثروتمندان دارای انواع شنل، جبّه و کلاههای مشخصهٔ مقام اجتماعی خود بودند. در این میان مادها در فرم و رنگ لباس خود از همسایگان خود چون «مانایی‌ها» اورارتوئی‌ها و آشوریها نیز تأثیر پذیرفته‌اند. با توجه به بحثهای فوق و نظر محققین و نقوش هدیه‌آورندگان وحجّاریهادر تخت‌جمشید پوشاک مادی رامی‌توان به‌هفت‌دسته تقسیم کرد.

۱- کلاه مادی که پنج نوع کلاه بر سر «مادها» دیده می‌شود. (تصویر شماره ۸)

۲- پیراهن مادی (تصویر شماره ۹)

۳- شلوار مادی (تصویر شماره ۸)

۴- کمربند مادی (تصویر شماره ۷ و ۱۰)

۵- جبّهٔ مادی (تصویر شماره ۱۱)

۶- ردای (شنل) مادی (تصویر شماره ۶)

۷- کفش مادی (تصویر شماره ۶)

دین مادها:

در مورد اعتقاد و باورهای مذهبی مادها پیش ازکاوشهای باستان‌شناسی نوشیجان بطور مستند اظهارنظر نشده بود زیرا مظاهری از نیایشگاههای آنان نمایان نبود. شیوهٔ تدقینی که از آثار مذهبی و انسجام قومی حکایت دارد، در زمان مادها بصورت تدفین در زمین یا در شکاف کوهها بصورت گور دخمه آنطوری که باید و شاید روشن نبود؛ که آیا آنها دارای دین مزدیسنا بوده‌اند یا مذهب زردشت را پذیرفته‌اند. کاوشهای باستان‌شناسی نوشیجان کاملاً نشان می‌دهد، که مادها پس از درگیریهای زیادی که با اقوام مختلف همزمان خویش بویژه آشوریان داشته‌اند. پیش از استقلال کامل و تشکیل حکومت بتدریج با مذهب زرتشت آشنایی پیدا کرده بودند. ولی هرگز آن دین بصورت رسمی ابلاغ نشده بود. کاوشهای نوشیجان مؤید این مطلب است، که نیایشگران در مکانی مخفی در آتشگاه مراسم اعتقادی خود را بجا می‌آورند. اما پس از آنکه قدرت را در دست گرفتند، و آشور را شکست دادند، که شاید از مهمترین عوامل ایجاد قدرت و انسجام بین طوایف مختلف مادگرایش به همین مذهب زرتشت بود که باعث برتری آنها بر قوم

آشور گردید.

به هر صورت آنها دین زرتشت را پذیرفته‌اند و جالب است، که از جمله طوایفی که در بین مادها برشمرده شده‌اند «مغ‌ها» هستند[۱]. قبلاً تصور می‌رفت که مغ‌ها یک طایفه از طوایف ماد هستند. در صورتی که چنین نبود[۲]. پس از قبول مذهب زرتشت و به قدرت رسیدن مغان آنها به عنوان طبقه‌ای خاص و برتر در بین اقوام دیگر معرّفی شدند و آتشگاه نوشیجان مؤید این مطلب می‌باشد. (تصویر شمارهٔ ۱۲)

بنابراین همچنانکه مادها در رابطهٔ با معماری دو دورهٔ مشخص داشته‌اند (۱- معماری صخره‌ای که معماری دورهٔ اوّل مادها بود مانند «قیزقابان»، «سکاوند»،.... ۲- معماری دورهٔ دوّم که ساخت بنادر روی زمین بوده است مانند نوشیجان، گودین،...) مادها از نظر فرهنگ، شیوهٔ زندگی، تاریخ هنر، در یک محدودهٔ زمانی بین یکصد تا یکصدوبیست سال بایستی به دو دورهٔ کاملاً متمایز تقسیم کنیم، که نقش اصلی این دو دوره بر روی وحدت و انسجام قومی پایه‌گذاری شده که اساس آن مذهب بوده است. دوره‌ای که مرده‌های خود را دفن می‌کردند و زمانی که اجساد را در استودان‌ها قرار می‌دادند. این دو شیوهٔ کاملاً متفاوت تأثیر بسزایی در امور زندگی و فرهنگی مادها داشته است. در معماری، سفالگری، فلزکاری، زرگری و سایر شئون زندگی که با مظاهر آن از گور دخمه‌ها و کوه بریها گرفته تا آتشگاهها و مکانهای حکومتی مانند «باباجان» و «گودین» با مظاهر آن برخورد می‌کنیم.

بنابراین می‌توان گفت که دو دورهٔ کاملاً متمایز در دین مادها دیده می‌شود:

۱- دوره‌ای که مادها دین رسمی را نداشتند و به خاطر مسائل و مشکلات موجود یاد شده به هر دینی که موقعیت و ثبات سیاسی آنها را حفظ می‌کرد روی می‌آوردند (بت‌پرستی، میترا، مهر، اهورامزدا،....)

۲- دوره‌ای که بعد از ثبات سیاسی و استقلال کامل دین زرتشت را بصورت رسمی

---

۱ - علاءالدین آذری دمیرچی، مقدمه‌ای بر ساختار اجتماعی ایران باستان، پیشین، ص ۸۷

۲ - سرپرس سایکس، پیشین، ص ۱۴۵ و ۱۴۴

پذیرفتند.

«دیاکونف» نیز دین مادها را شامل دو دورهٔ کاملاً متمایز می‌داند[1]: یکی قبل از قرن هفتم و دیگری از آغاز آن قرن به بعد.

خلاصه اینکه در دورهٔ اوّل مادها دارای اعتقادات مذهبی متعدّد بودند و کیش و آیین همسایگان آنها اعَم از آشور، بابل، مانائی، اورارتو، و... در آنها نفوذ کرده بود و در حقیقت یک اختلاط دینی بوجود آمده بود که به مرور زمان رفع گردید و در دورهٔ دوّم آئین «مزدیسنا» و «زرتشت» به صورتهای مهمّی در مذهب آنها تجلّی پیدا می‌کند، که نمونهٔ ظهور دین مزدیسنا را همراه با آتشدانها در معماری صخره‌ای «قیزقاپان» و «دکّان داود» مشاهده می‌کنیم. و سرانجام دین زرتشت بصورت دین رسمی مادها ظهور پیدا می‌کند. در باب مغان و چگونگی پیدایش این طبقه از روحانیون ایران عهد باستان باید گفته شود آنها مروج آئین زرتشتی بودند و آن دین را متعصبانه تبلیغ می‌نمودند. گویا بعضی اصطلاحات مذهبی زرتشت را نادیده گرفته و به میل خود همانند گذشته اعمال می‌نمودند مانند مراسم قربانی و... بهر صورت این جماعت مخالف بخاک‌سپاری مردگان بودند، در پیشگوئی تعبیرخواب، سالنامه‌نویسی و گاه شماری آگاهی زیاد داشتند و اغلب طرف مشورت سلاطین ماد و هخامنشی قرار می‌گرفتند[2].

خاستگاه اصلی مغان را سرزمین ماد کوچک (آتروپاتن = آذربایجان) ذکر می‌کنند و معتقدند که زرتشت از میان مغان در آتروپاتن برخاسته آنگاه برای تبلیغ آئین خود به شرق و شمال شرق ایران مهاجرت نموده است[3]. محقّق نیز به نظر این پایبند است. زیرا آتشکدهٔ «آذرگشنب» در آذربایجان نشانی از مسبوق بودن زرتشت می‌باشد.

دربارهٔ «گئوماتای مغ» (گئومات - گوتاما) داریوش اوّل در کتیبهٔ بیستون (سنگ نوشتهٔ بغستان) به سه زبان بابلی، عیلامی، فارسی باستان توضیحات کافی داده است.

---

۱ - دیاکونف، تاریخ ماد، پیشین، ص ۳۴۲

۲ - دکتر علاءالدین آذری، مقدمه‌ای بر ساختار اجتماعی ایران باستان، پیشین، ص ۹-۸۷

۳ - ریچارد فرای، عصر زرین فرهنگ ایران، مسعود رجب نیا، جلد اوّل، چاپ اوّل، تهران، ۱۳۵۸، ص ۵۸

فصل پنجم: «بررسی آثار مکشوفه نوشیجان تپّه»

۵-۱- موقعیت جغرافیایی نوشیجان تپّه

۵-۲- معماری نوشیجان تپّه

۵-۲-۱- بنای قدیمی جبههٔ غربی

۵-۲-۲- تالار ستوندار

۵-۲-۳- معبد اصلی

۵-۲-۴- اتاقها و انبارها

۵-۲-۵- حصار دژ

۵-۲-۶- نتیجهٔ بررسی معماری نوشیجان تپه

۵-۲-۷- تونل

۵-۳-گنجینهٔ نوشیجان

۵-۳-۱- مهره‌ها و آویزه‌های مارپیچی

۵-۳-۲-گوشواره‌ها و دستبند

۵-۳-۳- حلقه‌های مارپیچی

۵-۳-۴- نتیجه‌گیری از گنجینهٔ نوشیجان

۵-۴- سفالهای نوشیجان

۵-۵- یافته‌های متفرقه در نوشیجان

۵-۵-۱- سر تیرهای برنزی

۵-۵-۲- سنجاقها و قلابهای زینتی

۵-۵-۳- دکمه‌ها و قرصهای آذینی

۵-۵-۴- سر روح پلید

۵-۵-۵- معرفی آثار یافت شده از تالار ستوندار و دیگر مکانهای نوشیجان

فصل پنج: «بررسی آثار مکشوفهٔ نوشیجان تپّه»

۵-۱- موقعیت جغرافیایی نوشیجان تپّه:

این تپّهٔ باستانی در شصت کیلومتری جنوب شهر همدان و بیست کیلومتری غرب ملایر واقع شده است. ابعاد تقریبی تپّه حدود (۳۰×۸۰) متر و ارتفاع آن حدود (۳۷) متر می‌باشد. حفریات علمی در نوشیجان تپّه از سال (۱۳۴۶) به سرپرستی «دیوید استروناخ» آغاز شده و در نتیجهٔ این حفریات آثار معماری و همچنین آثار هنری دیگری (سفال، فلز، وسایل تزئینی و...) کشف شده است. کلیّهٔ آثار بدست آمده از حفاری فوق مربوط به یک دوره (ماد) می‌باشد، که بطور یقین چند دوره در آن استقرار داشتند[1].

۵-۲- معماری نوشیجان تپّه:

ساختمانهای مادها در نوشیجان روی بستر سنگی بنا نهاده شده‌اند. بنابراین هیچ گونه سکونت پیش از مادها وجود ندارد. روی هم رفته از بقایای آثار معماری نوشیجان شش ساختمان عمده تعیین هویت شده است، بنای قدیمی جبههٔ غربی تپّه که نخستین آتشگاه است، تالار ستوندار و آپادانا، تالار مرکزی و یا معبد مرکزی (دومین نیایشگاه)، اتاقها و انبارها، تونل، حصار دژ نوشیجان.

۵-۲-۱- بنای قدیمی جبههٔ غربی که نخستین آتشگاه است:

با توجه به طرح و نقشهٔ مجموعهٔ بناهای این تپّه می‌توان گفت که این بخش از بنا احتمالاً قبل از احداث تالار ستوندار ساخته شده است، و در عین حال از دو محوطهٔ مربوط به هم طرح‌ریزی شده است. (طرح صفحه ۱۶) ورودی آن از جبههٔ شرقی می‌باشد. مجموعهٔ داخلی بناء بصورت اتاقی مستطیل شکل ساخته شده است و ورودی آن از اطاق مجاور است. بقایای یک

---

۱ - محقق معتقد است که آثار مربوط به نوشیجان صرفاً مادی است، نه پارتی و اشکانی و نه هخامنشی. زیرا دلیلی وجود ندارد که اگر تکّه اثری در محدودهٔ آثار یک حکومت پیدا شود فرض کنیم که متعلّق به فلان حکومت می‌باشد. زیرا مثلاً اگر یک دلاری در فلان نقطه از کشور پیدا شد بگوئیم فرهنگ آمریکائی پیدا شد. چون ممکن است براساس اتفّاق یافت شده باشد.

آتشگاه در جبههٔ جنوبی نشانگر مراسم نیایش آتش می‌باشد. که احتمالاً به صورت پنهانی انجام می‌گرفته و تا این تاریخ می‌توان پذیرفت که اولین مراسم نیایش در فضای سربسته در نوشیجان انجام گرفته است. اتاق معبد شمالی و جنوبی ساخته شده است. و در بدنهٔ دیوار مخروطی شکل آن سه طاقچه بطور نامشخص ساخته شده است، که احتمالاً یکی از آنها حالت هواکش را نشان می‌دهد. زیرا در دیوارهٔ جنوبی علاوه بر طاقچه‌های ذکر شده هواکشهایی نیز تعبیه شده بود. در حاشیهٔ ضلع جنوبی معبد بقایای یک سکوی برجسته ساخته شده که شالودهٔ پایه ستونهای معبد می‌باشد. آخرین تاریخ استفاده از این بنای قدیمی احتمالاً می‌تواند همزمان با دگرگونی معماری در این تپّه یعنی ایجاد تالار ستوندار در شرق آن باشد که حدود (۱۸۰cm) از بدنهٔ شرقی معبد ساخته شده و به این ترتیب سبب مسدودشدن ورودی آن گردیده است. بدیهی است که در این زمان معبد عملکردی نداشته و احتمالاً معبد مرکزی با مشخصات و طرح بهتری احداث گردیده و به همین جهت تالار ستوندار بعد از متروک شدن اولین آتشگاه جبههٔ غربی نوشیجان ساخته شده است.

۵-۲-۲- تالار ستوندار (آپادانا):

این تالار بر روی یک سکوئی از خشت خام ایجاد گردیده و شالودهٔ آن بر بنیان شفته‌ریزی با ملاط گل و کف سازی نهاده شده است. این تالار از نظر جهت شرقی و غربی بوده و ابعاد آن (۲۰×۱۵m) می‌باشد. درون تالار سه ردیف ستون چهارتایی قرار داشته و بار سقف و پوشش مسطح تالار را حمّالی می‌کرده است. تمامی ستونها از چوب ساخته شده و به این دلیل هیچ اثری از ستونهای فوق در حفاری دیده نشده است. احتمالاً اطراف این ستونها را با خشت خام و روکش ملاط اندود می‌کرده‌اند. هریک از پاستونها از شش عدد خشت خام که بصورت مضاعف چیده می‌شد، بوجود آمده که ارتفاع آن حدود (۳۰cm) و قطر آن (۱۰۵cm) بوده است. در وسط هریک از پاستونها جای ستونهای چوبی بخوبی مشاهده گردید و بدین ترتیب قطر میان ستونها که (۲۵cm) می‌باشد، مشخص گردیده‌اند. در بدنهٔ دیوار شرقی دو طاقچه و در بدنهٔ دیوار جنوبی و شمالی آن هریک چهار طاقچهٔ تزئینی به چشم می‌خورد. با توجه به پلان عمومی این تالار

می‌توان آنرا با تالارهای ستوندار گودین، حسنلو مقایسه نمود و این احتمال وجود دارد که از تالارهای «اورارتویی» تأثیر پذیرفته باشد.

۵-۲-۳- معبد اصلی:

فرم این معبد بصورت نیمه چلیپا بوده و با همان عناصر معماری دژ ساخته شده است. (تصویر شماره ۱۲) در هنگام حفاری و پس از خاکبرداری چنین به نظر می‌رسد که معبد پیش از تخریب باالاشه‌های سنگ و خشت پرشده بود، که ضمن حفاری و پس از تخلیهٔ لاشه سنگها مطابق با همان سیمای اصلی خود ظاهر شد[۱]. یکی از مهمترین و با ارزش‌ترین آثار دورهٔ ماد و مهمترین اثر معماری نوشیجان نیز همین بناء است. کشف این بناء ما را با مظاهر مذهبی زمان ماد و چگونگی پیشرفت این دین (زرتشتی) آشنا می‌سازد. در گوشهٔ دیگر این بناء در زاویهٔ شمالی «سرسرا» و در داخل بنای اصلی پایهٔ آتشدان (تصویر شماره ۱۳) و محراب معبد به نحو چشمگیری ساخته شده است که بر روی آن مقداری خاکستر از بقایای نیایشی و نگهداری آتش به دست آمد. لازم به ذکر است که بعدها در دورهٔ هخامنشی نیز با مظاهر و آثار این نوع قربانگاهها یا محراب برخورد می‌کنیم. از طرفی وجود پلّه‌های گرد در هر دو نیایشگاه دارای عملکرد یکسانی بوده که در دومین بنا فقط محل آن تغییر کرده است. نقشهٔ معبد مرکزی زمان ماد در نوشیجان به گونه‌ای است که ما را به سنّت معماری دورهٔ ساسانی نزدیک می‌کند و برای اولین بار طرح چلیپا شکل ساختمانی را در کاخ نیشابور و در اکثر آتشگاههای زمان ساسانی مشاهده می‌کنیم. ولی در مقایسه مکانی و زمانی طرح چنین فرمی را می‌توان با نقشهٔ یکی از اتاقهای منقوش در محّل «باباجان» که در حدود یکصدکیلومتری جنوب غربی این مکان قراردارد بررسی نمود[۲].

اما در رابطه با پنجره‌های کور باید گفت که از قرن نهم تا هفتم (ق.م) آشوریها با چنین

---

۱ - دیوید، استرووناخ، گزارش حفاری نوشیجان، ترجمه محقّق، انیستیتو مطالعات فارسی، ۱۹۷۸، ص ۳۲

۲ - در فصلهای آینده در رابطه با کاوشهای «باباجان» تپه توضیح خواهد داده شد.

پنجره‌هایی کاذب آشنایی نداشتند. ولی در بناهای اورارتویی نه تنها در بناهای خشتی بلکه در بناهای سنگی نیز چنین پنجره‌هایی وجود داشته ما در معماری زمان هخامنشیان در دو نقطهٔ فارس، در نقش رستم به روی بدنهٔ کعبهٔ زرتشت و در پاسارگاد به روی بدنهٔ معروف به قبر کمبوجیه با آن مواجه می‌شویم. (تصویر شمارهٔ ۱۴) به هر جهت دقّت و توجهی که در پرکردن و حفظ معبد مرکزی به عمل آمده این احتمال را می‌دهد که مجموعهٔ بناهای نوشیجان، قلعه و دژ این مکان فقط به منظور حفاظت و پاسداری از این بناهای مذهبی و مهم بوده است. زیرا در غیر این صورت می‌توانسته‌اند بنای متروکه را بدون پرکردن رها کنند.

۵-۲-۴- اتاقها و انبارها:

(تصویر شمارهٔ ۱۶) دومین اثر مهّم معماری نوشیجان، دژ این مکان است که در یک پلان زمینی صاف با اتاق نگهبانی هماهنگ گردیده و متصل به یک پلکّان است و در طول، چهار انبار تسلیحاتی موازی دارد. دژ، شامل حصار و بار و اطاقهای مسکونی و انبار و مخازن می‌باشد که مجموعه‌ای به طول بیست و پنج و عرض بیست و دو متر را فرا گرفته‌اند. دیوارهای بیرونی با شش برج و در جهت پهنا و هفت برج در جهت طول طرح‌ریزی گردیده است. تنها ورودی بنا بین دو برج استاندارد در وسط دیوار شرقی کار گذاشته شده است. متأسفانه در اصلی، از بین رفته است، و چهارچوب‌ها در ارتفاع کمی بیشتر از یک متر برجا مانده‌اند. و بالاخره دو اجاق ایجاد کرده‌اند که وقتی سربازان در حال انجام وطیفهٔ نگهبانی هستند، خودشان را در طول ماههای زمستان گرم کنند. به این دلیل که هنوز هم بخش بزرگی از کف این اطاق با ریگهایی که از آب ساییده شده‌اند، پوشیده شده است. درحالیکه در یک بررسی محدود، می‌توان دید که نه فقط در انحناها، بلکه در زاویه‌ها نیز بخوبی کارشده است. اینها خشتهایی هستند که به تدریج به نمایندگی بخشی از یک اتاق ضربی که دوباره از یک بالاتر به پایین ریخته است، روی بستها ظاهر می‌شوند. سقف اتاقها و انبارها، همانطوری که در اورارتوها نیز مرسوم بود، پوشش مسطح چوبی داشته، اما پوشش بعضی از راهروها و شبستانها، بصورت هلالی (تصویر شماره ۱۷) با این خشت‌های بزرگ مستطیل شکل و بصورت ضربی، پوشانیده که از لحاظ هنر معماری در این

کشف شده است که از هر لحاظ قابل مقایسه با تونل نوشیجان می‌باشد.

۵-۲-۵- حصار دژ:

در بخش جنوبی اطاقها و انبارها و همچنین در طرف شرقی آنها حصار مستحکمی به چشم می‌خورد که در بخش شرقی با انحنای خاصی، بناها را دربرگرفته است. (تصویر شمارهٔ ۱۸) در طرف جنوب حصار دژ، در امتداد شرق و غرب ده کنگره ایجاد گردیده که حصارهای کنگره‌دار «اورارتوها» را به خاطر می‌آورد. دروازهٔ دژ، همانند دژگودین در طرف شرق می‌باشد.

۵-۲-۶- نتیجهٔ بررسی معماری نوشیجان تپّه:

بطور کلّی می‌توان گفت که ساختمانهای ماد در نوشیجان روی صخرهٔ طبیعی بنا نهاده شده‌اند. بنا یک بنای مذهبی است نه مسکونی که آقای استروناخ به آن معتقد است. معماری نوشیجان نیز شاخص یک دوره و یک زمان است. و چون آن را توسعه دادند، بعضی‌ها برای آن اختلاف زمانی قائل شدند، و گفتند که دورهٔ سوّم آن مربوط به «پارت» می‌باشد. درصورتی که اینطور نیست، چون چند تکّه سفال پارتی نشانگر این نیست و حکم این را دارد که در اتاق یک «دلار» پیدا کنیم و بگوئیم که در آن فرهنگ آمریکایی پیدا شده است. و مردمی که در نوشیجان گرد آمدند برای هدف مشخصی بود و چون مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفتند، و مکانی بود که میدانی وسیع و دیدی وسیع در مقابل دشمن داشت. تپّه از سه قسمت مرکزی، قسمت غربی، شرقی تشکیل شده بود. روی هم رفته پنج ساختمان عمده تعیین هویّت شده است: معبد عمومی، ساختمان قدیمی غربی که احتمالاً معبد دیگری است، برج و بارو که احتمالاً یک انبارداری استحکامات می‌باشد، تالار ستوندار، و یکسری اتاقهای مستطیل شکل در ردیفش که جای انبار حفاظتی است، نه اینکه جای مسکونی بلکه جای مذهبی، جشن و اعیاد و در کلّ یک نیایشگاه است.

از ساختمانهای عمده معبد مرکزی و ساختمان قدیمی غربی اوّل بنا شده بودند، که برج و بارو و سپس تالار ستوندار دنبال گردیده است. فعالیت ساختمان در نوشیجان (۷۵۰ ق.م) شروع شده است. احتمالاً معبد مرکزی در حدود (۶۵۰ ق.م) بلا استفاده مانده و با سنگ رست *(Rust)*

پوشش‌دار و خشت پرشده است. دلیل این توسعهٔ فوق العاده دقیقاً روشن نیست، اما ممکن است یک هدفی از ساختن معبد دیگر روی آن بوده باشد. برج و بارو در حدود همان زمان رها شد. و از آن موقع به بعد این محّل توسط اقامت‌کنندگان بطور اصلی در تالار ستوندار و همچنین در اتاقهای (۴-۸) به سمت جنوب معبد مرکزی اشغال گردید.(تصویر شمارهٔ ۱۶)

دوره خیلی جالب و بسیار حایز اهمیّت می‌باشد. مصالح ساختمانی بکار رفته، در اطاقها و انبارها، عموماً از خشت بوده که ابعاد خشت‌های بکار رفته در آنها حدود ($۴۰×۲۵×۱۳cm$) می‌باشد.

۵-۲-۷- تونل:

در بخش شمالی تالار ستوندار و در امتداد شرق و غرب (تصویر ۲۱) حفره‌ای سردابه‌ای شکل کنده شده که در عمق سه متری به صخره منتهی می‌شود. ارتفاع ورودی این حفره پلّه‌دار که از آن، تونل نیز یاد شده است، (۱۷۰**cm**) و پهنای آن (۱۸۰**cm**) می‌باشد که از سطح طبیعی تپّه به طرف غرب، بصورت شیب‌دار و بطول (۲۰**m**) حفر گردیده است ولی با توجه به شکل ظاهری آن چنین روشن می‌شود که هرگز کار تونل پایان نیافته و بلکه به عللی، بطور ناقص رها شده است. و در وضع موجود تونل دارای ۴۳ پلّه بوده و عملکرد آن چندان معلوم روشن نشده است. ولی از لاشه سنگهای بدست آمده از آن، جهت پرکردن معبد اصلی که احتمالاً جنبهٔ حفاظتی داشته استفاده کرده‌اند. بنابراین می‌توان این را پذیرفت که تونل در آخرین دورهٔ استقرار در این مکان، احداث گردیده و در عین حال جنبهٔ امنیّتی داشته و ساکنین محّل در مواقع ضروری و یا احساس خطر از آن به عنوان پناهگاه استفاده می‌کرده‌اند. لازم به ذکر است که چنین پناهگاه فقط مختص به مادها نبوده، بلکه در کاوشهای شهر «گوردیون» واقع در بخش مرکزی آسیا، تونلی پلّه‌دار کشف گردید.

۵-۳-گنجینهٔ مکشوفه از نوشیجان تپّه:

یکی از جالب‌ترین اکتشافات هیأت حفاری در پایان فصل حفاری که در اتاقهای شرقی قلعه در شرف اتمام کار بود به وقوع پیوست. به هنگام برداشتن یک آجر ناتمام از کف سراشیب در

جبههٔ جنوب شرقی معلوم شد که این آجر برای پنهان ساختن یک کاسهٔ کروی شکل که درون آن با بیش از دویست شئی نقره‌ای کوچک پر شده بود، بکار رفته است. البته در چنین شرایطی باید گفت که اینگونه روش تدفین و پنهان سازی در واقع یک روش سریع بوده و در یک مورد اضطراب وو نگرانی ناشی از حمله و ویرانی و غارت، چنین کاری برای دفن گنجینه‌ها صورت می‌گرفته است. اشیاء مکشوفه انواع گوناگون بودند که از جملهٔ آنها می‌توان به مهره‌ها، حلقه‌های کوچک، گوشواره، چند شی مدوّر از نقره، پایه‌های نقره‌ای، و... اشاره کرد. در ضمن روش جواهرسازی تماماً نقره بوده است و در آنها عوامل ترکیبی دیگری دیده نمی‌شود. پایه‌ها و حلقه‌های نقره‌ای و غیره مورد استعمال بیشتری داشته و تاحدّی نیز اشکال سادهٔ جواهرسازی را تشکیل می‌دادند اگر چه بحث در این زمینه، لزوم پرداختن به مطالعات بیشتری را ایجاب می‌کند ولی باید گفت که بسیاری از اشیاء یافت شده از نظر کار و هنر مربوط به هنر محلّی بوده و هریک متعادل با وزن خوود نیز ارزش متفاوتی داشتند.(تصویر شمارهٔ ۱۹) شاید بتوان گفت که مهره‌های مدور مارپیچ این مجموع جنبهٔ قدیمی‌تری داشته و اشیاء مارپیچ دیگر که احتمالاً مربووط به یک گردنبند می‌باشد، مشابهٔ آن از طبقات مربوط به اواخر هزارهٔ سوّم یا اوایل هزارهٔ دوّم تپه حصار (*IIIB*) دامغان شناخته شده، از طرفی مهره‌های کوچک نقره‌ای این گنجینه با اشیاء مکشوفه از مارلیک و زیویه قابل مقایسه می‌باشد. اشیاء مفرغی بدست آمده نیز از اتاقهای نوشیجان نیز این ذهنیّت را بوجود می‌آورد، که شباهتهایی با اشیاء قرن هفتم نمی‌رود و چنین تصور می‌رود که مادها اشیاء فوق را به عنوان غنائم جنگی از شهرهای غارت شدهٔ «آشوری» به نوشیجان آورده‌اند.

۵-۳-۱- مهره‌ها و آویزه‌های مارپیچی:

مهره‌های مارپیچی «چهار لای» نقره در میان گنجینهٔ نوشیجان بخوبی نمایان است (تصویر شمارهٔ ۹) آنها در اندازه تقرریباً ($۲cm$) در عرض و کمی بیشتر از ($۳cm$) متفاوت هستند. همگی از یک تّه منفرد از فلز ساخته شده‌اند، در حالیکه مارپیچ‌ها از لولهٔ مرکزی بیرون کشیده شده‌اند. عموماً لولهٔ مرکزی یک خطّ اتصالی دارد که از طولش روی یک ظرف دور می‌شود. سیم

مارپیچها بدون شک توسط چکش‌کاری تهیّه شده است. نمونه‌هایی از این مهره‌های مارپیچی از نظر نوع‌شناسی با مهره‌های آشوری نمایان می‌شود[1]. (کتابهای آقایان «هالر» ۱۹۵۴، $10a$. p_1: ۱۹ مهرهٔ طلا، و کتاب آقای «آرک» سال ۱۹۳۷ دورهٔ *CCxllx* و کتاب آقای «ون سون» سالهای ۷۸-۱۹۷۷، p_{1V})

نمونه‌هایی از این مهره‌ها در زیر کف یک خانه در *(III uruk)* پیدا شد. همچنین تعدادی از مهره‌های مارپیچی چهارلای غیراصلی در موزهٔ هنر شهر «سین سیناتی» شناخته شده‌اند، که از «زیویه» می‌باشند بنابراین مهره‌های مارپیچی «چهار لا» از یک تکّه فلز ساخته شده‌اند که مارپیچها از لولهٔ مرکزی بیرون کشیده شده‌اند، همگی به گروه زمانی اوایل هزارهٔ سوّم تا اوایل دوهزار (ق.م) تاریخ گذاری می‌شوند. بنابراین این سؤال مطرح می‌شود که آیا مهره‌های تپّهٔ نوشیجان باید به این تاریخ تعیین گردند، که تا آنزمان (۱۵۰۰) سال عمر داشته‌اند؟ یا اینکه آنها حدود قرن هفت (ق.م) به تقلید از شکلهای قدیمی ساخته شده بودند؟ محقق معتقد است نظریه به فقدان کامل نمونه‌های قابل مقایسه بایستی حدس زد که با توجه به موقعیّت استراتژی منطقهٔ نوشیجان (سیاسی، نظامی، مذهبی) مهره‌های فوق در خود محّل ساخته نشده‌اند. بلکه یا به تقلید از هنر دولتهای همجوار مثل آشور ساخته شده‌اند و یا اینکه به عنوان غنیمت در جنگها از دشمنان همراه خود به این مکان آوردند بنابراین هر دو نظر محتمل است. اما در رابطه با استفاده از این نوع مهره‌ها باید گفت، که مهره‌های مارپیچی چهارلا روی یک گردنبند به نخ کشیده می‌شوند. آویزهای مارپیچی دوتائی نیز دارای قدمت قابل ملاحظه‌ای هستند و نمونه‌های آن در تپّه حصار *(IIIC , IIIB)* از نقره و مس هستند که بطور نزدیکی به نمونه‌های نوشیجان شبیه هستند.

۵-۳-۲-گووشواره و دستبند:

از دیگر موارد یافت شده در گنجینهٔ نوشیجان گوشواره و دستبند بوده است. (تصویر ۲۰)

---

۱ - «سازمان مطالعات انستیتو مطالعات فارسی» دیوید استروناخ و جوهان کورتیس، حفاریهتی نوشیجان ترجمه محقق، $\frac{۱۳۴۶}{۱۹۶۹}$، ص ۴

گوشوارهٔ نقره با بدنهٔ هلالی شکل که یک آویزهٔ گلابی شکل تشکیل یافته از گلوله‌های توخالی از نقرهٔ جوش داده شده به یکدیگر را حمایت می‌کند. درحالیکه کار دانه‌دانه سازی ظریف، سوراخهای ریز را پر کرده است. اغلب مشکل است که بطور مثبت انگشترها را تعیین هویت کرد، بخصوص انگشترهای کروی شکل، مگر اینکه آنها در قبرها پیدا شوند و رابطه‌شان با اسکلت مشخص شود. النگو یا دستبند یافت شده از گنجینه (تصویر ۲۰) به منظور پوشیدن روی مچ بود، به جای اینکه روی بالای دست یا زانو پوشیده شود. چون که این دستبند پایانه‌های غیر تزئینی داشت و در غیر این صورت کاملاً ساده است. و نمونه‌های آن را در خوروین و حسنلو داریم(۱).

(تصویر ۲۱ ش ۳-۱)

۵-۳-۳- حلقه‌های مارپیچی:

در رابطه با حلقه‌های مارپیچی می‌توان به فرضیه‌هایی متوسل شد. یکی از این فرضیه‌ها یکی است، که در حقیقت حلقه‌های مارپیچی وظیفهٔ وابسته به پول را داشتند. یا حداقّل برای محتویات شمشی خودشان قیمت‌گذاری می‌شوند. و ما نمونهٔ آن را در مقبرهٔ مصریان داشتیم(۲). که نشان می‌دهد حلقه‌های کوچک شکل کوچکی قلمداد می‌شوند که در آنها فلز قیمتی ذخیره حمل و نقل و یا وسیلهٔ مبادله بود. در شکل یکی از حلقه‌های نوشیجان (تصویر شماره ۲۲) به نظر می‌آید که یک طول کوتاهی از سیم نقره‌ای داشت که بطور عمدی دور آن پیچیده شده بود تا احتمالاً آنرا تا یک وزن موردنیاز برساند. در بعضی اوقات به عنوان حلقه‌های گیسو پوشیده می‌شوند. و آقای «وولی» متذکر می‌شود که در قبرستان سلطنتی «اوروک» حلقه‌های سیم‌پیچی شده اغلب نزدیک گوشها یا جسدها پیدا شدند. اما چون اغلب آنها با هم با گوشواره‌ها واقع می‌گشته‌اند، احتمالاً به منظور متفاوتی بکار می‌رفتند.

در «مارلیک» یک حلقهٔ مارپیچی طلا برای نگاه داشتن مو در اتصال با یک نوار پیشانی

---

۱ - دیوید استروناخ، گزارش حفاری نوشیجان، ترجمه محقق، ۱۳۴۶/۱۹۶۹، ص ۱۰

۲ - رمن گیرشمن، هنر ایران، پیشین، ص ۲۶ و ۲۲

مورد استفاده بوده است[1] «آندره» طی حفاری در قبرس دو مجسمهٔ آهکی پیدا می‌کند که نشان می‌دهند چنین حلقه‌هایی برای آرایش موردی گوشی استفاده می‌شده است. بنابراین حلقه‌ها به تنهایی از لوازمات تزئینی بوده است و حلقه‌های سیم پیچی شده نقره برای ارزش پولی نفیس و گرانبها تلقّی می‌شد و در بعضی اوقات در مبادلهٔ پولی رد و بدل می‌شد. بخصوص که در زمان مادها هنوز سکّه به صورت واحد ضرب نشده بود. (که در رابطه با علل آن در فصل‌های قبل توضیح داده شد).

۵-۳-۴- نتیجه‌گیری از گنجینهٔ نوشیجان:

با بررسی گنجینه و بخش‌های تشکیل دهندهٔ آن باید سؤال کنیم که این گنجینه چه چیزی را نمایان می‌سازد. آقای «دیوید استروناخ» با درنظر گرفتن این نکته که گنجینهٔ مزبر اقلام کاملی از جواهرات، آویزه‌ها یا زیورهای مارپیچی چهارلا و دولا، انگشتر، دستبند یا النگو، حلقه‌های مارپیچی و مقداری مهره و نزدیک به یکصدوپنجاه قراضه و تکه‌های نقره را در برمی‌گیرد نتیجه‌گیری می‌کند که احتمالاً این گنجینه بخشی از مال التجّارهٔ یک زرگر بوده است.

محقق معتقد است: که اولاً هر نهانگاهی یا مخفی‌گاهی را نمی‌شود شخصی تلقّی نموده و مال التجّاره اشخاص به حساب آورد. ثانیاً بنا یک بنای مذهبی و سیاسی است واگر مال التجاره است این همه تشکیلات ساختمانی برای مخفی کردن مقداری زیورآلات لازم نیست.

از همه مهمتر اینکه اگر ما در مورد تاریخ زیورهای مارپیچی چهارلا و دولا یعنی اواخر هزارهٔ سوم تا اوایل هزارهٔ دوّم (ق.م) ذیحّق هستیم، (که شاید مادها آنها را از آشور و یا.... به غنیمت گرفته باشند) آنها نمی‌توانند محصولات یک زرگر قرن هفت (ق.م) را نمایان سازد، و اگر اینها کنار گذاشته شوند و از طرفی دیگر ما حلقه‌های مارپیچی را به حساب اسباب تزئینی مو و... بگذاریم، بدین ترتیب در گنجینه چیزی وجود ندارد که بتواند بطور مثبت به عنوان محصول تکمیلی از یک زرگری که برچسب شده باشد که در نوشیجان کار می‌کرده است. و باز شاید آقای استروناخ دچار این اشتباه شود که او مشغول برگرداندن همهٔ تکه‌های نقره به حلقه‌های مارپیچی

---

۱ - عزت الله نگهبان، مارلیک، گزارش حفاری، ۱۹۴۶، ص ۸۷

بوده است. اما با این وجود اعتراض مؤثر دیگری نسبت به نظریهٔ قلمدادشدن گنجینه به عنوان مال التجاره زرگر وجود دارد، یعنی عدم حضور هرگونه ابزار فلزکاری با گنجینه است. بنابراین آیا ما می‌توانیم واقعاً انتظار داشته باشیم تا یک زرگر یا نقره ساز در یک محّل تا این اندازه کوچک مانند نوشیجان کارکرده باشد؟ و باز بایستی خودمان را به این سؤال خطاب کنیم که آیا استانداردهای وزن در میان تکّه‌های دربر گرفتهٔ گنجینهٔ نوشیجان می‌توانستند تشخیص داده شوند؟ یا اینکه آنها وزنهایشان تصادفی بود.(جدول ش ۲) به هرحال باید گفت که این روش تدفین و پنهان سازی در واقع یک روش سریع بوده و در یک مورد اضطراب و نگرانی ناشی از حمله و ویررانی و غارت، چنین کاری برای دفن گنجینه‌ها صورت می‌گرفته است. و قسمتهای بنادر چند دوره ساخته شدن خودش دآل بر این مدعا است. و محقّق معتقد است که شاید بزرگترین مخفی‌گاه جهت تبلیغ دین زرتشت و رسمیّت یافتن آن بوده است. و آخرین نکته‌ای که به ذهن محقّق خطور می‌کند، اینکه اگر ما تصوّر کنیم که گنجینهٔ نوشیجان تپّه یک مجموعهٔ متفرقه‌ای از نقره را نمایان می‌سازد، که می‌توانست به عنوان پول رایج ارزش قابل ملاحظه‌ای داشته باشد، سؤال اصلی که باقی می‌ماند این است که این گنجینه به چه کسی تعلّق داشته است. برای درک بیشتر این موضوع می‌تواند مفید باشد تا تلاش کنیم مقداری آگاهی از ارزش این گنجینه بدست آوریم.

مجموع وزن آن تقریباً کمی بیشتر از (۱۴۰۰*gm*) یا (۱/۴*km*) است. چه نوعی از قدرت خرید را این امر نمایان می‌سازد؟ فرض کنیم که یک *(shekel)* دارای ۸/۴ گرم وزن است، وزن این گنجینه حدود ۱۶۸ *(shekel)* می‌گردد اگر ما به شواهدی از لوحه‌های هخامنشی مراجعه کنیم، (گرچه این شوواهد قرنی بعد از دفن گنجینه است) برطبق گفته‌های آقای «کامرون» درمی‌یابیم لوحه‌های خزانهٔ کاخ پرسپولیس نشان می‌دهند که یک گوسفند حدود ۳ *(shekel)* ارزش داشته است. از این رو گنجینهٔ نوشیجان می‌توانست ارزش معادل با (۵۹) گوسفند را داشته باشد. بنابراین چگونه ممکن است که هر فردی در مسکن آباد نشده و فقرزده زندگی می‌کرده و بتواند یک چنین انباشتگی از ثروت را داشته باشد؟ بنابراین نظر محتمل این است که این

گنجینه دارایی یک معبد بود و درحالیکه بر اثر عواملی (محیطی، جنگ،...) مجبور به ترک محّل شدند. و نمونه آن را در معابد «میرزکاک» و «اکسوس» می‌بینیم.

۵-۴- سفالهای بدست آمده از نوشیجان:

به طول کلّی در ترکیب سفالهای بدست آمده در نوشیجان خاک رس عنصر اصلی آن را تشکیل می‌دهد، و پس از آن ذرات طلایی رنگ در خمیرهٔ سفال مشاهده می‌شود، که بطور یقین مربوط به خاک محلّی است.

سفالگر سعی نموده است که یک نوع مقاومت به سفالهای کارگاهی خود اعم از ترکیبات جنسی سفال و پرداخت آن و رنگ و شکل سفال به وجود آورده باشد. و در ایجاد اثر هنری خود و کاربرد تکنیک، کم و بیش به سنّت سفال‌سازی خود مهارت استادانه داشته باشد.

اما مطلب مهّم در مورد سفال نوشیجان این است که آیا سفالهای بدست آمده در خود محّل مزبور ساخته شده‌اند یاخیر؟ جناب آقای فیروزمندی می‌گوید:[۱] «در یک کارگاه سفالگری در نوشیجان مجموعه سفالینه‌هایی از دورهٔ ماد بدست آمده و...» در صورتی که محقّق معتقد است: سفالهای بدست آمده در خود نوشیجان ساخته نشده‌اند. زیرا که محّل موردنظر بعنوان مرکز سکونت دائم و مسکونی نبوده است و آنجا به عنوان یک پناهگاه برای اشاعهٔ تعلیمات دینی (زرتشت) بوده است[۲]. و از وضع ساختمانی، دژ، اتاقهای نگهبانی، و آتشگاه کاملاً مشخص می‌شود، که آنجا به عنوان یک مرکز تولید سفال نبوده است. ثانیاً اکثریت سفالهای بدست آمده از نوشیجان ساده و غیرمنقوش هستند، و استفاده از رنگ بر روی بعضی از دسته‌های ظروف نمایانگر استفادهٔ رنگ در بعضی از ظروف سفالین می‌باشد. در صورتی که ما در «سیلک[۳]» (سفالهای بدست آمده از گورستان ب) در حدود هزارهٔ اوّل (ق.م) سفالهای ظریف و منقوش از مادها را مشاهده می‌کنیم. (تصویر شمارهٔ ۲۲) بنابراین می‌توان گفت که سفالهای نوشیجان تپّه

---

۱ - بهمن فیروزمندی، علی‌اکبر سرفراز، مجموعه دروس باستانشناسی و هنر دوران تاریخی، پیشین، ص ٦٦.

۲ - رجوع شود به فصل (۵-۲) پایان نامه

3 - *Sealk*

با عجله و شتاب و در محیط نزدیک به آن ساخته شده است و احتمال نمی‌رود که در خود محل موردنظر ما کارگاه سفالگری داشته باشد. در مورد نوع ظروف سفالی بدست آمده بایستی گفته شود، که مجموعاً ظروف متنوعی بدست آمده است (کاسه‌ها، کوزه‌ها، آبخوریها با دسته‌های عمودی و افقی و آبخوریها و...) وجود خمره‌های بزرگ نیز حکایت از ذخیرهٔ موادغذایی و آب می‌نماید.

۵-۵- یافته‌های متفرقه در نوشیجان:

جدا از گنجینهٔ پیدا شده در محّل مزبور یافته‌های دیگری از تالار ستوندار و قسمتهای دیگر بدست آمد. اینها تا یک اندازهٔ معینی شاخص دامنه‌ای از اجناس هستند، که معمولاً با سکونتهای اقامت در ارتباط می‌باشند، مقدارس سرتیر، قلاّب زینتی، گوشواره‌ها، مهره‌ها، حلقه‌های دوکی شکل، وزنه‌های بافندگی، ماله‌های استخوانی، علائم استخوانی، میخ‌های استخوانی و... بدست آمده است.

(اشکال شماره ۲۷^a تا ۲۷^E) یکی از مهمترین یافته‌ها اشیاء فلزی می‌باشند که شامل میخ،داس، تیغه‌های آهنی، می‌باشند که نمونه‌های آن را در قبرستان *(B)* سیلک و لرستان می‌بینیم.[۱]

۵-۵-۱- سرتیرها برنزی:

خانم «مدوسکایا[۲]» در مطالعهٔ خویش روی عصر آهن ایرانی نشان داده است که در ایران مانند جاهای دیگر در شرق نزدیک، سرتیرهای برنزی زبانه‌دار شکل در (۲۰۰۰ ق.م) بوده‌اند. در حقیقت سرتیرهای آهنی تاکنون در محیطهای عصر آهن *I* تصدیق شده‌اند. در دورهٔ عصرر آهن *II* (۷۵۰-۱۰۰۰ ق.م) سرتیرهای برنزی در استفاده ادامه داده شوند، اما فقط تا یک اندازهٔ محدود آنها معمولاً بوسیلهٔ سرتیرهای آهنی زبانه‌داری جایگزین می‌شوند، که در این دوره و دورهٔ بعدی عصر آهن *(III)* مشهورترین شکل شوند. چنین سرتیرهایی معمولاً به شکل برگ

---

۱ - رمن گیرشمن، هنر ایران، پیشین، ص ۱۰۷ و ۱۰۲.

2 - *Madoskaya*

هستند، و یک زبانهٔ نوک تیزی هستند و نمونه آن را در گورستان (ب) مهمّی در تاریخ کمانداری هنگام هزارهٔ اوّل (ق.م) را بازی می‌کنند. آقای «کلیوزیا» و خانم «مـدوسکایا» و آقـای مـوری می‌گویند: «که سرتیرهای برنزی در بخش جنوبی از روسیه در قرن (۹ ق.م) ناشی شده‌انـد و بوسیلهٔ حملهٔ قبایل «کیمریان[1]» و «سکاییان[2]» به آسیای غربی برده شدند. از اواخر قـرن هشتم یا اوایل قرن هفتم (ق.م) به بعد بطور وسیعی گسترده و پخش شدند. برای مثال تعداد زیادی از آنها در خرابی بناهای آشوریان در آشور پیدا شدند، بطوری که تعداد (۱۵۰) عدد از دیوار جنوبی کاخ آشور بدست آمد. (کتاب آقای آندره، سال ۱۹۱۳،ص ۱۴۰-۱۴۳)

اینها نتیجه می‌گیرند که سرتیرهای نوشیجان شاخص از نوع متداول در قرنهای هفت و شش (ق.م) هستند، و مادها از سکاها اتخاذ کردند. استدلال آنها بخشی براساس بیانیهٔ هرودوت است که پادشاه ماده ماد «کیاکسار[3]» پسرش را جهت یادگرفتن کمانداری به قبیلهٔ سکـاها سپرد. از این گذشته فرض بر این است که مادها هستهٔ اصلی سواره نظام پارسیان را تشکیل داده بودند، و تعداد زیادی از سرتیرهای پیدا شده در پرسپولیس به ایشان تعلّق داشته است. پس وجود چنین سرتیرهایی در نوشیجان اثبات بیشتری بر این تئوری است.

«سیلک[4]» داریم که با نمونه‌های نوشیجان مشابهت دارند، سرتیرهای آهـنی زبـانه‌دار عصر آهن *II* و *III* در تعدادی از مکانهای ایران بدست آمده است. علاوه بر سیلک در لرستان و تپّه حصار و دورهٔ *(IV)* در «حسنلو[5]» پیدا شده است. در تپّه «عقرب» (۲۱) نمونه و همچنین در «زیویه» از دورهٔ هخامنشی یا بعد از آن بیش از (۸۰۰) عدد سرتیر آهنی از خزانهٔ پـرسپولیس (کتاب آقای اشمیت، ۱۹۵۷، ص ۷۶) و یک نمونه از پاسارگاد (کتاب آقای استروناخ سال ۱۹۷۸) پیدا شده است. از آشور نیز بیش از (۶۰۰) سرتیر آهنی زبانه‌دار از جوامع اواخر آشوریان پیدا شده که اکثریت برگی شکل هستند. وقتی که آهن شروع شد تـا بـه عـنوان ابـزار اسـتاندارد بـرای

---

1 - Cemere

2 - Sakai

3 - Cyakar

4 - Sealk

5 - Hasanlo

سرتیرهای زبانه‌دار با برنز در دورهٔ عصر *II* جایگزین گردد. و حتی در آن تاریخ سرتیرهای آهنی زبانه‌دار بطور وسیعی بر برنز افزون شدند. در مرحلهٔ عصر *III* آهن سرتیرهای برنزی بی‌نهایت کمیاب شدند و فقط مقداری از سرتیرهای برنزی پیدا شدند. چهار نمونهٔ برتری در نوشیجان، یک نمونه در «گودین» (گزارش حفاری گودین، کایلریانگ، ۱۹۷۹) (شکل ۲۷E)، دیگری در تپّه عقرب و یک نمونه در لرستان، تعدادی در زیویه پیدا شده است. همچنین سرتیرهای برنزی دورهٔ هخامنشی نیز کمیاب بودند و فقط (۲۵) نمونه از (۸۰۰) نمونه سرتیر آهن برتری بود. بنابراین سرتیرها بخش

۵-۵-۲- سنجاقها یا قلابهای زینتی:

اکثریت قلابهای تزئینی در تالار ستوندار نوشیجان پیدا شده است. شماره‌های (۳-۶۰۲۷۰-۲۶۳) که حداقّل دوازده سنجاق تزئینی برتری نمایان شد. قلابهای تزئینی برتری در مقایسه با نمونه‌های نوشیجان توسط آقای «واندنبرگ» در محلهای دیگری نظیر «پشت کوه، سرکبود، چمسول، دم چفت،...» پیدا شده است. همه این سنجاقهای تزئینی از مقبره‌هایی هستند که آقای واندنبرگ به عصر آهن *III A* تاریخگذاری کرده، (یعنی اواسط قرن هشتم تا اواخر قرن هفتم ق.م).

دیگری محلهای ایرانی که از این نوع سنجاق یا قلاب زینتی یافت شده است عبارتند از: «گودین تپّه، حسنلو، زندان سلیمان، بیستون».

بنابراین سنجاقها یا قلابهای زینتی یافت شدهٔ از نوشیجان دارای یک بخش گسترده در غرب ایران مانند جاهای دیگر در شررق نزدیک است. با توجه به نوع مشابه این نوع سنجاقهای بدست آمده در معابد و پرستگشاههای مذهبی و نوشیجان دلایل ما مبتنی بر اینکه نوشیجان صرفاً یک بنای مذهبی است، قطعی‌تر می‌شود. زیرا تمامی آثار بدست آمده (منقول و غیرمنقول) و موقعیت جغرافیایی محّل مورد مطالعه و ساخت بنا از لحاظ پلان گواه این مدعا است.

۵-۵-۳- دکمه‌ها و قرصهای آذینی:

علاوه بر نوشیجان در محلهای دیگر نیز دکمه‌ها و قرصهای آذینی پیدا شده است. مانند تپه حصار[۱]، تپه سیلک جوب گوهر در لرستان، باباجان، عقرب تپّه، و... . بدون شک این قرصهای آذینی اغلب بر روی لباس دوخته می‌شدند، اما بعضی اوقات شواهدی برای کار یا وظیفهٔ متفاوت وجود دارد. بدین ترتیب قرصهای آذینی که از یکی از قبرها در گورستان *(B)* در سیلک شر (۱۳۳) بدست آمده برطبق گفتهٔ آقای «گیرشمن» دستبند بودند، درحالیکه آن قرصکهای آذینی از «هفتوان تپّه» در اصل به یک روسری دوخته می‌شوند. در جاهای دیگر اغلب با رام کردن اسب پیدا شده‌اند و نمونهٔ آن را در «باباجان» جائیکه قرصکهای آذینی بالاشهٔ اسب پیدا شده است در سیلک (مقبرهٔ ۱۵) قرصکها به عنوان اقلام رام کردن اسبها، در حسنلو نیز اکثر قرصکهای آذینی با افسارهای اسبها بدست آمده است[۲]. در مقبره‌های قفقاز نیز برخی از آنها برای زیورهای شخصی بکار برده می‌شد. بنابراین می‌توان حدس زد که با مذهب به نوعی در ارتباط بوده است و در بجاآوردن مراسم مذهبی بر روی لباسها به عنوان یک سنبل و نفوذ مذهبی ایفای نقش می‌کرده است.

۵-۵-۴- سر روح پلید:

یکی دیگر از دلایل قاطع در رابطه باینکه بنای نوشیجان یک مکان مذهبی است. پیدایش شکلهای روح پلید می‌باشد. این شکلها عموماً یک شکل هستند، و شیطان را با چشمان متورم و صورت ترسناک، نیمی انسان و نیمی شیر نشان می‌دهد.(تصویر شماره ۲۴) به نظر می‌رسد که طلسمهای روح پلید شیطان *(Lamashtu)* احتمالاً برای حفاظت زنان باردار علیه روح پلید شیطان به عنوان گردنبند استفاده می‌شوند، که درسرتاسر ناحیهٔ نفوذ آشوریان همراه با حلقه‌هایی از آویز روی سر و گردن وجود داشته‌اند. نمونه‌هایی ازآن را در بابل قدیم و

---

1 - Hesar

۲ ـ گزارشهای حفاری در حسنلو، دایسون، سازمان میراث فرهنگی

اواخر دورهٔ بابل در ur می‌بینیم[1]. آویزهٔ نوشیجان تنها نمونه از نوع خودش است که تا این تاریخ در یک محیط باستان‌شناسی در غرب ایران پیدا شده است، که احتمالاً از غرب ایران ناشی شده است. اما چونکه همگی محصولاتی از حفاریهای غیرقانونی و مجموعاً بدون سند و مدرک بدون اعتبار هستند نمی‌تواند اعتباری روی این نکته وجود داشته باشد. همچنین در مجموعهٔ آقای «فروغی» حدود شش سنجاق یا قلاب زینتی وجود دارند که تزئیناتی شکل قوچ می‌باشند. حضور روح پلید در نوشیجان به چند طریق می‌تواند بحث انگیز باشد. احتمال دارد که یک واردات از بین النهرین، یا دورهٔ اواخر آشوریان یا دورهٔ نئوبابلیها باشد. ممکن است یک نسخهٔ غرب ایران، ساختهٔ خود مادها باشد هرکدام از این احتمالات بطور یکسان محتمل است. بنابراین این احتمال نزدیک به یقین است که قلابهای زینتی در غرب ایران پیدا شده است. آقای «گیرشمن[2]» معتقد است: «که این سنجاق یا قلابهای زینتی بوسیلهٔ جنگاوران لرستانی از بین‌النهرین برگردانده شوند که به عنوان مزدوران در ارتش آشوریان خدمت می‌کرده‌اند. پس با توجه به تماس‌های نزدیک بین مادیها و آشوریان این امر به ندرت متعَجب‌کننده است که مایه و موضوع روح پلید[3] در ایران طرح ریزی شده است.

۵-۵-۵- معرفی آثار یافت شده از تالار ستوندار و دیگر مکانهای نوشیجان:

دوک – حلقه‌ها: که در اتاق بیست و دو گوشهٔ جنوب غربی، در خاکریز، تالار ستوندار (تصویر شماره ۲۵) بدست آمده است. از ترازهای نوشیجان در کل (۲۵) حلقهٔ دوکی یکی وجود دارند و از مرکز سوراخ شده هستند وزنه‌های دستگاه بافندگی (تصوویر شماره ۲۶)، سرگرز، تیر یا فشنگهای سرقلاب، هاون، صفحه‌ها، اشیا شیشه‌ای و سفالی، منجوق‌ها، اشیاء استخوانی به شکل کاردک و ماله، نمونه‌های از آثار یافت شده هستند. (تصویر شمارهٔ ۲۷E – ۲۷a)

---

۱ - حفاریهیا شهر اور، ur، توسط ولی.

2 - Girshman

3 - Pazuzu

فصل ششم: «بررسی آثار مکشوفه گودین تپّه»

۶-۱- موقعیت جغرافیایی گودین

۶-۲- تشکیل چینه در دورهٔ *(II)*

۶-۳- آثار معماری بدست آمده از گودین

۶-۳-۱- تالار ستوندار گودین

۶-۴- ظروف سفالین

۶-۴-۱- ظروف زمخت

۶-۴-۲- ظروف معمولی

۶-۴-۳- ظروف ظریف

۶-۵- تسلسل تاریخی و مقایسهٔ آثار

فصل شش: بررسی آثار مکشوفه گودین تپّه

۶-۱- موقعیت جغرافیایی گودین تپّه:

«گودین تپّه[1]» بر سر راه همدان به باختران و در دوازده کیلومتری جنوب شرقی کنگاور قرار گرفته است. مهم‌ترین راه شرقی - غربی از میان پیچ اصلی کوههای زاگرس، به اصطلاح راه بالا است که از بغداد به سوی فلات ایران از طریق کرمانشاه و همدان کشیده شده است. این راه بین دو شهر یاد شده در جریان اصلی از رودخانهٔ گاماسی آب یا یکی از شاخه‌های آن دنبال می‌شود. منزلگاه روزانهٔ بین راه، از دوران باستان به بعد در این راه یعنی کرمانشاه به بیستون، بیستون به کنگاور، کنگاور به همدان، معروف هستند. راه جدید، شرق را از درهٔ کنگاور روی یک دندانهٔ کوتاه از تپّه‌ها امتداد می‌دهد و بوسیلهٔ گردنهٔ اسدآباد منطقهٔ الوند واقع در غرب همدان را قطع می‌کند. این نزدیکترین راهی است که از زمان پی‌ریزی کنگاور در دوران باستان منتج شده است. به هر حال پیش از این گودین تپّه احتمالاً منزلگاه بین راه بود که مانند کنگاور در راه بلند متوقف شد.

ابعاد تپّه ($۳۰۰\times۴۵۰m$) و بلندی آن نسبت به زمینهای اطراف حدود ($۳۰m$) می‌باشد. با توجه به بررسی تپّه می‌توان گفت که این بلندترین و بزرگترین تپّه‌ای است که تاکنون بر سر راه همدان به باختران کشف شده است. گودین تپّه در سال (۱۹۶۱ میلادی) توسط «رابرت دایسون[2]» باستان‌شناسی آمریکائی شناسائی شده و از سال (۱۹۶۵ میلادی) توسط «کایلریانگ» آمریکائی حفریات علمی در این تپّه به مدت چند فصل ادامه یافت. در نتیجهٔ حفریات علمی در گودین تپّه (۳۵) لایهٔ باستانی شناسائی شد که این لایه‌ها از طرف کاوشگر به هفت طبقهٔ فرهنگی تقسیم گشت، که طبقهٔ *(II)* دربرگیرندهٔ فرهنگ ماد می‌باشد.

۶-۲- تشکیل چینه در دورهٔ (II) :

درون ساختمان دورهٔ *(II)* اصلی به همانگونه که چینه شناسی معین کرده، بطور نسبی راست است. در عملیات «*AA*۲ و *A*۲»(تصویر شماره ۲۹) چینه سه زبالهٔ سکونتی را ارائه می‌دهد

---

1 - Godintepe

2 - Robert Dyson

که جمع شده است. زمانیکه ساختمان دورهٔ *(II)* در دست استفاده بود، و چینهٔ *(A۲)* دیوارهای آجری فرو ریخته و رسوبی از دورهٔ *(II)* است. ساختمان دورهٔ *(II)* به وضوح بطور صلح‌آمیزی ترک یا رها شده و بتدریج به وضع کنونی‌اش منحط شده است. جائیکه رسوب دورهٔ *(II)* عمیق‌ترین ته‌نشین است چندین مرحلهٔ متمایز فرورفتگی و رسوب وجود دارند. در هر صورت چینه یک رسوب گرفته شده از چند اشغال یا سکونت زودتر از ساختمان اصلی دورهٔ *II* را بوضوح ارائه می‌دهد.

۶-۳- آثار معماری بدست آمده از گودین:

باقی مانده‌های ساختمانی دورهٔ *II* به نظر می‌رسد تا بخشی از عمارت بزرگ دارای استحکامات یا یک قطعه قرار گرفته روی نوک قسمت بالائی بنا بوده باشد. (تصویر شمارهٔ ۳۰) محدوده‌های شمالی مجموعه بوسیله یک دیوار فشرده دارای استحکامات معین می‌شوند که از شرق به غرب در طول لبه‌ای از نمای آن بطور تندی فرسایش یافته است. شصت متر از این دیوار صاف شده است. در انتهای شرقی آن (۲/۳۰*m*) متر عرض دارد و به (۴/۴۰) متر در انتهای غربی‌اش عریض می‌شود. این حصار یا چینه بطور اولیه بوسیلهٔ یک دیوار کمی باریکتر از دیوار دارای استحکامات شمالی محدود می‌گشته است، که این دیوار شمالی از دیوار درست‌تر شرقی از شرق برج پیش از این ذکر شده به جنوب می‌رفته است (تصویر شمارهٔ ۳۰). هیچ کدام از این دیوارها دارای استحکامات روی هرگونه پی‌ریزی سنگی گذاشته نشده بودند، اگر چه سطح تپّه قبل ازاینکه دیوارها ساخته شوند، بطور با دقّتی تراز می‌شده است. و به نظر می‌رسد که در مکانهایی سکوی آجری عریض‌تر یا پایه ستون ساخته می‌شده است، که روی آنها دیوار گذاشته می‌شد. آجرهای استفاده شده در استحکامات دیوار در اندازه از (۱۳×۳۰×۳۶*cm*) تا (۱۳×۲۴×۴۱*cm*) دامنه داشته است. آجرهای بزرگتر از درازا و کوتاهتر از پهنا گذاشته می‌شوند. هر دو نمای خارجی و داخلی استحکامات دیوار بوسیلهٔ گچ - گل پوشانده می‌شوند.

مجموعی از سه ستون چهارگوش و دو برج که بطور نامنظّم از هم فاصله داده شده در شمال استحکامات دیوار طراحی شده بود. برج غربی (تصویر شاره ۳۰ و ۳۱) روی سکویی از آجر - گل

ساخته شده بود، که بدون پی‌ریزیهای سنگی گذاشته شده بود. یک پلّه روی سطح مسطح آماده شده از آثار مخروبه به دورهٔ *(III)* در طول لبهٔ جلوئی یا شمالی از این سکّو، نزدیک لبه‌ای از نمای شمالی قسمت بالایی داخل آثار مخروبه دورهٔ *(III)* تقریباً (۵۰*cm*) عرض و (۵۰*cm*) عمق بریده شده بود.

روی این پلّه یک پوشش از آجر - گل بوسیلهٔ سنگ تراشیده گذاشته شده بود که به طرف بالای انتهای سکوی برج و دیوار تا یک ارتفاع نامعلووم طراحی شده بود (تصویر شمارهٔ ۳۲) دیوارهای برج سالم با نماهایشان با لبهٔ سکّو هم سطح برپا شده بودند. کف اتاق درون برج که یک راهرو از اطاق (۷) بدان وارد می‌شده، به یک لایه از آجر گلی (خشت) پوشانده شده بوسیلهٔ یک رسوب نازکی از گچ - گل شامل می‌گشت و کمی بلندتر از کف اتاق ۷ بود. اتاق خودش به عنوان یک منزل استفاده می‌شده است. چون محتوی یک آتشدان باز و مقادیری از ظروف سفالین (ظروف آشپزخانه) بود. آجرهای مورد استفاده در برج و سکّو در اندازه از (۱۲×۲۹×۴۷*cm*) تا (۱۱×۲۷×۴۳*cm*) دامنه داشتند.

برج شرقی (وتصویر شمارهٔ ۳۴ و ۳۳ و ۳۰) کمی پیچیده‌تر بود، که بیشتر آن فقط وقتی که برج عاری از استحکامات گردید پوشش داده خواهند شد. در ناحیه (۲) در گوشهٔ جایی که برج به دیوار دارای استحکامات اصلی برخورد می‌کند، یک خطّی از آجر وجود دارد که بخشی از دیواری را تشکیل داده که با یک زاویهٔ کمی متفاوت یا پشت برج یا دیوار کنونی دارای استحکامات می‌گذرد. این بخش دیوار قسمتی از ساختمانهای طرف شرق می‌باشد، که به عنوان یک مرحلهٔ زودتری از دورهٔ *(II)* فرض شده است. روی این خط دیوار باقی مانده‌هایی از یک سکوی آجری بزرگ هستند، که با آجرهای زیر برج غربی مشابه هستند (تصویر شمارهٔ ۳۴-۳۵) آجرهای مورد استفاده در سکوّ به اندازهٔ (۱۲×۱۱×۳۸×۵۰*cm*) تا (۱۲×۱۱×۳۸×۴۳*cm*) دامنه دارند. این سکو در اصل ممکن است یک پی‌ریزی سنگی در زیر لبهٔ شمالی داشته باشد، یا ممکن است روی نمای شمالی‌اش در طریقی مشابه سکوی غربی وو برج حمایت می‌شده است. و در طی بازسازی بخش‌های جدیدی از سکّو و دیوارهای برج در خطّ کمی متفاوت گذاشته شوند و به طور نسبتاً

ناهنجاری در باقیمانده‌های ساختمان اصلی اتصال و پیوستگی یافته است. داخل برج در اتاق (۴) یک لایهٔ ضخیم (۱۰cm) از گل رس روی آجرهای سکّ گذاشته شده بود، و بعد چون کف اتاق ازغرب به شرق به طور تندی شیب برداشته بود: بخشی از یک کف آجری روی ظرف شرقی از این اطاق گذاشته شده بود، نظر به اینکه کف خاکی فشرده روی کل منطقهٔ میزان گردد.(تصویر شمارهٔ ۳۴) فقط قطعاتی از این کف‌سازی آجر و گل و نماهای داخلی از دیوارهای اصلی اطاق در محلّ پوشش داده شدند. چونکه کل آن خیلی نزدیک سطح کنونی از تپّه قرار گرفته بود و بطور بدی حفظ گردیده بودند. به اطاق (۴) یک راهروئی از ناحیهٔ (۳) که احتمالاً یک حیاط غیر مسقّف بود، وارد می‌شد. که این راهرو چهار سطح متمایز مرتبط با آثار مخروبه دورهٔ II داشت. وقتی که دومین این کفها در دست استفاده بود، راهروی داخل اطاق (۴) با یک خط منفردی از آجرها مسدود می‌شد. تکّه‌ای از آجرکاری در راهرو و جلوی مسدود کننده گذاشته می‌شد، و یک جدار دیوار کوچک در سمت شرق درب ساخته شده بود، که جنوب را از دیوار دارای استحکامات مشخص می‌کرد. بنابراین شواهدی وجود دارد که ساخت دورهٔ II آثار معماری پنج مرحله را گذرانده است. اوّل اینکه: دیوار اولیه فقط بطور جزئی تعیین می‌شد که در بخشی از یک ساختمان یا ساختمانهای بطور کامل جدا است. دوّم: ساخت اصلی دیوار دارای استحکامات و برج و سکّو. سوّم: تعمیر یا بازساخت نیمهٔ شمالی از برج و سکّوی آن که فرو ریخته بود. چهارم: مسدودکردن راهروی برج و احتمالاً پایان هرگونه استفاده‌ای از اطاق (۴): پنجم: توسعهٔ منزل دارای استحکامات به طرف شرق – اتاق ((۶) بوسیلهٔ یک پلّهٔ منفرد از اتاق شمارهٔ (۷) جدا می‌شد. یک جدار کوچک دیوار، ناحیه را به بخش‌های شمالی و جنوبی تقسیم می‌کرد. اتاق (۷) یک آشپزخانه بود. (سر ۳۶، $XXIV$) راه دسترسی به این اتاق از یک راهروی عریض با یک پلّه به بالا بود. در گوشهٔ شمال غربی اطاق، مقابل نمای داخلی از دیوار دارای استحکامات ساخته شده، یک سکوی کوتاه آجر –گل (خشت) بود که (۰/۶۳m) بالا کف اتاق برپا بود.

۶-۳-۱- تالار ستوندار گودین تپّه:

غرب اطاق (۷)، اتاق (۹) است. درحالیکه کف اصلی آن حدود (۱/۶۰m) پایین‌تر از کف

اتاق (۷) بود. اتاق شمارهٔ (۹) یک تالار ستوندار برای ملاقات رسمی و یک اتاق بزرگ بود. از شرق به غرب حدود (۲۵/۱۵m) متر و از شمال به جنوب (۲۵/۷۰m) متر بود. روش مورد استفاده در ساخت این تالار بزرگ از لحاظ ساختمانی به سختی می‌تواند برجسته نامیده شود. معمار در ساخت تالار احتمالاً با یک مشکل روبرو بوده است. او چیزی در حدود هشتصد متر مربع از سطح زمین برای ساختمان خویش احتیاج داشت. اما مجبور بود آن را روی سطحی از آثار مخروبهٔ فرسایش یافته از دورهٔ *(III)* بسازد، که بطور تندی پایین از شرق به غرب و از شمال به جنوب شیب داشت. معمار بنا داخل آثار مخروبهٔ دورهٔ *(III)* بطرف شرق را کنده است، تا وقتی که به یک سطح تقریباً عمیق موجود آن موقع از قسمت بالائی در غرب و جنوب برسد. تالار با گچ روکش داده شده بود. (تصویر شمارهٔ ۲۹) دیوار غربی تالار بدون پی‌ریزی گذاشته شده بود. چونکه با شیب متوالی از آثار مخروبه دورهٔ *III* پایین به طرف غرب مطابقت کند. نیمکت‌های خشتی گچ‌کاری شده؛ در ازای دیوارهای غربی، شمالی، شرقی تالار مواجه می‌شود. نیمکت کنار دیوار شمالی حدود (۱/۸۵m) کوتاهتر از دیوار غربی ساخته شده بود. تا اینکه یک کانال محصور بین آن و نمای داخلی از دیوار دارای استحکامات را ایجاد کند. (تصویر شمارهٔ ۳۶) نماهای داخلی کانال محصور شده نیز بوسیلهٔ گچ و گل پوشانده شده بودند و خود کانال وقتی حفاری شد، با خاک نرم و ظریف پر گردید. اما وظیفه یا کار کانال چه بوده است؟ رازی است که باقی مانده است. ظاهر این اشاره منطقی که نوعی از یک زهکش یا آب گذر است، منظور را برآورده نخواهد کرد. چون که این کانال به جایی نمی‌رود و هیچ گونه شواهدی از فرسایش را نشان نمی‌دهد. نیمکت‌هایی در طول دیوارهای شرقی و غربی اساساً به همان طریق ساخته شده بودند، اما هیچ‌گونه کانالی را محصور نمی‌کردند. انتهای غربی دیوار شمالی یک صندلی یا تخت نسبتاً استادانه درست شده بود. (تصویر شمارهٔ ۳۷) این تخت جلو داخل تالار پیش آمدگی داشت و کمی بلندتر از نیمکت برپا بود، کانال در حوالی نیمکت از کنار و زیر تخت هم گذر می‌کرد. احتمالاً اینجا مکان بود که چند شخص دارای اهمیّت در طی مراسمی می‌نشستند که تالار برای آن طراحی شده بود. روی کف اصلی از تالار اجاقی ساخته شده بود، یک مجموعی از سه ردیف آجر بلند برپا بود، و روی

سطح بوسیلهٔ گچ و گل پوشش داده شده بود. بعد از استفادهٔ چندی، سطح بالای آن از خاکستر جمع شده و مواد سوخته پاک شده بود. سقف تالار بوسیلهٔ (۳۱) ستون چوبی حمایت می‌شد، که روی تخته سنگهای پهن شکل گرفته‌ای گذاشته شده بودند، که دارای اندازه‌های متفاوت در پنج ردیف از شش ستون، با یک ستون اضافی در گوشهٔ جنوب شرقی وجود داشتند(تصویر شمارهٔ ۳۸) رئوس پایه‌های ستون بطور اصلی با سطحی از کف اوّل گچ و گل تالار مستقیم برپا بودند. روی این کف یک مقداری از رسوبات ظریف، سخت از خاک تمیز انباشته شده بود تا وقتیکه پایه‌های ستون کمی مدفون شدند. سپس یک کف ظریف گچی -گلی روی کلّ تالار گذاشته شد. تا این زمان پایه‌های ستون کاملاً زیر کف آن موجود بودند و ستونهای چوبی به نظر می‌رسیدند دکه از آن کف بدون وسیلهٔ قابل روئیتی از حمایت پیش آمدگی داشته‌اند. (ش ۴۵) گرچه دیوار شرقی در انتهای جنوبی‌اش جایی که سطح کنونی از تپّه را قطع می‌کرد، بطور بدی حفظ گردیده بود. اینجا یک توضیح احتمالی برای ستون اضافی این است که فاصلهٔ بین پایه‌های ستون بـطور قـابل ملاحظه‌ای متفاوت می‌شود، اماروی‌یک خط شرقی-غربی، خطّ فرض شده بوسیلهٔ تمرکز سقف گرفته‌شده است. مراکز پایه‌های ستون هرگزبیشترازحدود ($۴/۲۰cm$) متر جدا از یکدیگر نیستند.

بدین ترتیب به علّت جلوآمدگی یا عقب رفتگی در دیوار شرقی، سازنده ممکن است دربارهٔ مجبور شدن به متراژ کردن یک فاصلهٔ کمی بیشتر از (۴/۲۰) متر بین دیوار و اولین ستون در هم ترازی منظّم نگران بوده باشد. و مشکل خودش را با یک ستون اضافی حلّ کرده است. همچنین امکان‌پذیر است، که این ستون اضافی تماماً یک انعکاسی بعد از عمل بوده باشد. بعضی اوقات در مدّت عمر ساختمان گوشهٔ جنوب شرقی ممکن است خیلی ضعیف شده باشد، که این امر به علّت ساخت بد، نگهداری بد و آب و هوای بد یا ترکیبی از هر سه عامل تا نقطه‌ای بوده باشد که مقداری حائل اضافی برای سقف ضروری بوده باشد، تا یک باز ساخت یا تعمیر کامل اجتناب ورزیده شود. با توجه به توضیحات فوق می‌توان گفت: اولاً ضعفهای ساختمانی در متد شرح داده شده در بالا ذاتی بودند و علّت استفاده از آنها این بود زمینی را که روی آن تالار ساخته شده بود را تراز کنند. دوم اینکه: ظاهراً در طی عمر ساختمان نشست قابل ملاحظه‌ای از کف آن و پایه‌های

ستون در مرکز تالار وجود دارد، چونکه سه پایه ستونی مرکزی ($0/65cm$) پایین‌تر از پایه ستون درگوشهٔ شمال شرقی و بین ($10\ cm$ تا ۲۰) پایین‌تر از ستونهای مجاور خود هستند. (یک توسعهٔ متعجب کننده چونکه ستونها و کف تالار فقط روی آثار نسبتاً سست مخروبهٔ دورهٔ *(III)* گذاشته شده بودند) سوماً پایه ستون تکّی کمی خارج از خطّ با ردیف ستونهای جنوبی است و هیچ‌گونه پایه ستون مشابه در گوشهٔ جنوب غربی از تالار پیدا نشده، اگرچه دیوار غربی فرض می‌شود، تا در همان طریق مانند دیوار شرقی در انتهای جنوبی‌اش جلوآمدگی یا عقب رفتگی داشته است. به هرحال شکل اساسی تالار در طی زمان عمرش عوض شده بود و تغییراتی را حاصل کرده بود. بدین ترتیب اتاق (۱۰) و دیوار غربی تالار می‌توانند از استحکامات برخوردار باشند و اتاق فوق می‌تواند یک برج گوشه‌ای از آن استحکامات باشد. تالار ستوندار مذکور واضح است که پیشرو تالارهای آپادانا در نوشیجان پاسارگاد در تخت جمشید بود. که مبدأ آن را باید در سنتهای معماری محلّی ایرانیان جستجو نمود. البته این چنین تالارهای ستوندار در ساختمانهای دوران چهارم تپّه باستانی حسنلو به چشم می‌خورد که احتمالاً مادها با تأثیرپذیری از این معماری محلّی، که برای نخستین بار در حسنلو (۱۷) ساخته شده است، موفق به برپا داشتن تالارهای ستوندار گودین و نوشیجان می‌شوند.به هر حال نقشهٔ ساختمانی گودین تپّه و تالار ستوندار آن از نمونه‌های اولیه تالارهای ستوندار سنتی است، که بعدها در معماری هخامنشی، شبیه به آن حدّ کمال و اعتلای زیبایی خود می‌رسد و بهترین نمونه‌های آن در پاسارگاد و تخت جمشید ساخته شده و امروز بقایای آن هنوز برجای مانده است.

۶-۴- ظروف سفالین

همهٔ ظروف سفالین دوره *(II)* چرخ ساز است و می‌تواند براساس مصالح و سبک تهیّه به سه قسمت تقسیم گردد و عبارتند از ظروف زمخت، ظروف معمولی و ظروف ظریف (تصویر شمارهٔ ۴۰ و جدول ش ۱)

۶-۴-۱- ظروف زمخت:

بوسیلهٔ دربردارندگی‌های سنگریزه متوسط تا بزرگ، از جمله بالاخص سنگریزه‌های کوارتز

سفید بزرگ و اغلب یک رگه میکائی نقره‌ای یا طلائی مشخص می‌شود. و بخوبی حرارت دیده‌اند، درحالیکه مغز یا درون آن تقریباً همیشه بطور کامل تا یک رنگ نخودی زرد روشن یا قهوه‌ای تیره اکسید شده است، نسبتاً سخت است و تمامی سطح نسبتاً ناصاف دارد. بعضی اوقات کاملاً ناهموار است. رنگ سطح آن از قهوه‌ای مایل به زرد روشن تا قهوه‌ای قرمز دامنه دارد. سطح آن اغلب از استفاده روی آتش دوده‌ای سیاه شده است، که همگی صیقلی نیز می‌باشند. گرچه بعضی اوقات ناخالصی دارند و دیواره‌های ظروف نسبتاً ضخیم هستند.

۶-۴-۲- ظروف معمولی:

این نوع ظروف بوسیلهٔ یک مخلوط سنگریزهٔ متوسط ظریف با مقداری دانه‌های کوارتز سفید و رگه‌های میکایی گاه و بیگاه مشخص می‌گردد. این نوع ظروف بخوبی حرارت دیده‌اند، دارای مغز خاکستری نیست، نسبتاً سخت است و نمای سطحی صافی دارد.

براساس رنگ سطح و پرداخت در دو نوع واقع می‌گردد. ۱- زرد نخودی ساده و پرداخت قرمز شده سفالهای نوع اوّل (زرد نخودی ساده) رنگش از قهوه‌ای مایل به زرد روشن تا صورتی و تقریباً قرمز دامنه دارد. رنگ استاندارد آن صورتی زرد نخودی است. حداقل همیشه صیقل داده شده است و از جلای خوبی برخوردار هستند، در بعضی موارد تا یک صیقل بافت صاف دارد، و غیر متخلخل است. نوع سفال قرمز پرداخت شده رنگ نسبتاً ضخیم قرمز تیره تا زرشکی دارد. همیشه جلا داده شده است. اغلب تا یک صیقل، بافت صاف دارد و غیر متخلخل است. دیواره‌های ظروف مانند نوع زرد نخودی ساده است.

۶-۴-۳- ظروف ظریف:

در این نوع ظروف هیچ گونه «کوارتز» و رگه‌های «میکا» ندارد. بخوبی آتش دیده است. کاملاً سخت است و حتی شکننده می‌باشد. نمای سطحی خیلی تمیز دارد این نوع ظروف به چهار نوع: زرد نخودی ساده، قرمز پرداخت شده، قهوه‌ای، خاکستری، دسته‌بندی شدند. هرچهار نوع با هم مشابهت دارند. بجز اینکه نوع خاکستری عمداً در یک اتمسفر کاهش دهنده آتش دیده است.

۶-۵- تسلسل تاریخی و مقایسهٔ آثار

چون که یک شکاف روشن بین چینهٔ بالائی تعیین شده به دورهٔ (III) و اولین مواد وجود دارد، که می‌تواند نسبیت به دورهٔ (II) تاریخ گذارده شود، هیچ گونه شواهد چینه‌شناسی داخلی برای تاریخ آغاز سکونت دورهٔ II وجود ندارد. باقی مانده‌های جزء به جزء ساختمانهای مرتبط با یک سکونت بین دوره‌های (III) و (II) که احتمالاً در رابطه با یک سکونت اولیه دوره II هستند، یک تاریخ کاربن رادیواکتیو (۱۰۳±۸۲۴) سال قبل از میلاد از زمینهٔ خوب یک آتشدان را شمرده‌اند. این امر به ما یک پایانهٔ یا ایستگاه نهائی برای ساختمانهای اصلی دورهٔ II می‌دهد. اگرچه تاریخ‌گذاری سنجاق‌های برتری سینه براساس زمینه‌های دارای سبک مخصوص خود هنوز یک سؤال مباحثه‌ای قابل ملاحظه است، و شخص ترجیح می‌دهد یک سنجاق سینه را بر اساس مفاد باستان‌شناسی تاریخ گذارد، تا اینکه بالعکس، این سنجاق سینه از چینهٔ (۴) عملیات A_2 می‌باشد، مواد مشتق شده از سکونت دورهٔ II پیش از ساختمانهای اصلی که تاکنون حفاری شده به نظر می‌رسند تا دارای یک نوع نسبتاً شایع در کشور آشور باشند، که به اواخر هفتمین و هشتمین قرن (ق.م) تاریخ‌گذاری شده‌اند. همچنین یک پایانه یا ایستگاه نهایی برای سکونت اصلی دورهٔ II را عرضه می‌کند.

ظروف سفالین این دوره بطور کلّی در سنّت سفال عصر آهن (III) می‌باشد، که یک تاریخ بین ۷۵۰ سال (ق.م) را نشان می‌دهد و شباهت با آثار زیدیه، تخت سلیمان، و نوشیجان دارند. برخی از قدمهای قرمز – پرداخت شده در ظروف معمولی به وضوح با قدمهای قرمز – پرداخت شده ااز دورهٔ III در حسنلو مرتبط هستند. بالاخره یک سفال تکی از یک ظرف نارنجی ظریف متمایز با یک مغز یا درون خاکستری، که بعضی اوقات به عنوان ظروف لعابی تشریح شده در خاکریز بالای کف تالار ستوندار پیدا شد و نمونهٔ این ظروف در محل‌های ایران غربی و مرکزی پیدا شده است و در بیستون و نوشیجان بدست آمدند.

فصل هفتم: «بررسی آثار مکشوفهٔ باباجان تپّه»

۷-۱- موقعیت جغرافیایی باباجان تپّه

۷-۱-۱- تپه مرکزی

۷-۲- آثار معماری طبقهٔ *(III)*

۷-۲-۱- آثار معماری طبقه *(II)*

۷-۲-۲- آثار معماری طبقه *(I)*

۷-۳- مقایسهٔ آثار معماری باباجان تپّه، نوشیجان، گودین و حسنلو

۷-۴- آثار معماری تپه شرقی

۷-۵- نقاشیهای روی ظروف باباجان و مقایسهٔ آن با مارلیک

فصل هفتم

۷-۱- موقعیّت جغرافیایی باباجان تپّه:

این تپّه باستانی در «نورآباد» در دشت دلفان و در حدود (۱۷۰) کیلومتری لرستان واقع شده است. کاوشهای علمی باستان‌شناسی برای نخستین بار در بهار (۱۹۶۳) میلادی توسط خانم «کلرگاف مید[1]» از طرف مؤسسه باستان شناسی دانشگاه لندن شروع شده و تا سال (۱۹۶۸) ادامه یافت. تپّه در نیمه شرقی پیشکوه و بین کوه سفید و کوه گرمن قرار گرفته و نزدیک بخش سفلای رودخانه «قیز کشتگان» و در حاشیهٔ جنوبی دشت دلفان، از دور جلب توجه می‌کند. باباجان از یک تپّه مرکزی بزرگ و چند تپّه کوچک تشکیل یافته که از میان آنها تپّه مرکزی و تپّه شرقی به سرپرستی خانم گاف مورد کاوش قرار گرفته است.

۷-۱-۱- تپه مرکزی:

این تپه به شکل بیضی بوده و در امتداد جنوب شرقی به جنوب غربی واقع شده و ابعاد آن ($60\times30m$) می‌باشد. تپّه در حوالی دامنه، حدود ($120m$) عرض دارد، ضلع شمالی و شمال غربی به میزان ($15m$) شیب تندی به سوی یکی از چشمه‌ها ادامه دارد، ضلع شرقی با شیب ملایم به طرف خط الرأس پایین که آن را از تپّه شرقی کوچکتر، جدا می‌کند، پایین می‌آید. در نتیجهٔ کاوشهای باستان شناسی در تپه مرکزی، (۳) طبقهٔ فوقانی شناسائی شده که همهٔ آنها مربوط به یک دورهٔ زمانی، در ربع اوّل هزارهٔ اوّل (ق.م) است، که باباجان B نامگذاری شده است. (تصویر شماره ۴۳)

۷-۲-آثار معماری طبقهٔ (III) :

با توجه به بقایای آثار معماری چنین روشن می‌شود که در این طبقه پس خانه‌ها از سنگ ساخته شده و دیوارها از خشت می‌باشد. (تصویر شمارهٔ ۴۳) البته در این دیوارها از ملاط استفاده شده و دو طرف دیوارها هم از داخل و هم از بیرون بوسیلهٔ کاه گل اندود گشته است که نمونهٔ آن را

1 - Clar Goff Meade

در نوشیجان داریم[1]. پوشش روی خانه‌ها بوسیلهٔ تیرهای چوبی و شاخهٔ درختان و بصورت مسطّح صورت گرفته است. غیر از بقایای آثار معماری، آثار فرهنگی قابل توجهی از این طبقه بدست نیامده است.

۷-۲-۱- آثار معماری طبقهٔ (II) :

از جالب‌ترین آثار فرهنگی این طبقه معماری آن می‌باشد. بقایای آثار معماری روشنگر این است که در این طبقه خانه‌ها با استحکامات ویژه‌ای در ابعاد بزرگ و همانند طبقهٔ سوّم با پی سنگی ساخته شده‌اند. در این طبقه بیشتر قسمتهای ساختمانی، با پی‌های ساختمانهای بزرگ طبقهٔ *I* در هم آمیخته و در نتیجه حدود تشخیص دیوار اصلی این طبقه با طبقهٔ دیگر روی هم غیرممکن می‌باشد. (تصویر شمارهٔ ۴۴) ولی با توجه قرائن موجود، چنین روشن می‌شود که پی سنگی ساختمانهای این طبقه در بیشتر جاها یا در هم آمیخته و یا از بین رفته‌اند. نقشهٔ ساختمانی این طبقه مشخص می‌کند، که یک حیاط مرکزی چهارگوش مستطیل شکل چهارگوش که در بخش شرقی و غربی آن، اتاقهای مستطیل شکل بزرگ ساخته شده‌اند، ویژگی معماری این طبقه را تشکیل می‌دهد. غیر از بناهای فوق در چهار گوشهٔ حیاط مرکزی، چهار اتاق که به شکل (*L*) می‌باشند، جلب توجه می‌کند. (تصویر شماره ۴۴) که از این اتاقها در آن زمان به عنوان برج استفاده می‌کرده‌اند. دو برجی که در طرف شمال حیاط ساخته شده‌اند همانند دژ نوشیجان تپّه و گودین تپّه دارای کنگره می‌باشند. در میان برجها، اتاقهای کوچک مستطیل شکلی ساخته شده‌اند که تعداد آنها (۳) باب می‌باشند. به این ترتیب که یکی در شمال و یکی در غرب و دیگری در جنوب واقع شده و رودی و یا دروازهٔ این اتاقها از سوی شرق است. البته ابعاد ورودی بیشتر از اطاقهای اطراف بوده است و به صورت سرپوشیده مورد استفاده قرار می‌گرفت. کف ورودی این مجتمع سنگفرشی بوده که مشابهٔ این شیوهٔ کار را می‌توان در کف اطاقهای شرقی و غربی نیز مشاهده کرد. در دو طرف ورودی یعنی در جبههٔ شمالی و جنوبی دو سکّوی خشتی در موازات دیوارها به شکل مستطیل جهت استفادهٔ نگهبانان و یا محل انتظار ساخته

---

۱ - رجوع شود به فصل پنج معماری نوشیجان

شده که جالب می‌باشند. و از همین ورودی اتاق بزرگ مستطیل شکل شرقی می‌شدند. اگر حیاط مرکزی یا حال مرکزی دارای سقف بود، می‌توانستند از اتاق شرقی به عنوان اتاق انتظار استفاده نمایند ولی در کاوشها هیچ گونه اثری پیرامون پوشش و یا مسقَّف بودن به دست نیامده، بنابراین حیاط بودن آن تا حدودی قطعی به نظر می‌رسد. در کاوشها از داخل اتاق شرقی، بقایای آسیاب دستی و ظروف سفالین ذخیرهٔ آذوقه یافت شده است. مصالح بکاربرده شده در پی این مجتمع ساختمانی عموماً در سنگ بوده و دیوارها از خشت می‌باشند.

۷-۲-۲- آثار معماری طبقهٔ I :

با توجه به بقایای آثار معماری که از این طبقه بدست آمده است، از نظر نقشهٔ ساختمانی در حقیقت همان نقشهٔ ساختمانی طبقهٔ *(II)* می‌باشد. بدین ترتیب این مهّم روشن می‌شود که مردم این محل از نظر فرهنگ، اجتماع متمّدن‌تر نواحی شمالی در ارتباط بوده‌اند. کاوشهایی که در بخش شرقی این بناها صورت گرفت ارتباط این ساختمانها را با معماری طبقهٔ *(II)* کاملاً روشن نمود. با توجه به آثار معماری ظاهر شده طبقهٔ *I* (تصویر شمارهٔ ۴۵) نشانگر این است که این ساختمان بزرگ همانند طبقهٔ دوّم دارای یک هال چهارگوش مستطیل شکل و در دو سوی شرق و غرب آن دو اطاق چهارگوش مستطیل شکل قرار گرفته‌اند. با این اختلاف که هال یا سرسرای این ساختمان مسقّف بوده و سقف آن بوسیلهٔ تیرهای چوبی بر روی دو ردیف ستون چوبی نگهداری می‌شد. در دیوار غربی هال دو پشتیبان جلب توجه می‌کند، این پشتیبانها از سنگ ساخته شده‌اند. البته لازم به توضیح می‌باشد ستونهای جنوب شرقی این هال بر اثر مرور زمان از بین رفته و حتّی با ستونهای آن نیز باقی نمانده است. در هر صورت می‌توان از آن به عنوان هال ستوندار یاد کرد. در این بنای بزرگ، برخلاف معماری طبقهٔ دوّم که در چهارگوشه حیاط چهار برج *L* شکل ساخته شده بود، در اینجا در ضلع جنوبی هال یک اطاق پذیرایی مستطیل شکل شرقی و غربی جلب توجّه می‌کند که در دو سوی آن دو اطاق چهارگوش نیز ساخته شده است. ورودی این ساختمان همانند ساختمان طبقهٔ *II* در ضلع شرقی واقع گردیده است که از این نظر قابل مقایسه با مجتمع معماری گودین تپّه و نوشیجان تپّه می‌باشد. مصالح

بکاربرده شده در طبقهٔ *I* همانند طبقهٔ *II* در پی، سنگ و در دیوارها خشت بوده است. پوشش سقف بناها عموماً به وسیلهٔ تیرهای چوبی و شاخهٔ درختان و به طور مسطح صورت مـی‌گرفته است.

۷-۳- مقایسهٔ آثار معماری باباجان با گودین، نوشیجان و حسنلو:

نقشهٔ ساختمان طبقهٔ *I* بابجان را می‌توان با معماری طبقهٔ *IV* حسنلو مقایسه کرد(۱). در حسنلو نیز همان هال یا اطاق مرکزی با یک یا دو ردیف ستون و ستونهای چهارگوش و آتشدان مرکزی و ناحیهٔ سنگفرشی شده که بوسیلهٔ یک آبراه سنگی با خـارج سـاختمان ارتـباط پـیدا می‌کند، همگونی همانهایی می‌باشد که در باباجان بدست آمده است.

هم در باباجان و هم در حسنلو *IV*، هال یا اطاق مرکزی بوسیلهٔ اتاقهای جانبی احاطه شده که از آنها جهت کار خانگی و انبار ذخیره کالا استفاده می‌کرده‌اند. البته تفاوتهایی بین معماری در محّل وجود دارد، و آن اینکه در ساختمان باباجان از نظر معماری دقّت کمتری بکار رفـته و در کارگذاردن ستونها بیشتر از ستونهای محلّی بهره گرفته و طرح بنا بویژه اطاق مرکزی نسبت به اتاقهای ستوندار حسنلو تا حدودی حالت ابتدایی را در بیننده القاء می‌کند.

پیرامون معماری باباجان آنچه را که بیشتر باید در مدنظر داشت این است که آیا بناهای باباجان طبقهٔ دیگری هم داشته است یا نه؟ در این رابطه باید گفت که چون ضخامت دیوارها حدود (۲) متر است روی همین اصل، این احتمال وجود دارد که این بناها دو طبقه بوده‌اند. اگر این را بپذیریم که بناهای باباجان دو طبقه بوده‌اند در این صورت این شیوهٔ معماری را می‌توان با سبک معماری روستاهای بخش غربی آسیای صغیر مقایسه کرد و اگر این یک طبقه بودن این سبک معماری را قبول کنیم، در این صورت می‌توان آن را به عنوان یک شیوهٔ معماری محلّی مطرح نمود.

از سوی دیگر ساختمان باباجان *I* با گودین *II* نیز شباهت دارد، کـه ایـن هـمگونی را در

---

۱ - علی اکبر سرفراز، بهمن فیروزمندی، مجموعهٔ دروس باستان شناسی دوران تاریخی، پیشین، ص ۷۵

مقایسهٔ اطاق مرکزی ستوندار باباجان *I* با تالار ستوندار گودین تپّه می‌توان مشاهده کرد. علاوه بر این ساختمان آشپزخانهٔ گودین تپّه را که در بخش مرکزی مجتمع ساختمانی ساخته شده با اتاق بزرگ شرقی باباجان *I* که احتمالاً جهت کارهای روزمره ساخته شده قابل مقایسه می‌باشد، همین ویژگی در رابطه با معماری نوشیجان تپّه خصوصاً پیرامون تالار ستوندار نیز قابل ذکر است.

در اینجا باید به این مهّم اشاره نمود که بین ساختمانهای باباجان *I* و *II* و معماری هخامنشی مشابهت‌هایی وجود دارد، به این ترتیب که بین اطاق مرکزی یا هال باباجان *I* و حیاط مرکزی باباجان *II* و همچنین تالار ستوندار حسنلو *IV*، گودین *II* و نوشیجان *III* با تالارهای ستوندار هخامنشی مشابهتی جلب توجه می‌کند. در حقیقت طبقهٔ *I* باباجان نشان‌دهندهٔ مرحلهٔ انتقال یک سبک معماری به سوی جنوب است. استفاده از برجها در گوشه‌ها با رواقهای ستوندار در کناره‌های ساختمان در حقیقت یک ویژگی از معماری شاهنشاهی هخامنشی است که نمونهٔ ابتدائی آن غیر از باباجان در حسنلو نیز آشکار گردیده است. همانطوری که ذکر شد برجهای کنجی برجسته که از ویژگیهای معماری *II* و *I* باباجان محسوب می‌شود، در عصر هخامنشی احتمالاً، مراحل اولیهٔ رواقهای پاسارگاد را مجسّم می‌سازد.

۷-۴- آثار معماری تپّهٔ شرقی:

از یافته‌های مهّم معماری اطاق منقوش می‌باشد. با توجه به اینکه این اتاق دارای رنگهای تزئینی بود، بدین جهت از طرف کاوشگر اطاق منقوش نامگذاری گردیده است. نقشهٔ اتاق منقوش روی هم رفته مشابه اتاقهای شرقی و غربی به دست آمده در تپه مرکزی بوده و سقف این اتاق بوسیلهٔ ستونهای چوبی، که پاستونها از سنگ می‌باشد نگهداری می‌شد.(تصویر شمارهٔ ۴۶) پاستونها با رنگ قرمز رنگ آمیزی شده بود. اتاق منقوش دارای یک ورودی است و در قسمت دیوارهٔ اتاق ضلع غربی، یک اجاق بزرگی ساخته شده که قسمت فوقانی دیوار پنجره‌های کاذب (تصویر شمارهٔ ۴۷) و ستونی با پیش آمدگی با زاویهٔ حاد وجود دارد. دیوارهای اتاق از داخل با چندین لایه از گل سفید و قرمز اندود شده است. مهمترین بنای تپه شرقی نیز همین اتاق

منقوش می‌باشد. این اتاق بصورت بی‌قاعده و در اندازهٔ (۱۰/۴۵×۱۲/۵۰) متر می‌باشد. برخلاف پوشش اطاق اصلی که بصورت سفید بود، در دیوار غربی دو پوشش از اندود گچ قرمز رنگ و علائم گچ قرمز، روی پنجره‌های کویر درگاههای تورفته و پای دیوار جنوبی و آتشدان مشخص گردیده است. مهمترین مسئله در اتاق منقوش کشف آجرهای منقوش می‌باشد که تعداد آنها به دویست عدد بوده است. اکثر آجرها بین ستونها و دیوارهای جانبی قرار داشتند. در کف اتاق تزئینات قرمز و آجرهای سفید با هم به حالت جفت قرار داشتند. چنین به نظر می‌رسد که اتاق منقوش بزرگ در واقع یک اتاق تشریفاتی بوده است و بدین جهت نمی‌توان به عنوان یک انبار ذخیره به حساب آورد. از طرفی تصوّر می‌رود که هدف از این اتاق، شاید از آن بصورت یک مقّر شاهی و یا اینکه به عنوان یک معبد استفاده می‌شد. در هر صورت بدون عنوان نمودن یک نظریهٔ قطعی، پیرامون ساختمان منقوش باباجان، می‌توان به این اشاره کرد که اتاق، یا یک تحفه گاه شاهی بوده و یا اینکه از آن در مراسم خاصی استفاده می‌کرده‌اند و آنچه که این نظریه را تقویت می‌کند پیدایش آجرهای منقوش است که به صورت پراکنده به دست آمده و به عنوان عنصر تزئینی می‌باشند که به احتمال زیاد در سطوح جانبی دیوارهای این به کار رفته‌اند. مشابهٔ نقوشی چهارگوش که در روی اکثر آجرهای منقوش باباجان طراحی شده‌اند می‌توان در سطوح جانبی ظروف منقوش سیلک B نیز مشاهده کرد.

۷-۵- نقاشیهای روی ظروف باباجان و مقایسهٔ آن با مارلیک:

ظروف نقاشی شده به شکل انسان است. از خاک رس زرد نخودی مثل بقیهٔ ظروف سفالین طبقهٔ III ساخته شده است، همراه با سطح صیقل داده شده نقاشی شده و اطراف بدن را نشان می‌دهد. روی سر انسان یک کلاه یا مو را نشان می‌دهد، روی پا احتمالاً چکمهٔ بنددار با پنجه‌های چمباتمه‌ای قرار دارند(تصویر شمارهٔ ۴۸). بدن به حالت چمباتمه[1] و پاها بیش از حد بزرگ و پهن می‌باشد، که مغایر با بازوهای نحیف می‌باشند. چشمها و گوشها بوسیلهٔ تکّه‌های

---

1 - Chombatmeh

ساخته شده با گل رس بکار رفته نمایان شده‌اند که نمونهٔ آن را در نقشهای مارلیک[1] دیده شده است. ضمناً در این نمونه بدن بیضی شکل است و کپل‌ها بیش از حدّ بزرگ و بازوها تناسب چاق بقیّهٔ بدن را دارد. به نظر می‌رسد که سعی زیادی در نشان دادن پوشش چهره شده است.

در نمونهٔ دیگر نقاشیهای روی ظروف تمثال انسانی با همان خصوصیات گفته شده مزبور دیده می‌شود که در حال حمل کوزه است، و زمان، جنگجویان، تندیسهایی به شکل خرس، نیز به چشم می‌خورند و احتمالاً این عقیده از مارلیک نشأت گرفته و در یک شکل سنتّی بوسیلهٔ کسانی که در حسنلو سکونت داشتند، به جنوب غربی رسیده است.

سفالها از خاک رس زرد رنگ و پورم خمره‌های خرد شدهٔ بزرگ ساخته شده‌اند. سطح زیرین پایینی زبر و ناصاف و سطح بیرونی لغزنده است. ظروف سفالین معمولاً به رنگ قرمز آجری هستند و نمونه‌های تیره رنگ نیز وجود دارند. ابعاد و اندازه‌ها نسبتاً استاندارد است. و نقشها به سه گونه تقسیم شده است. عمومی‌ترین آنها نقش‌هایی هستند، که در یک قاب نقاشی تقریباً گرد مرکزی به چهار مربع با موضوعات فرعی پر شده‌اند. در گروه دوّم بدنه به شکل صلیب که سطح ظرف را به نه چهار گوش مساوی تقسیم می‌کند، بکار می‌رود و هریک از آنها بوسیلهٔ یک مربع مستطیل بسته یا باز بوسیلهٔ یک سلسله از نقطه‌ها احاطه شده است. (تصویر شمارهٔ ۴۹) و در گروه سوّم قسمتهای وسیع ظروف نقاشی شده‌اند، و بوسیله گروههایی از مثلثهای سه گوش کوچک با مرزهای نقطه نشان داده شده پر شده‌اند. نمونه‌های ظروف گروه دوّم را در سیلک کاشان داریم. (تصویر شمارهٔ ۲۳) بنابراین با توجه به سفالهای بدست آمده و آثار معماری باباجان و همچنین تعداد آثار برتری که همراه اسب دفن شده بودند. (تصویر شمارهٔ ۵۰) متوجه خواهیم شد که مکانهای باستانی نوشیجان، باباجان، گودین، سیلک، و سایر مکانهای باستانی دارای مشابهت آثار هنری بوده‌اند که در نتیجه‌گیریها به اندازهٔ کافی بحث خواهد شد.

---

1 - Marlik

فصل هشتم :

- جدیدترین اطلاعات راجع به مادها در حفاریهای تپه هگمتانه
- جمع‌بندی ونتیجه‌گیری کلی
- پیشنهادات
- کتابنامه (فارسی و لاتین)
- جدولها
- فهرست تصاویر
- تصاویر

جدیدترین اطلاعات راجع به مادها در حفاریهای تپهٔ هگمتانه :

در مراحل آخر نگارش پایان‌نامه مطلّع شدیم که سازمان میراث فرهنگی کشور به سرپرستی دکتر محمد رحیم صَراف کار حفاری در تپه هگمتانه را در فصلی جدید شروع نموده است. نگارنده نیز با توجه به اهمّیت موضوع، برای کسب آخرین اطلاعات و اخبار به محَل اعزام شد، تا با عکس و اسلاید مطالب را منعکس نماید؛ که در این راستا با توجه به عدم اتمام امور حفاری و گزارش نهایی و اتمام کار موفق به این کار نشد. امّا آثار معماری بدست آمده، عبارت بودند از: ساختماهایی به صورت منظّم که اتاقهایی را بصورت هماهنگ دربر داشت. جهت ساختمانها شمال غربی و جنوب شرقی بوده است. معبری بزرگ و منظّم به طول $(25)^m$ و عرض $(3/5)^m$ بدست آمده و طول ساختمانها نیز به اندازهٔ معبر در ردیف آنها ساخته شده بود، و احتمال می‌رود که ساختمانهای دیگر در همین اندازه‌ها در ردیف آنها در زیر خاک وجود داشته باشد. قسمت غربی ساختمانها حصار شهر پیدا شده که به قطر $(7)^m$ بوده، و کنگره‌هایی نیز به فاصلهٔ تقریبی $(2)^m$ بالای حصار تعبیه شده بود. که عظمت حصار یاد شده و وجود کنگره‌ها ذهن ما را با گفته‌های مورخین قرن پنجم (ق.م) از جمله هرودوت [1] در رابطه با وصف او از شهر هگمتانه آشنا می‌نمایاند. در مجموعهٔ آثار ساختمانی درگاهها و طاقچه‌های هلالی دیده می‌شود که نگارنده معتقد است: ادامهٔ این سنت معماری در دوره‌های هخامنشی، ساسانی و حتی دورهٔ اسلامی به اوج شکوفایی خود می‌رسد.

خشتها تمامی بصورت تمام خشت هستند، و قسمت زیرین بناهای ساختمانی با آجر و روی آن با خشتها چیده شده بود. در صورتی که ما در نوشیجان نیم خشت مشاهده می‌نمائیم. خشتهای بدست آمده در تپهٔ هگمتانه به اندازه‌های متفاوت (۱۵×۴۵×۴۵) ، (۱۴×۴۵×۴۵)، (۱۳×۴۵×۴۵) بوده است که نشان از قالبهای متفاوت دارد.

نگارنده معتقد است: آثار ساختمانی و معماری در هگمتانه به صورت منظم و دقیق اسلوب

---

۱ - هرودوت، تاریخ هرودوت ، ترجمهٔ هادی هدایتی، چاپ اول، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۳۶، ص ۱۳.

شهرسازی و با طرح و برنامه‌ریزی قبلی ساخته شده است و از عهدهٔ افراد عادی خارج، و احتمال قریب به یقین یک مقّر حکومتی بوده است؛ و بعد از اینکه مجموعه آثـار مـاد در (نـوشیجان، گودین، باباجان) قبل از تشکیل دولت متحّد ماد (۷۲۸ ق . م) متروک می‌شود، و دولت آشور از قدرت افول می‌نماید، دولت ماد به مرکزیت هگمتانه پا به عرصهٔ ظهور می‌نماید.

جمع‌بندی کلی و نتیجه‌گیری

در فصلهای گذشته به بررسی تاریخ مادهای آریائی‌نژاد و ساکنین قبل از ورود مادها به ایران پرداخته‌ایم، و خلاصه به تحلیل آثار هنری دورهٔ ماد، موقعیت سیاسی ، جغرافیایی، و جنگهایی بین ماد و آشور و متحدان آن اشاره نموده و سه مکان مهم تاریخی نوشیجان و گودین و باباجان و آثار مکشوفهٔ آنها را مورد بررسی قرار داده‌ایم. در این فصل سعی داریم به جمع‌بندی مطالب گذشته و نتیجه‌گیری از آنها بپردازیم. با توجه به مطالب بعمل آمده آریاییها اقوامی مهاجر بوده‌اند که با توجه به موقعیت آب و هوایی و خشکسالی و عدم وجود چراگاههای مناسب مجبور به مهاجرت شدند.

سرپرسی سایکس معتقد است: [1] به محض اینکه خشکی باتلاقهای آرال - خزر و ذوب یخچالهای اورال و هند وکوش شروع شد و هوای سیبری رو به سردی نهاد، این اقوام به مهاجرت پرداختند؛ و دسته دسته به طرف روسیه ، مغرب و یا به طرف ایران حرکت کردند، بنابراین مهاجرت این اقوام از هزارهٔ سوم (ق . م) به صورت مداوم از شمال غرب و شمال شرق به داخل فلات ایران صورت گرفت.

گیرشمن تحت عنوان «ایران در هزارهٔ دوم ق. م» راه ورود آریاییها به ایران را چنین تشریح می‌کنند: [2] که در طی مهاجرت ظاهراً آنها به دو دسته تقسیم شدند ، یک دسته از آنان را شعبهٔ غربی می‌نامیم و ناحیه دریای سیاه را دور زدند و پس از عبور از بالکان و بسفر در داخل آسیای صغیر نفوذ کردند. دستهٔ دیگر که آن را شعبهٔ شرقی می‌نامیم (هند و ایرانی) به سمت مشرق دریایی خزر به حرکت درآمدند، .... و بخش دیگری از این دسته در طول چین خوردگی‌های «زاگرس مرکزی به حرکت درآمدند که ماد و پارس از این بخش می‌باشند.

چارلز رابینسون می‌گوید : [3] که این اقوام (آریایی) روزگاری مسکن مشترک داشتند. اما

---

۱ - سرپرسی سایکس ، تاریخ ایران، پیشین ، ص ۱۲۸.

۲ - رمن گیرشمن، ایران قبل ازاسلام ، پیشین ، ص ۴۳.

۳ - چارلز الگزاندر، رابینسون، تاریخ باستان ، پیشین، ص ۹۲.

این مسکن مشترک در اروپای شرقی بوده است، یا آسیای مرکزی، یا استپهای روسیه معلوم نیست. این اقوام پس از جدا شدن از یکدیگر بسیاری از عناصر خود از جمله زبان را حفظ کردند، ولی ماهیت نژادی را از دست دادند، جامعهٔ پدرسالاری داشتند و ..... .

مادها دسته و گروهی از اقوام آریایی بودند که در آخرین مرحله از مهاجرت اقوام آریایی وارد ایران شدند. در رابطه با راه ورود مادها به ایران بحثهای زیادی صورت پذیرفت، که عده‌ای از محققان راه ورود مادها به ایران را از طریق شمال شرقی ایران و عده‌ای نیز راه ورود مادها را دامنه‌های قفقاز و شمال غربی ایران به داخل خاک ایران ذکر کردند و نگارنده نیز با توجه به دلائل ذکر شده در فصلهای گذشته نظر دوم را مدنظر قرار داده است. و اکثر محققان بر این نکته اصرار می‌ورزند که آریائیان ایرانی برای اینکه در ایران امروزی پراکنده شوند دو راه اختیار کردند: یکی از راه شمال به مغرب یعنی دامنه‌های البرز و نواحی ماوراء قفقاز تا دامنه‌های کوه الوند؛ دیگری از راه شمال شرقی یعنی میان شکافهای کوه البرز برای رسیدن به مرکز ایران. (۱)

نگارنده نیز با توجه به ذیل مزبور معتقد است که مادها از شمال غربی ایران و دامنه‌های قفقاز وارد فلات ایران شدند:

۱- اکثر مورخین معتقدند که دامنه‌های جنوب قفقاز و آذربایجان محل نفوذ مادها و آخرین دسته‌های اقوام آریایی به شمال غربی و غرب ایران است.

۲- نکتهٔ مهم اینکه در مهاجرت چند دلیل عمده وجود دارد که یک قوم از یک ناحیه به ناحیهٔ دیگر و از محلی به محل دیگر کوچ می‌کنند. یا اینکه مورد تجاوز قرار می‌گیرند، یا اینکه تعداد جماعت در یک محل انبوه می‌شود و یا به علت خشکسالی و شدت سرما کسب معیشت مشکل می‌گردد و ناچار مهاجرت صورت می‌گیرد. با توجه به عوامل یاد شده اگر قوم ماد غیر از مسیر یاد شده وارد ایران می‌شدند، چه لزومی داشت که پایه‌های حکومت در آن قسمت تشکیل

---

۱ - سعید نفیسی ، تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ص ۲.
ایضاً ، مرتضی راوندی ، تاریخ اجتماعی ایران ، پیشین، ص ۱۴۳.
ایضاً ، بهرام فره‌وشی ، ایرانویج ، پیشین ، ص ۲۵،
ایضاً ، سرپرسی سایکس، تاریخ ایران، پیشین، ص ۱۲۸.

نشود؟ با توجه به اینکه تعدد درگیریها میان اقوام بومی و تازه واردها در قسمت شمال شرقی ایران بسیار کم و نادر بوده است.

۳- دلیل سوم اینکه با توجه به اهداف مهاجرت در دنیای باستان لزومی نداشت، که مادها اگر از طریق شمال شرقی وارد ایران می‌شدند بدون ایجاد وقفه اینهمه مسیر و دامنه‌های صعب‌العبور البرز را دور بزنند و در آن نقطه سکونت کنند. زیرا شمال شرقی ایران هم محل امن برای آنها بوده و هم از طبیعت و آب و هوای خوبی برخوردار بوده است.

۴- چهارمین دلیل اینکه چرا کلیهٔ آثار دوران ماد و منصوب به آنها را در غرب ایران پیدا می‌کنیم؟ و وجود دو دورهٔ مشخص معماری (صخره‌ای و ایجاد بنا روی زمین) مادها را در غرب ایران مشاهده می‌کنیم.

۵- و آخرین دلیلی که در ذهن نگارنده خطور می‌کند اینکه تمامی درگیریهای ماد با همسایگان و دشمنان آنها بخصوص دولت آشور، اورارتو، سکاها، مانائیها و ... در غرب ایران و دامنه‌های زاگرس بوده است، و کتیبه‌ها ، سالنامه‌ها، مورخین، و متون نیز ازقوم ماد در قسمت شمال غرب و غرب ایران یاد می‌کند. در میان قبیله‌های ماد نیز حتی یک قبیله در قسمت شرق وجود نداشت. خلاصه اینکه هیچ دلیل واضح و روشنی وجود ندارد که ما ورود آخرین دسته‌های آریائی (ماد) را از طرف شرق و شمال شرقی بدانیم.

مادها بعد از اینکه وارد ایران شدند و بصورت کامل استقرار یافتند با بومیان درآمیختند. آنها دارای فرهنگ و تمدن پیشرفته‌ای بودند و در ساخت آلات و ابزار نظامی، سواره‌نظام مهارت خاصی داشتند؛ و آنها را به بومیان آموختند.

چارلز رابینسون می‌گوید: «مادها جامعهٔ پدرسالاری داشتند، اسب و گاری داشتند و این خود سرانجام بصورت ارابهٔ جنگی درآمد ... »[1]

قبل از تشکیل دولت متحد ماد آنها از قبائل متفاوتی تشکیل شده بودند، و از همان ابتدا برای دولت آشور مایه دغدغه بودند. در کتیبه‌های آشور از آنها بعنوان مادهای دوردست، مادهای

---

۱ - چارلز الگزاندر رابینسون، تاریخ باستان، پیشین، ص ۹۲.

بزرگ، و مادهایی که در حوالی کوه بیکنی هستند و ... یاد می‌شود.

پادشاهان ماد بصورت رسمی حدود یکصدو پنجاه سال توسط دیوکس، فرااورتس، کیاکسار، آستیاکس، حکومت کردند. در این رابطه عده‌ای نیز تعداد شاهان ماد را بیش ازاین ذکر کردند، که شاید علتش این بوده که آنها سران ایالتها را نیز جزء پادشاهان به حساب آوردند. با توجه به بحثهای فصل دوم تعداد آنها چهار نفر بوده است.

نگارنده معتقد است : که هرودوت اسامی شاهان ماد را از موقع رسیدن به سلطنت ذکر کرد[1]، ولی کتزیاس و دیگران اسامی امرای ماد را هم قبل از تأسیس دولت بزرگ ماد در فهرست خود گنجانیده بودند. زیرا خود هرودوت نیز می‌گوید که قبل از انتخاب دیوکس به سلطنت هر شهر زندگی جداگانه و حکومت ملی داشت و سند رسمی ما کتیبهٔ بیستون است که داریوش اول در ستون دوم بند پنجم کتیبهٔ بیستون اسم «فرااورتس را، فرورتیش و کیاکسار را هوخشتره » ذکر کرده است.

مادها بعد از اینکه حکومت واحدی را تشکیل دادند شهر هگمتانه به پایتختی برگزیدند و همدان به عنوان پایتخت شاهی و محل تصمیم‌گیریهای دولت ماد درآمد. گرچه در رابطه با موقعیت جغرافیایی هگمتانه اختلاف نظر وجود دارد ولی نگارنده معتقد است : که عللی گوناگون وجود دارد که باعث این اختلافات شده است؛ اولین نکته‌ای که در رابطه با یک حکومت و دولت و یا یک امپراطوری در دوران پیش از تاریخ، یا دوران تاریخی بایستی مورد توجه قرار گیرد؛ موجودیت آن، زمان، مکان، تاریخ، آثار موجود مربوط به آن، موقعیت جغرافیایی می‌باشد که مسیر رسیدن به هدف را مشخص می‌سازد. موضوع علم تاریخ، باستان شناسی، علوم، فلسفه، و .... را بایستی در زوایای مختلف مربوط به هر کدام مورد بررسی قرار داد. موضوع فلسفه علت و معلوم است و موضوع تاریخ علم به آثار و احوال گذشته به آن به صورت منقول و غیرمنقول و گزارشات صحیح و ناصحیح است؛ که باستانشناسی نیز با توجه به آثار و قرائن موجود به کمک آن می‌شتابد. در رابطه با دولت ماد دو نکتهٔ اساسی را بایستی مورد توجه قرار داد. ۱-گفته‌های

---

۱ - هرودوت ، تاریخ هرودوت ، پیشین، ص ۱۸۹-۱۸۸.

مورخین و سالنامه‌ها، کتیبه‌ها، و متون تاریخی. ۲- آثار و یافته‌های باستانشناسی که اگر بصورت کامل تجزیه و تحلیل شوند بهترین دلیل و گواه در رابطه با این نقطهٔ کوری است که سالها بصورت نامشخص باقی مانده است. در رابطه با این نکته اکثر قریب به اتفاق مورخین و متون تاریخی اعتقاد دارند که همدان (امدانه، هگمتانه، هنگمتانه و ...) پایتخت مادها بوده است. هرودوت نیز بعنوان پدر علم تاریخ و زندگی معاصر در قرن پنجم (قبل از میلاد) به این نکته اعزام دارد؛ و در وصف شهر همدان بعنوان محل اجتماع سران قبایل ماد و ساخت کاخ شاهی مطالبی به تفصیل بیان داشت. [۱] از طرف دیگر در جغرافیای تاریخی مادها نیز آمده است : که ابتدا همدان تحت انتظام درآمد، لیکن این مرکز بزودی قلمرو خود را در چهار جانب بسط داد و ...[۲]

نگارنده معتقد است نکته‌ای که بایستی مدنظر قرار گیرد، اینکه درگیریها و جنگهایی که بین ماد و همسایگان در تمام مدت حکومتشان وجود داشته است، و باعث لشگرکشیها و استقرار نیروها به طور نسبی در یک محل به صورت استقرار فصلی برای مقابله با دولتهای همجوار صورت گرفت، باعث شد که آقای دیاکونف و سایرین پایتخت مادها را به محل دیگری نسبت دهند. بعنوان نمونه در کتیبه‌ها آنچه از اقوام ماد راجع به سدهٔ نهم (قبل از میلاد) یاد شده مربوط به زمانی است که در حدود سهند و تبریز سکونت داشتند و اغلب با نام «مانائی» «پارسوا» همراه است. اما در کتیبه‌های سدهٔ هشتم و هفتم قبل ازمیلاد نام اکباتان به میان آمده است. مادها از لحاظ عده و جماعت از دیگر اقوام بیشتر بودند. و نیمهٔ دوم سدهٔ هفتم (قبل از میلاد) در اکباتان دیاکو را به سلطنت برگزیدند و از آن زمان است که شهر نامبرده به «هگمتان» به معنی محل اجتماع ماد نامیده شده است. [۳] و آخرین نکته این که حفاریهای اخیر تپه هگمتانه مقداری از این پردهٔ ابهامات را روشن نموده است.

---

۱ - هرودوت، تاریخ هرودوت ، پیشین، ص ۱۸۵.
۲ - جلیل ضیاءپور، مادها و نخستین بنیانگذاری پادشاهی فلات ایران ، پیشین ، ص ۷۴.
۳ - موسی جوان، تاریخ اجتماعی ایران باستان، پیشین، ص ۲۳۱-۱۲۸.

مادها در طول مدت حکومتشان جنگهای فراوان و بدون وقفه با همسایگان بـخصوص دولت متجاوز آشور بعمل آوردند. هدف آشوریان از ایجاد جنگها بیشتر جنبهٔ دستبرد داشت، و بیشتر گرفتن اسیر و غارت دامها را شامل می‌شده است؛ در عین حال تا اندازه‌ای بدین منظور بوده که سرزمین منظور مادها را کاملاً تحت اطاعت درآورند، تا وصول خراج از آن مقدور گردد. بطور کلی جنگهای ماد و آشور دو دوره را شامل می‌شده است:

۱- دوره‌ای که ماد هنوز برای مبارزه با دشمن خطرناکی چون آشور متحد آماده نـبوده و پادشاهی نظامی آشور سرزمین مادها را هدف چپاول و غارت قرار می‌داده است.

۲- دورهٔ دوم که اوج قدرت دولت ماد و اتحاد با بابل و انقراض دولت آشور و محو شدن از صحنه رقابت بوده است.

در این میان نکتهٔ جالب توجه اینکه جنگهای ماد و آشور در چند جبهه گاهی باعث می‌شد تا دولتهای همجوار با آنها وارد جنگ شوند و گاه نیز با آنها عقد اتحاد بسته و در مقابل یکدیگر جبهه‌گیری نمایند و گاهی نیز جنگهای اورارتو با آشور بعنوان حایل برای دولت مـاد بـود، و از طرفی دیگر اتحاد آشور با سکاها نیز سدّی مقابل ماد بحساب می‌آمد. و خلاصه اینکه در سال (۶۱۲ ق . م) بر اثر اتحاد ماد و بابل لشگریان «نبوپلسر» و کیاکسار به سوی نینوا حرکت کرده و شهر را تسخیر و آشور را از صحنهٔ روزگار محو نمودند.

وجود جنگهای دائمی دولتهای همجوار ماد با یکدیگر (اورارتور، سکاها، آشور، مانائیها و ...) و وجود ساکنین سرزمین ماد در هزاره‌های سوم، دوم، اول (ق . م) ، (گوتی‌ها، کاسی‌ها، لولوبیها، هیتی‌ها و ...) که آنها نیز دارای تمدنی درخشان بوده‌اند، باعث بوجود آمدن اختلاط هنری ماد با همسایگان شده است و گاهاً باعث عدم تشخیص بصورت دقیق و انتساب آنها شده است. وجود جنگهای دائمی و عقد اتحاد بین آنها و اسارت هنرمندان و استفاده از آنها نیز از مهمترین عوامل موضوع فوق می‌باشد؛ به عنوان مثال اوج پیشرفت تمدن مانائی در آغاز قرن نهم قبل از میلاد بوده است و در پایان قرن نهم و ششم قبل از میلاد به انتهای توانایی خود رسیده و دولت ماد مانا را دست نشاندهٔ خود نمود. پس در قرن هفتم (ق . م) سکاها سرزمین مانا را گرفته و با مادها در

افتادند، و هنگامی که مادها نیرومندتر شدند سرزمین مانائیها را جزء شاهنشاهی خود ضمیمه نمودند. و هنگامی که مادها آنها را جزء قلمرو خود ذکر کردند این هنرمندان در تمدن ماد مؤثر افتادند، بنابراین عوامل فوق باعث اختلاط هنری مادها شده است.

از لحاظ اوضاع اجتماعی مادها باید گفته شود که آنها از اختلاف طبقاتی سود می‌بردند. در حفاریهای تپه سیلک در کاشان قسمت قبرستان B که دربرگیرنده فرهنگ ماد می‌باشد؛ با توجه به اشیای یافت شده از داخل قبرستان و با در نظر گرفتن قبرهای ثروتمندان و گورهای معمولی که محتوی اشیاء کم ارزش و ظروف ساده هستند این مهم روشن می‌شود. اوستا نیز از تقسیم جامعه به گروههای صنفی و حرفه‌ای سخن می‌گوید و از سه صنف کاهنان ، خادمان آتش، ارابه‌سواران و کشاورزان سخن می‌گوید. نظام اجتماعی مادها بر اساس پدرسالاری یا شهریاران کوچک اداره می‌شد، اقتصاد در محله کشاورزی و گله‌داری بود. کتیبهٔ داریوش اول در بیستون نشان می‌دهد که ترکیب جامعهٔ ماد مشابهت بسیار با ترکیب جامعهٔ فارس داشت و احتمال می‌رود که ساختمان اجتماعی پارس نیز تحت نفوذ شدید نظامهای مادی بوده است.

تشکیلات حکومتی آنها بصورت ملوک‌الطوایفی و پراکنده شاهی بوده است و وجود قبیله‌های ماد که در فصلهای گذشته به آن اشاره شد دال بر این مدعاست. هر یک از طوایف ماد زندگی معیشتی مستقلی داشتند؛ بنابراین سیستم حکومت در خانوادهٔ مادها موروثی بود. مغ‌ها نیز که جزء طبقهٔ روحانیون بودند صاحب اعتبار و نفوذ در سیستم حکومتی مادها بوده‌اند.

یکی از مشکلات کلی در مطالعهٔ فرهنگ ماد مسئله خط و نگارش می‌باشد بی‌شک در هزارهٔ اول (ق . م) مادها دارای خط و کتابتی بودند، نگارنده معتقد است یکی از علتهای عدم پیدایش خط ماد محو شدن آنها توسط دشمنان بوده است. بطوری که در نوشته‌های داریوش در بیستون آمده، ایشان متذکر شده که آیندگان نوشته‌های آن را محو و خراب نکنند و برای کسانی که در حفظ و نگهداری آنها بکوشند از اهورا مزدا بزرگی خواسته است، و برای آنهایی که برای خرابی آن دست یازند نفرین کرده است. این تذکر داریوش مسلم است که مسبوق به سابقه‌ای است ، و آن اینکه چون آثار مادها را دشمنانشان بخصوص آشور در تاخت و تازهایشان خراب

کرده بودند این است که داریوش از آیندگان می‌خواهد که به چنین کار ناشایست دست نزنند. و شاید یکی از عللی که تاکنون از دوران ماد به سنگ نوشته‌ای دست نیافته‌ایم احتمالاً عامل مزبور باشد، و اگر آثار پیکرهٔ سنگی سر پل ذهاب را درنظر بگیریم دال بر این مدعاست که نشان دهندهٔ تخریب و محو صورت پیکره می‌باشد. دلیل دیگر اینکه در آن زمان به علت اینکه کسانی که به خط و کتابت آشنایی داشتند، معدود بودند و شاید به عللی (سیاسی، جنگهای دائمی، تغییرات حکومتی و ....) به دربار دسترسی نداشته بودند و جامعهٔ فرهنگی ماد آنقدر پیشرفت نکرده بود که بتواند نیاز جامعه را مرتفع سازد؛ و سپس می‌بینیم که در دورهٔ هخامنشی به علت بسط امپراطوری، حاکمیت مطلق، پیشرفتهای جانبی، .... مشکل خط مرتفع می‌شود. بنابراین می‌توان گفت که اوضاع و احوال برای رشد و ترقی ادبیات مساعد نبوده و به احتمال زیاد نوع کتابت واحدی در دبیرخانه‌ها هنوز تدوین نشده بود. و در هر یک از طوائف خطها و زبانهای محلی حکمفرما بود. و در خاتمه اینکه شاید احتمالاً کتیبه‌های بیستون (تصویر شماره ۵) شباهتی با خطوط مادی داشته است که با ادامهٔ حفریات و کاوشهای باستانشناسی بالاخص در محدوده‌های منتسب به ماد این مهم روشن شود. چارلز الکزاندر رابیسنون می‌گوید: [۱] «سنگ نوشته بیستون که به سه زبان ایلامی، بابلی، فارسی باستان کنده شده است؛ و هنگامی که علائم بعضی از اسمهای خاص در فارسی باستان معلوم شد، ثابت گردید که فارسی باستان شبیه اوستا است. و با کمک متون اوستا ترجمهٔ خطوط دیگر سنگ‌نوشته بیستون مشخص شد». بنابراین اگر چنین باشد می‌توانیم بگوئیم خط مادی نیز شبیه پارسی باستان بوده و اکثر محققین نیز به این نکته اذعان دارند.

در مورد اعتقاد و باورهای مذهبی مادها باید گفته شود که کاوشهای باستانشناسی نوشیجان کاملاً نشان می‌دهد که مادها پس از درگیریهای زیادی که با اقوام مختلف همزمان خویش به ویژه آشوریان داشته‌اند، پیش از استقلال کامل و تشکیل حکومت واحد به تدریج با مذهب زرتشت آشنایی پیدا کرده بودند، ولی هرگز آن دین را به صورت رسمی ابلاغ نکرده بودند.

---

۱ - چارلز الکزاندر رابینسون، تاریخ باستان، پیشین، ص ۴۰.

کاوشهای نوشیجان مؤید این مطلب است که نیایشگران در مکانی مخفی در آتشگاه مراسم اعتقادی خود را بجا می‌آورند، اما پس از اینکه قدرت را در دست گرفتند و آشور را شکست دادند به هر صورت دین زرتشت را پذیرفته‌اند و جالب است ، که از جمله طوایفی که در بین مادها برشمرده شده‌اند مغ‌ها هستند. بنابراین می‌توان گفت که دو دورهٔ متمایز در دین مادها دیده می‌شود.

۱- دوره‌ای که مادها دین رسمی نداشتند و به علت مسائل و مشکلات یاد شده به هر دینی که موقعیت و ثبات سیاسی آنها را حفظ می‌کرد روی می‌آوردند. (بت پرستی، میترا، مهر، اهورامزدا و ...) .

۲- دوره‌ای که بعد از ثبات سیاسی و استقلال کامل و تشکیل حکومت واحد دین زرتشت را بصورت دین رسمی پذیرفتند.

در رابطه با آثار مکشوفهٔ نوشیجان ، گودین، باباجان باید گفته شود که در مکانهای مزبور آثار معماری و اشیاء هنری منصوب به ماد یافت شده است و هر سه مکان مربوط به قبل از تشکیل حکومت واحد مادها بوده است.

بطور کلی می‌توان گفت که ساختمانهای ماد در نوشیجان بر روی صخرهٔ طبیعی بنا نهاده شده است. بنا یک بنای مذهبی است نه مسکونی که آقای استروناخ به آن معتقد است؛ معماری نوشیجان نیز شاخص یک دوره و زمان (ماد) است و چون آنرا توسعه داده‌اند بعضیها برای آن اختلاف زمانی قائل شده‌اند و گفتند که دورهٔ سوم آن مربوط به «پارت» می‌باشد. و مردمی که از نوشیجان گرد آمدند برای هدف مشخصی بود، و چون مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفتند و آنجا مکانی بود که میدان و دیدی وسیع در مقابل دشمن داشت. وجود مخفیگاه گنجینهٔ نوشیجان نیز مؤید این مطلب است. به هر حال باید گفت که این روش تدفین و پنهانسازی در واقع یک روش سریع بوده است که ناشی از حمله و ویرانی ، غارت و ... . بوده و چنین نهانگاهی برای دفن گنجینه صورت گرفته است. وجود سر تیرهای برنزی جهت دفاع، دکمه‌ها و قرصهای آذینی و سرروحهای پلید، جهت انجام امور مذهبی بوده است.

وجود تالارهای ستوندار گودین و پایه ستونهای آن نشانگر اوج عظمت هنر معماری ماد می‌باشد، که ادامهٔ سنت هنر معماری آنها را هخامنشیان ، ساسانیان، پارتها و حتی در دورهٔ اسلامی به ارث می‌برند. و آخرین نکته اینکه سرانجام مادها با کوله‌باری از اندوخته‌های هنری تجربیات خویش را به دست دیگر طایفهٔ آریائی‌نژاد پارس می‌سپارند که تمدن عظیم هخامنشی از تمدن امپراطوری ماد سرچشمه می‌گیرد، و به قول محققین حکومت ماد منقرض نشد، بلکه ادامهٔ حکومت را بعنوان یک امانت به هخامنشیان می‌سپارند؛ به طوریکه در جنگهای یونان و روم با هخامنشیان پارسیان را به نام مادها یاد می‌کنند.

پیشنهادات :

با توجه به اینکه کشور ایران دارای موقعیت مهم جغرافیایی و اقلیمی می‌باشد، و مهد تمدن کهن باستانی است، تمدنهایی را از دوران پیش از تاریخ تا دوران اسلامی در خود بوجود آورده است. تمدنهای بزرگ پیش از تاریخ در شمال، شمال غرب، غرب کشور؛ تمدن بزرگ بین‌النهرین در خوزستان، تمدن عظیم هخامنشی در جنوب، تمدن درخشان دوره اسلامی در مرکز، ... . نمونه‌هایی از این تمدن کهن می‌باشد. بنابراین ما با نوعی تعدد آثار هنری و ابنیه‌های باستانی در دنیا روبرو هستیم، و با توجه ثبت تپه‌های باستانی حفاری نشده، دارای یک رکورد در جهان می‌باشیم. و مهم‌تر از همه اینکه در تمامی دوره‌های موجود (هزاره‌های قبل از میلاد تا دوره‌های متأخر) در جای‌جای میهن اسلامی ما آثاری منتسب به این دوران (بیش از تاریخ، دوران تاریخی، دوران اسلامی) وجود دارد. بنابراین با توجه به وسعت آثار موجود پیشنهاد می‌شود:

۱- به وزارت فرهنگ و آموزش عالی جهت گسترش رشتهٔ باستانشناسی در دانشگاههای کشور بخصوص استانهایی که منطقهٔ وسیعی از این آثار و ابنیهٔ باستانی را در خود جای داده‌اند. همچنین گسترش گرایشهای متناسب تحصیلی باعث تخصص‌های مورد نیاز مراکز علمی و تسریع در شناخت آثار و ابنیه‌های باستانی در دوره‌های مختلف تاریخی می‌شود.

۲- به سازمان میراث فرهنگی پیشنهاد می‌شود که عملیات حفاری در تپه‌های باستانی به صورت مداوم و پی‌گیر باشد، و نتیجهٔ کاوشها و حفاریها به صورت منظّم به عنوان اهداف امور پژوهش در اختیار مراکز آموزش کشور قرار گیرد.

۳- به سازمان ایران گردی و جهانگردی توصیه می‌شود که اقدامات لازم را جهت جذب توریست با توجه به حجم آثار بسیار غنی فراهم آورده، و هویت فرهنگی و تمّدن چند هزار سالهٔ ما را به دنیا بشناساند؛ و از طرفی دیگر میلیون‌ها دلار ارز وارد کشور گردد، چنانکه کشورهای ترکیه، مصر یکی از عمده‌ترین درآمدهای ارزی آنها از همین راه بدست می‌آید.

۴- به وزارت آموزش و پرورش پیشنهاد می‌شود جهت تخصصی نمودن کادر آموزش خود در دبیرستانها در درسهای تاریخ تمّدن هر ساله تعدادی از دانشجویان باستانشناسی دورهٔ کارشناسی را به عنوان کادر آموزشی جذب نماید.

کتابنامهٔ فارسی و لاتین

۱- آذری دمیرچی، علاءالدین، مقدمه‌ای بر ساختار اجتماعی و فرهنگی ایران باستان، انتشارات مرآتی، تهران، ۱۳۷۲.

۲- آذرنوش.م، دومین فصل کاوشی در منطقهٔ سنگ شیر همدان، مجلهٔ گزارشهای چهارمین مجمع سالانهٔ کاوشها و پژوهشهای باستانشناسی در ایران، ص ۲۹ ، ۱۳۵۴.

۳- آبادانی فرهاد، دین مادها، انتشارات تاریخ و فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۸.

۴- آبادانی فرهاد، تمدن مادها، مجلهٔ هوخت، شمارهٔ ۹، دورهٔ ۳۰، صص ۷ و ۱۲ و ۱۶ ، ۱۳۵۸.

۵- احمدبن محمد اسحاق همدانی. ابوبکر (ابن فقیه)، ترجمهٔ مختصر البلدان بخش مربوط به ایران، ج مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۷۰.

۶- الگزاندر، رابینسون. چارلز، تاریخ باستان، علاءالدین دولتشاهی، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۰.

۷- اوانس.ا.ج، تاریخ هرودوت، وحید مازندرانی، بی‌نا، تهران، ۱۳۴۲.

۸- براون،برتن، آذربایجان در گذشته و حال، عفورآلبا، سالنامه دنیا، ثره، صص ۲۴۳-۱۵۰، ۱۳۴۲.

۹- بهنام، عیسی (پرویز) برای شناختن آثار باستانی ایران، نامهٔ راه، شر ۴، ص ۱۷ و ۷۵ و ۷۷، ۱۳۴۴.

۱۰- بهنام. عیس (پرویز) آریاییهای حقیقی، نامهٔ راه (راه نو)، شر ۴، ص ۹-۲۰، ۱۳۴۴.

۱۱- بازرگان . احمد، تحقیقات علمی فرانسویان در زمینهٔ گذشتهٔ امپراطو ی ایران، بررسیهای تاریخی، دورهٔ اول، ش ۴، صص ۱۲۹-۱۳۶، ۱۳۴۶.

۱۲- بهنام. عیسی، «حسنلو» هنر و مردم، ش ۱۲۲، ص ۲-۴، ۱۳۵۱.

۱۳- بهنام. عیسی، همکاری هنرسکائی با هنر دورانهای مختلف شاهنشاهی ایران، هنر و

مردم، شر ۵۹، دورهٔ جدید، ص ۲-۶ ۱۳۵۱.

۱۴- بهنام. عیسی، برترهای لرستان و ارتباط احتمالی آن با مذهب مهر در دوران مادها، هنر و مردم، شر ۱۲۷، دورهٔ جدید، ص ۲-۷، ۱۳۵۲.

۱۵- بیانی. ملکزاده، تاریخ سکه، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ، ۱۳۳۹.

۱۶- بنیان. یوسف، تاریخ ایران باستان به روایت ابـن عـبری، دانشـنامه، ش ۱، صـص ۱۶۷-۲۲۷، ۱۳۴۵.

۱۷- برزین. پرویز، تمدن و فرهنگ اقوام کاسی، هنر و مردم، ش ۷۷ و ۷۸، دورهٔ جـدید، صص ۴۶-۵۱، ۱۳۴۷.

۱۸- پیرنیا. حسن (مشیرالدوله)، ایران باستان، جلد اوّل، چاپ چهارم، انـتشارات دنـیای کتاب، تهران، ۱۳۶۹.

۱۹- پوپ. آ، معماری ایران، غلامحسین صدری افشاری، چاپ دوّم، انتشارات فرهنگان (انزلی)، تهران، ۱۳۷۰.

۲۰- تفضلی، عباسعلی، بررسی نقوش ظـروف فـلزی ایـران قـبل از اسـلام، مـقالات و بررسیها، ش ۳۶ و ۳۵، صص ۶۵-۹۲، ۱۳۶۰.

۲۱- تقی‌زاده . سیدحسن، اطلاعاتی دربارهٔ دولت ماد، مـقالات تـقی‌زاده، ش ۵، صـص ۱۴۵-۱۴۸ ، ۱۳۵۵.

۲۲- تقی‌زاده، سیدحسن، مجموعهٔ کتیبه‌های ایرانی، مقالات تقی‌زاده، یادنامهٔ پنجمین کنگرهٔ ۱، صص ۲۴-۳۰، ۱۳۵۴.

۲۳- جوان. موسی، تاریخ اجتماعی ایران باستان، جلد اوّل، بی‌نا، تهران، ۱۳۴۰.

جاکسن. الف. و.ر، ایران در گذشته و حال، م. امیری و ف. ، چاپ دوم، بی‌نا، تهران، ۱۳۵۷.

۲۴- جاف. حسن، بازماندگان ماد، بررسیهای تاریخی، ش ۲، دورهٔ ۱۱، صـص ۳۹-۵۵، ۱۳۴۵.

۲۵- چایلد. گوردن، درآمدی کوتاه بر باستانشناسی، هایده معیری، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸.

۲۶- چارلز. مارتین، پلاک عاج از زیویه، کندوکاو، ش ۳، صص ۵۱-۵۴، ۱۳۵۶.

۲۷- حالت، ابوالقاسم، ماندانا نخستین مادر نامدار ایران، انجمن آثار ملّی، ش ۲، صص ۵۸-۷۲، ۱۳۵۵.

۲۸- دیوان. ر، دروازهٔ قرن نهم ق.م در حسنلو، گزارشهای سومین مجمع کاوشها و پژوهشهای باستانشناسی در ایران، ص ۱۷۹، ۱۳۵۳.

۲۹- دیاکونف.ا.م، تاریخ ماد، کریم کشاورز، چاپ سوم، انتشارات علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۷۱.

۳۰- دهخدا. علی‌اکبر، لغت نامهٔ دهخدا، جلد (م)، انتشارات علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۷۱.

۳۱- دیباج. اسمعیل، سه سنگ نبشته به خط اورارتویسی از آذربایجان، بررسیهای تاریخی، ش ۳، دورهٔ ۱، صص ۵۳-۶۶، ۱۳۴۵.

۳۲- دمرگان . ژاک، مطالعات جغرافیایی غرب ایران، جلد دوم، کاظم دیلمی، انتشارات چهر، تبریز، ۱۳۳۹.

۳۳- دیبا. پوران، جام حسنلو، بررسیهای تاریخی، ش ۴، دورهٔ ۱۳، صص ۱۸۷-۲۳۲، ۱۳۵۷.

۳۴- رضی هاشم، گاه شماری و جشن‌های ایران باستان، انتشارات فروهر، تهران، ۱۳۵۰.

۳۵- ریچارد. ن . فرای، عصر زرین فرهنگ ایران، مسعود رجب نیا، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۵۸.

۳۶- راوندی . مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران، جلد اول، چاپ سوم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۴.

۳۷- راد. محمود، شرح و نتیجهٔ کاوشهای علمی حسنلو (سلدوز)، گزارشهای باستان

شناسی ش ۱، صص ۱۳۰-۱، ۱۳۴۷.

۳۸- راد. محمود، حفاری در حسنلو (سلدوز)، مجلهٔ بـغستان ش یک، دورهٔ یک، صـص ۳۸-۳۹، ۱۳۴۷.

۳۹- زرین کوب. عبدالحسـین،تـاریخ مـردمایران قـبل از اسـلام، جـلد یک، انـتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۱.

۴۰- زرین قلم علی، همدان یادگار قرون و اعصار، مجلهٔ تلاش، ش ۷۰، صص ۵۲-۵۴، ۱۳۵۶.

۴۱- زانکـو- ل. و. اشـانین و و.م، مسـائل نـژادی اقـوام آسـیای مـیانه در پـرتو مـدارک انسانشناسی، تاشکند، ۱۹۵۳.

۴۲- سایکس. سرپرسی، تاریخ ایران، جلد اول، سیدمحمود فخر داعی گیلانی، چاپ دوّم، کتابفروشی زواره، تهران ۱۳۵۵.

۴۳- شاملو. غـلامعلی، طـرح مسـائل بـاستانشناسی ایـران ازنـظر انسـاشناسی، مـجلهٔ پژوهشهای باستانشناسی، ش یک، دورهٔ ۳، صص ۶-۱۱، ۱۳۵۴.

۴۴- شاملو، غلامعلی، مسائل باستانشناسی ایران از دیدگاه انسانشناسی، هنر و مردم، ش ۱۸۹، صص ۲۱-۲۴، ۱۳۵۷.

۴۵- شمایرا. ادوارد، الواح بابل، ترجمهٔ علی‌اصغر حکمت، انـتشارات ابـن سـینا، تـهران، ۱۳۴۱.

۴۶- شهبازی . شاپور، ماد و هخامنشی، مجلهٔ دانشگـاه آزاد ایـران، ش یک ن، صـص ۱-۱۰.

۴۷- صالحیان. بدر، «زیوی» هنر و مردم، ش ۱۵۹، دورهٔ جدید صص ۴۷-۴۸، ۱۳۴۹.

۴۸- ضیاپور، جلیل، مادها و نخستین بنیانگذاری شاهنشاهی در غرب ایران، انـتشارات انجمن آثار ملی، تهران، بی‌تا.

۴۹- فره وشی، بهرام، ایرانویج، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۸.

۵۰- کیانی. محمدیوسف، شهرهای ایران، جلد دوم، انتشارات جهاد دانشگاهی، تـهران، ۱۳۶۶

۵۱- کیانی، محمدیوسف، شهرهای ایران، جلد سوّم، انتشارات جهاد دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۸.

۵۲- کیانی. محمدیوسف، شهرهای ایران، جلد چهارم، انتشارات جهاد دانشگاهی، تهران، ۱۳/۶۹.

۵۳- کریستین. آرتور، «کیانیان» ذبیح الله صفا، چاپ پنجم، انتشارات علمی فـرهنگی، تهران، ۱۳۶۸.

۵۴- کلایس ولفرام، «معماری اورارتو» ترجمهٔ غلامعلی همایون، بررسیهای تاریخی، ش ۴، صص ۲۸۹-۳۱۲، ۱۳۴۸.

۵۵- کلایس ولفرام، «حفریات سال ۱۹۷۰ در قلعهٔ اورارتوی بسـطام» تـرجـمهٔ سـروش حبیبی، گزارشهای باستانشناسی در ایران، صص ۳-۸۰، ۱۳۵۴.

۵۶- کریمی. بهمن، «لرستان پشتکوه و آثار تاریخی آن» بررسیهای تاریخی، دورهٔ دورهٔ ۳، صص ۵۳-۵۵، ۱۳۴۸.

۵۷- کوروس . علامرضا، هنر ایران باستان از دیدگاه علوم امروزی، یادنامهٔ پنجمین کنگره یک، صص ۶۲-۶۶ ۱۳۵۱.

۵۸- کلرگاف، مید، «لرستان در نـیمهٔ هـزارهٔ اوّل از مـیلاد» تـرجـمهٔ فـرخـنده اعـتصام، بررسیهای تاریخی ش ۴، دورهٔ ۱۲، صص ۱۳-۴۸، ۱۳۵۶.

۵۹- کالیکیان. ویلیام، «مادها و پارسها»، ترجمهٔ اسعد بختیار، انتشارات شورای مـرکزی جشن شاهنشاهی، تهران، ۱۳۵۰.

۶۰- کیکورگیس. آقاسی، «ایران کهن» انتشارات پدیده شاه آباد، تهران، ۱۳۶۸.

۶۱- گیرشمی. رمن، «هنر ایران»، جلد یک، عیسی بهنام، چاپ دوّم، عـلمی فـرهنگی، تهران، ۱۳۷۱.

۶۲- گیرشمن، رمن، ایران از آغاز تا اسلام» محمد معین، چاپ هفتم، انتشارات علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸.

۶۳- گیرشمن . رمن، «ایران پیش از تاریخ» مجلهٔ مهر، ش ۶ صص ۵۴۳-۵۴۸، ۱۳۶۸.

۶۴- گدار. آندره، «صنعت ایران قدیم» مجلهٔ تعلیم و تربیت، ش ۴، ص ۴۴۱-۴۴۷، بی‌تا.

۶۵- گال . هوبرستن، «اقوام پارس و ماد»، ترجمهٔ سیروس حبیبی، گزارشهای باستانشناسی در ایران، صص ۳۶۳-۴۰۱ ، ۱۳۵۴.

۶۶- گزنفون، «کوروش نامه» ترجمهٔ رضا مشایخی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، گزارشهای چهارمین کاوشها و پژوهشهای باستانشناسی ایران، ص ۹۷، ۱۳۵۴.

۶۷- مهریار. م، «بررسی عوامل معماری محوطهٔ باستانی تپه هگمتانه»، مجلهٔ اثر، ش ۹ و ۷، ص ۱۰۳، ۱۳۶۱.

۶۸- مهریار. م، «پیش درآمد یک برنامهٔ عظیم باستانشناسی در تپه هگمتانه» پژوهشهای باستانشناسی، ش ۳۰، صص ۴۱-۵۰، ۱۳۵۴.

۶۹- محمدبن حوقل. ابوالقاسم، «صورة الارض» جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹.

۷۰- مجیدزاده، یوسف، «آغاز شهرنشینی در ایران» انتشارات مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۸.

۷۱- مرزبان. پرویز، «خلاصهٔ تاریخ هنر»، چاپ سوم، انتشارات علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۷۳.

۷۲- مشکور. محمدجواد، «ایران در عهد باستان» ، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر، تهران ، ۱۳۴۷.

۷۳- مکری . محمد، «سرزمین ماد»، سالنامهٔ ایران جاویدان، ش ۲، صص ۶۵-۷۱، ۱۳۴۳.

۷۴- ملکزاده. فرخ، «فرهنگ ماد» هنر و مردم، ش ۷۶، دورهٔ جدید، صص ۹-۱۵، ۱۳۴۷.

۷۵- ملکزاده. فرخ، «تمدن و فرهنگ ایران در زمان ماد» محلهٔ دانشکده، ش ۶ صص ۴۳، ۱۴۳ - ۱۴۰ ، ۱۳۵۵.

۷۶- معین. محمد، «فرهنگ معین» چاپ پنجم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲.

۷۷- مصطفوی. محمدتقی، «یک اثر تاریخی از دوران ماد تا عهد اسلامی قلعه ضحاک در آذربایجان»، یادنامهٔ ایران، صص ۱۲۸-۱۴۴، بی‌تا.

۷۸- معصومی. غلامرضا، «آتشدان مفرغی لرستان»، بررسیهای تاریخی، شریک، دورهٔ ۱۱، صص ۹۵-۱۰۲، ۱۳۵۵.

۷۹- معصومی. غلامرضا، «حسنلو» هنر و مردم، ش ۱۶۳، صص ۳۳-۵۱، ۱۳۵۵.

۸۰- مارکورات، «آذربایجان»، ترجمهٔ سید مصطفی طباطبائی، ایرانشهر، ش ۲، صص ۹۵-۱۰۲، ۱۳۰۲.

۸۱- نفیس. سعید، «تاریخ اجتماعی ایران پیش از اسلام» انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۲.

۸۲- وهرام. مجید، «گزارشهای مقدماتی گودین تپه»، بررسیهای تاریخی، ش ۳۹۴، صص ۲۲۵-۲۴۲، ۱۳۴۷.

۸۳- واندنبرگ. لوئی، «باستانشناسی ایران باستان»، عیسی بهنام، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۵.

۸۴- واندنبرگ. لوئی، «کاوشهای باستانشناسی در پشتکوه لرستان»، باستانشناسی و هنر ایران، ش ۶ ص ۳۲-۳۷، ۱۳۵۰.

۸۵- هرودوت، «تاریخ هردوت»، هادی هدایتی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۳۶.

۸۶- هرتسفلد. ارنست، «کشف دوران تاریخی در همدان»، ترجمهٔ مجتبی مینویی، انجمن آثار ملی، ش ۹۲، ص ۵۰، ۱۳۵۱.

۸۷- هینتس . والتر، «دنیای گمشدهٔ عیلام»، فیروز فیروزنیا، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۱.

-1 Cuyler yong. IR. " Excavationot Godin tepe." fivst proaress peport' in Rom, 1960.

2- Caff W.H.S. "Parthian station by Isidore of charux, philadelphia, 1914.

3- Calmeyer, P. "2 ureinigen vernuch lassiaten Aspekten Meuichen kunst, in: proledings of the II and anmaul symposium of Archaeoloaical Research in Iran Thran, 1974.

4- Calmeyer. P. " Hamadan , in: Reallenicon fur Assyrologie and vorderasiatischoe Archaologie Iv Berlin, 1972.

5- Demorgan. J " Mission scientifigve enperse IV parisr 1896.

6- Goff . C.L. " excavations at Babajan", 1967 in: Iran VII (1960). P. 115-130, VIII (1970) P 141-140, X.V (1977) P. 57-66.

7- Ghirsh man. R. " Iran, Protoiranier, Medern and Achameniden, Munchcn, 1964.

8- Goff. L.C. " Luristan Before the Iran Age." Iran, 1924.

9- Godard. A. " Le Tresorde Ziwiye (kurdestan) Haarlem, 1950.

10- Hevzfele. G. " Iranian the ancent east" ' landon, 1924.

11- Kleiss. W. " BastamI, Ausgrabunaen in den urartaischan Anlagen Berlin, 1972-1975.

12- Luschey. H. " Derlowe von Ekbatun, " in: Amin. F.J (1968).

13- Mellink. M.J. " the hasanlu bowlin Anetolian perspctive", Iranica Antiqua VI, 1966.

14- Muscarella. O.W. " Ziwiye and Ziwiye " the for aery of a , proveience in Jounal of Field, Archaeologe , Vol 4, 1977.

15- Porada. E. " Alt - Iran" , Diekunst in vor islam is cher Zeit Baden Baden, 1962.

16- Schmidt. E. F, " fliaht over An cient cities of Iran" Illinois, 1940.

17- Stronach. D. "Encavation at the tepe Nosh - i Jan" in Iran, Xii (1924) , XVI (1978).

18- Stonlloge. " the Art of the anlent near east" londen, 1961.

19- Weiss. H. "survey of excavations codin tepe" Iran 12, 1974.

20- Rong. T.C. " the god in tepe excavations: first progress Roport , Royal ontario mu seum Art and Archaeologe occasional papers 17, Toronto, 1969.

21- Yong. T.C. " the godin progect second progerss Report" Royal ontario musum Art and Archaeologe occasional papers no. 27, torontor, 1974.

جدول شماره (I): ظروف سفالین - دورهٔ II گودین رابطهٔ ظروف، انواع و شکلها.

	دیگها یا قوری	کوزه‌ها	قدح	دسته‌ها	تغارها	ته ستون‌ها	مجموع
ظروف زمخت	۳۷	۱۳	۱۰	۱۳	۲	۲۴	۱۵*
ظروف معمولی	—	۱۲	۶۴	۷	۲	۹	۶۹*
ظروف ساده							
قرمز پرداخت شده	—	—	۴	۱	۱	۱	
ظروف ظریف	۳	—	۴۰	۸	—	۱۰	۱۷*
ظروف ساده							
قرمز پرداخت شده	۲	—	۲۶	۲	—	۳	
ظروف قهوه‌ای	—	—	۲	—	—	۲	
ظروف خاکستری	—	—	۲	—	—	۲	
مجموع	۷*	۱۱*	۵۹*	۹*	۲*	۱۳*	۱۰۱*

جدول ۲- تجزیه و تحلیل اشیاء نقره‌ای از نوشیجان در موزهٔ بریتانیا

شیئی و شمارهٔ کاتالوگ	شمارهٔ موزهٔ بریتانیا	متد تجزیه و تحلیل	درصد نقره	درصد مس	درصد روی	درصد طلا	درصد سرب	درصد قلع
آویزهٔ مارپیچی دوبل شماره ۳	۱۳۵۰۷۷	فلورسانس اشعه x	۹۶/۲	۳/۲	۰/۱۲	۰/۲۹	۰/۱۱	تجزیه و تحلیل نشد
مهرهٔ مارپیچی چهار لا شماره ۸	۱۳۵۰۷۲	فلورانس اشعه x	۹۷/٤	۲/۱	۰/۱٦	۰/۲۰	۰/۰٦	تجزیه و تحلیل نشد
مهره‌بامنجوق‌مارپیچی چهارلا شماره۲۰	۱۳۵۰۷۹	فلورانس اشعه x	۹۷/۳	۲/۲	۰/۰۹	۰/۲۹	۰/۰۸	تجزیه و تحلیل نشد
مهرهٔ مارپیچی چهار لا شماره ۳۳	۱۳۵۰۷۸	فلورانس اشعه x	۸۹/٤	۹/۲	۰/٤۱	۰/٦۸	۰/۲۲	تجزیه و تحلیل نشده
انگشتر شماره ۳۸	۱۳۵۰۸۵	فلورانس اشعه x	۹۱/۳	۷/۷	۰/۲۹	۰/۱٦	۰/۵۱	تجزیه و تحلیل نشده
حلقه مارپیچی شماره ٥٤	۱۳۵۰۷۳	فلورانس اشعه x	۹۵	٤/٤	۰/۱۵	۰/۲۵	۰/۱۳	تجزیه و تحلیل نشده
حلقهٔ مارپیچی شماره ٦۳	۱۳۵۰۸٤	فلورانس اشعه x	۹۷/۹	۱/٦	۰/۰۷	۰/۲۸	۰/۱۰	تجزیه و تحلیل نشده
شمش شماره ۹۲	۱۳۵۰۸۳	جذب اتمی	۹۰/۱	۹/۵	<۰/۰۵	تجزیه‌وتحلیل‌نشد	۰/۳	تشخیص داده نشد
شمش شمارهٔ ۹۳	۱۳۵۰۸۲	جذب اتمی	۹۲/۳	۵/۳	<۰/۰۳	تجزیه‌وتحلیل‌نشد	۱/۹۱	۰/٤

ادامه جدول ۲-

شیئی و شمارهٔ کاتالوگ	شمارهٔ موزهٔ بریتانیا	متد تجزیه و تحلیل	درصد نقره	درصد مس	درصد روی	درصد طلا	درصد سرب	درصد قلع
قلنبه نقره شمارهٔ ۱۳۱	۱۳۵۰۷٤	جذب اتمی	۹۳/۷	٤/٦	۰/۰٤>	تجزیه‌و‌تحلیل نشد	۱/۰۵	۰/٦
قلنبهٔ نقره شمارهٔ ۱۳۲	۱۳۵۰۷۵	جذب اتمی	۹۷/۳	۱/۲	۰/۰۷>	تجزیه‌و‌تحلیل نشد	۰/۸۸	۰/٦
قطعهٔ ورقه‌ای شمارهٔ ۱۹۳	۱۳۵۰۷٦	فلورسانش اشعه رو	۹۵/۷	۳/۸	۰/۰۹	۰/۲۰	۰/۲۱	تجزیه و تحلیل نشد

فهرست تصاویر

۱۵- بـنای عـمومی مـعبد اصـلی (نـیایشگاه) درنـوشیجان، مأخـذ، مـجموعهٔ دروس باستانشناسی در دوران تاریخی، علی‌اکبر سرفراز، بهمن فیروزمندی.

۱۶- طرح پایه‌های آتشدان نوشیجان، مأخذ، مـجموعه دروس بـاستانشناسی در دوران تاریخی، علی‌اکبر، سرفراز، بهمن فیروزمندی.

۱۷- پنجره‌های کور نقش رستم، مأخذ، هنر ایران، رمن گیرشمن.

۱۸- طرح پنجره‌های کور معبد نوشیجان، مأخذ، مجموعه دروس باستانشناسی در دوران تاریخی، علی‌اکبر سرفراز، بهمن فیروزمندی.

۱۹- طرح آثار ساختمانی نوشیجان، مأخذ، گزارش حفاریهای نوشیجان، دیوید استروناخ.

۲۰- طرح یک دژ اورارتویی، مأخذ، مـجموعه دروس بـاستانشناسی در دوران تـاریخی، علی‌اکبر سرفراز، بهمن فیروزمندی.

۲۱- دیوار و حصار دژ در نوشیجان، مأخذ، دروس باستانشناسی، اکبر سرفراز، فیروزمندی.

۲۲- حلقه‌های مارپیچی مکشوفه از نوشیجان، مأخذ، گزارش حفاری نوشیجان استروناخ.

۲۳- گوشواره و دسـتبندهای مکشـوفه ازنـوشیجان، مأخـذ گـزارش حـفاری نـوشیجان، استروناخ.

۲۴- آویز و گوشواره قرن (۹ و ۸ ق .م)، مأخذ هنر ایران، رمن گیرشمن.

۲۵- کمربند برنزی مکشوفه از خوروین، مأخذ، هنر ایران، رمن گیرشمن.

۲۶- گوشواره و گردنبند مکشوفه از حسنلو، مأخذ، هنر ایران، رمن گیرشمن.

۲۷- حلقه‌های مـارپیچی از نـوشیجان، مأخـذ، گـزارشـهای حـفاری نـوشیجان، دیـوید

استروناخ.

۲۸- ظروف سفالی منقوش از سیلک، مأخذ، هنر ایران، گیرشمن.

۲۹- سر روح‌های پـلید مکشـوفه از نـوشیجان، مأخـذ، گـزارش حـفاریهای نـوشیجان،

استروناخ.

۳۰- وزنه‌های بافندگی، مکشوفه از نوشیجان، مأخذ، گزارش حفاری نوشیجان، استروناخ،

۳۱- دوک و حلقه‌های بافندگی مکشوفه از نوشیجان، مأخذ، گزارش حـفاری نـوشیجان،

استروناخ.

۳۲- قطب نمای استخوانی، مکشوفه از نـوشیجان، مأخـذ، گـزارش حـفاری نـوشیجان،

استروناخ

۳۳- ماله‌های استخوانی، مکشوفه از نوشیجان، مأخذ، گزارش حفاری نوشیجان استروناخ

۳۴- سنجاق و قلابهای تزئینی نوشیجان، مأخذ، گزارش حفاری نوشیجان، استروناخ

۳۵- سر تیرهای بر تیر نوشیجان، مأخذ گزارش حفاری نوشیجان، استروناخ

۳۶- نمای منطقهٔ قبل از حفاری در گودین، مأخذ، گزارش حفاری گودین، کایلر یانگ

۳۷- طرح و نقشهٔ گودین، مأخذ، گزارش حفاری گودین، کایلریانگ

۳۸- طرح ساختمانهای دورهٔ *II* گودین، مأخذ، گزارش حفاری گودین یانگ.

۳۹- طرح ساختمانهای دورهٔ *II* گودین، مأخذ، گزارش حفاری گودین، یانگ.

۴۰- طرح برج شرقی گودین، مأخذ، گزارشهای حفاری گودین، کایلر یانگ

۴۱- طرح برج غربی و شرقی گودین، مأخذ گزارشهای حفاری گودین، کایلر یانگ

۴۲- تخت و استحکامات دورهٔ *II* گودین گزارشهای حفاری گودین، کایلر یانگ

۴۳- طرح و تصویر تخت از تالار ستوندار گودین، دورهٔ *II*، مأخذ حفاریهای گودین، کایلر یانگ.

۴۴- تالارستوندار گودین، مأخذ، گزارش حفاریهای گودین، کایلر یانگ

۴۵- طرح تالار ستوندار گودین، مأخذ، مجموعهٔ دروس باستانشناسی علی‌اکبر سرفراز، فیروزمندی.

۴۶- آثار ساختمانی دورهٔ *II* گودین، مأخذ، گزارشهای حفاری گودین، کایلر یانگ

۴۷- طرح ظروف سفالین گودین، مأخذ، گزارش حفاریهای گودین، کایلر یانگ

۴۸- ناحیه‌های کشف شده در باباجان تپه، مأخذ، گزارش حفاری باباجان، خانم گاف

۴۹- تپه مرکزی باباجان، مأخذ، گزارش حفاری باباجان، گاف

۵۰- آثار معماری طبقهٔ *II* باباجان، مأخذ، گزارش حفاری باباجان، گاف

۵۱- آثار معماری طبقهٔ *I* باباجان، مأخذ، گزارش حفاری باباجان، گاف.

۵۲- آثار معماری تپه شرقی باباجان ، مأخذ، گزارش حفاری باباجان ، گاف

۵۳- اتاق منقوش و پنجرهٔ کاذب آتشگاه باباجان، مأخذ، گزارشهای حفاری باباجان، گاف.

۵۴- ظروف سفالین باباجان، مأخذ، گزارش حفاریهای باباجان، گاف.

۵۵- نقاشیهای روی ظروف سفالین باباجان، گزارش حفاری باباجان، گاف

۵۶- آثار مکشوفه از تدفین تپه مرکزی باباجان، مأخذ، گزارش حفاری باباجان، گاف.

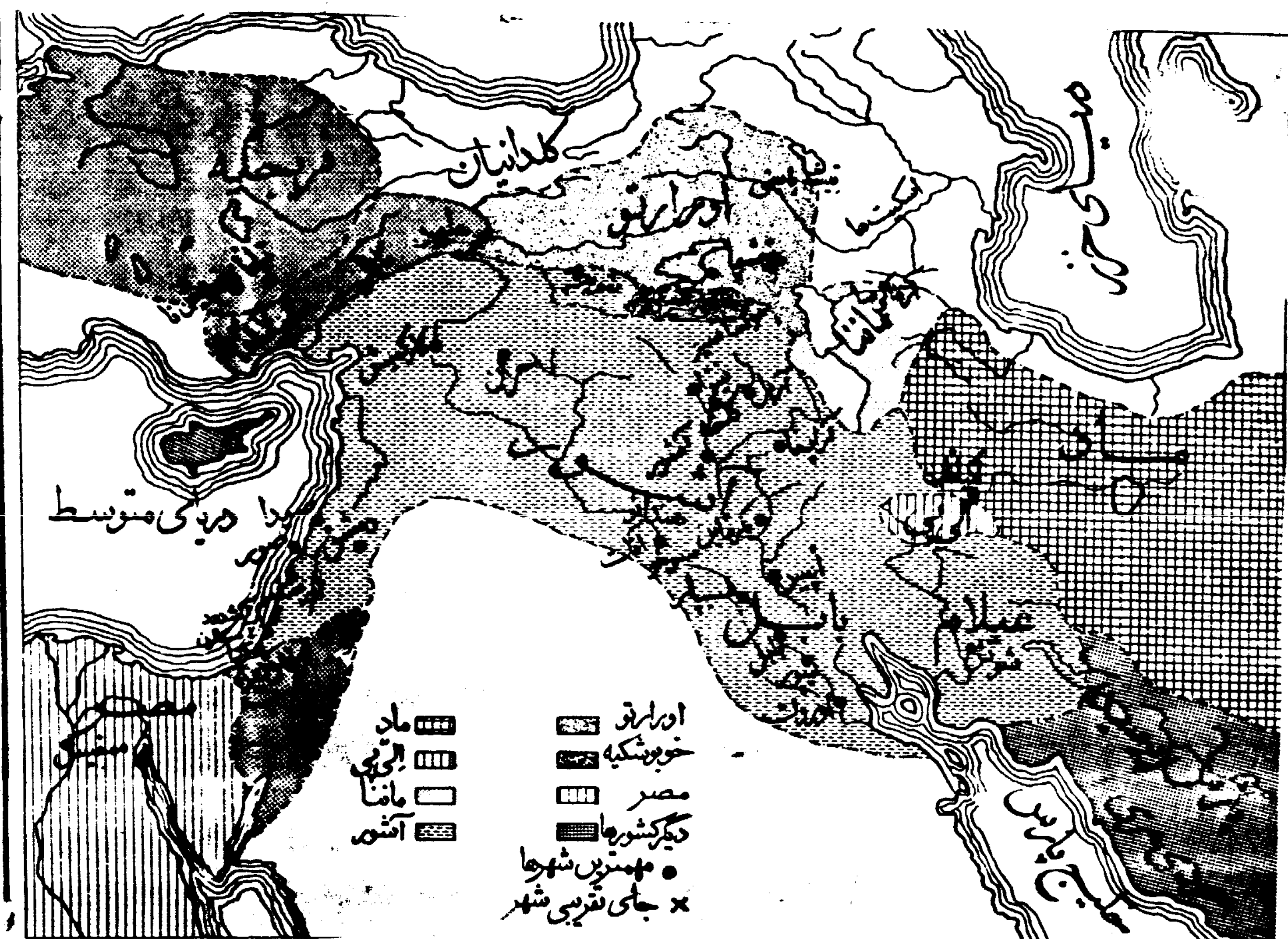
تصــاويــر

نقشه شمارهٔ (۱): نقشهٔ امپراطوری ماد در اوج عظمت

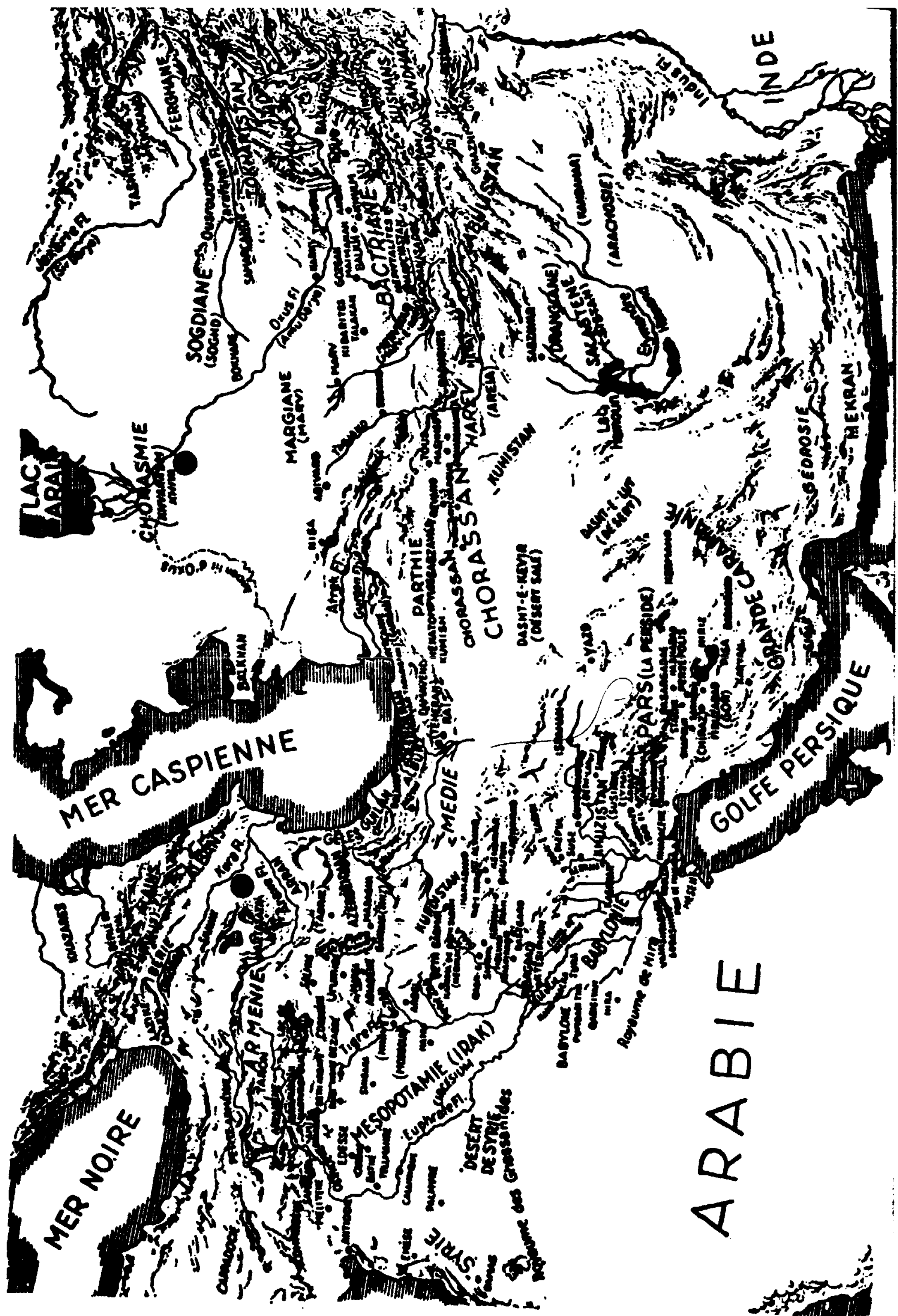
نقشهٔ شمارهٔ (۲): ناحیه‌های ماد



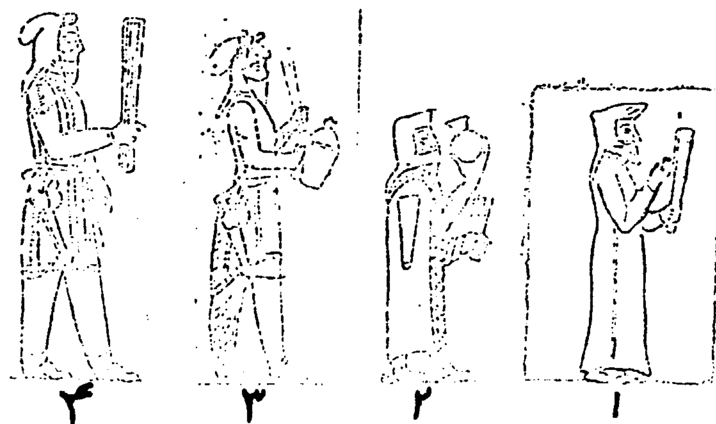
نقشه شمارهٔ (۳): پادشاهی ماد در نیمه اول قرن ششم قبل از میلاد



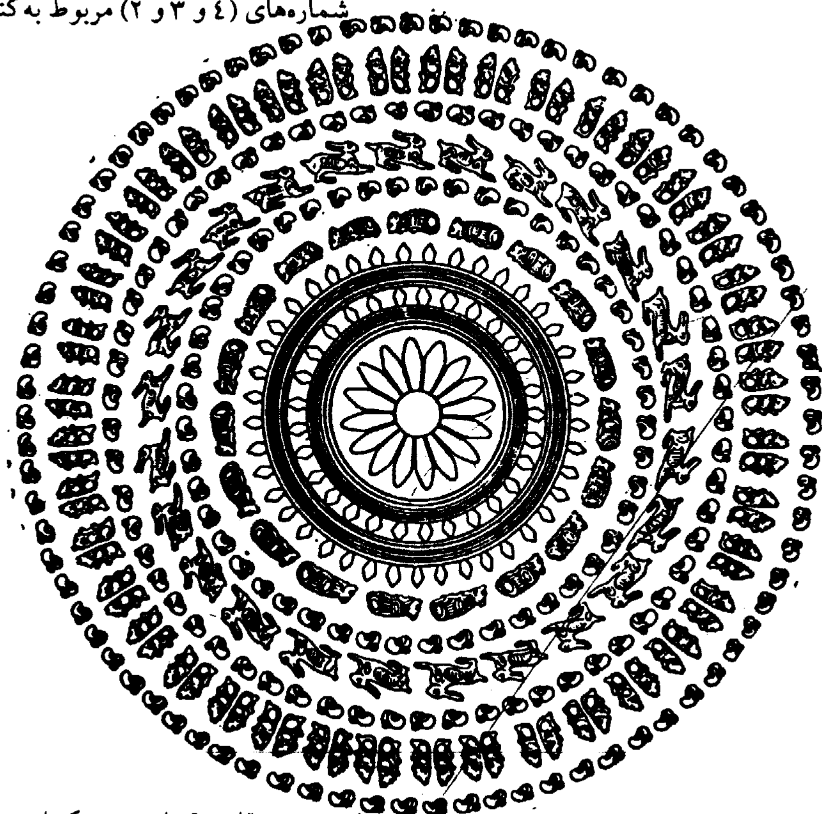
نقشهٔ شمارهٔ (٤): سرزمین ماد در قرن هفتم قبل از میلاد



نقشهٔ شمارهٔ (۵): ایرانویج یا خاستگاه ایرانیان که بوسیلهٔ دایره‌های سیاه مشخص شده است.

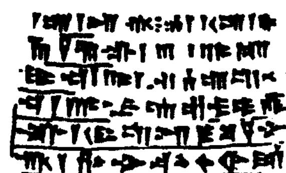


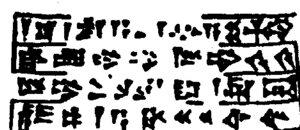
تصویر شماره (۳): طرح تصاویر لباس مغان که شماره (۱) مربوط به گور دخمه دگان داود و شماره‌های (٤ و ۳ و ۲) مربوط به گنجینهٔ جیحون می‌باشد.

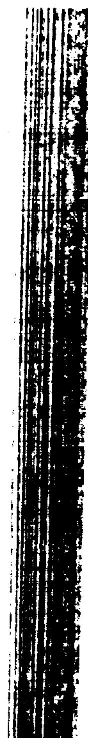


تصویر شماره (٤): بشقاب نقره‌ای زیویه که احتمالاً دارای خطوط تصویری می‌باشد.









تصویر شمارهٔ (۵): نمونه‌ای از کتیبهٔ بیستون که به سه زبان پارسی؛ باستان، عیلای و بابلی نوشته شده است.



تصویر شماره (٦): پوشش عمومی یک مادی و نمایش کفش که شخصی را شکیل‌تر و بزرگتر نشان می‌دهد.



تصویر شمارهٔ (۸): تخت جمشید - پلکان شرقی آپادانا یک منصب‌دار ماد (سمت راست)

و یک خوارزمی (تصویر سمت چپ) که طرز پوشش را نشان می‌دهد.



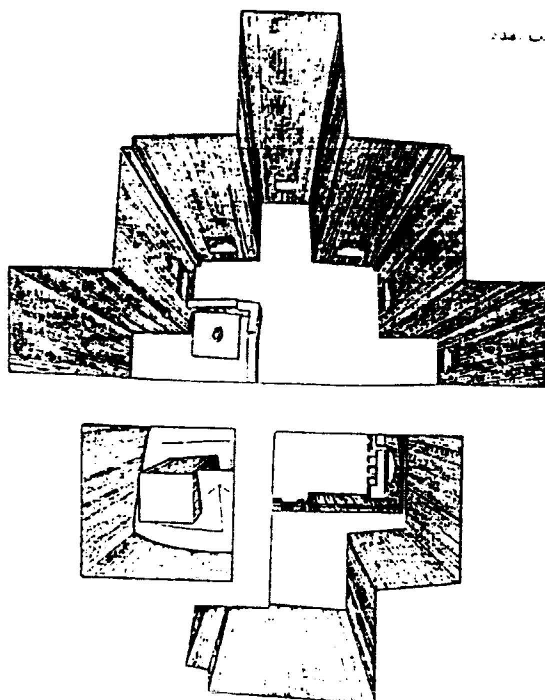
تصویر شماره (۹): تخت جمشید - پله‌های دروازه نجبای ماد.



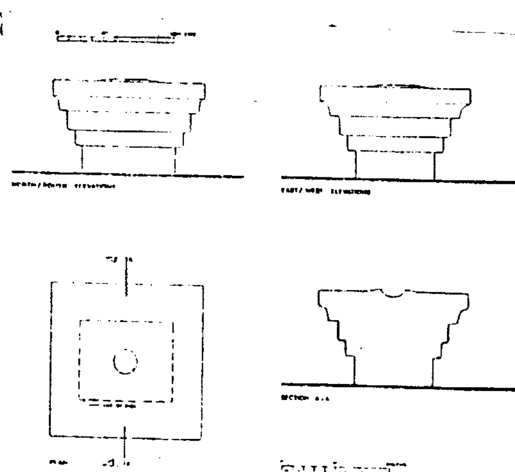
تصویر شماره (۱۰): کمربند کمانداران مادی از روی نقوش برجستهٔ تخت جمشید



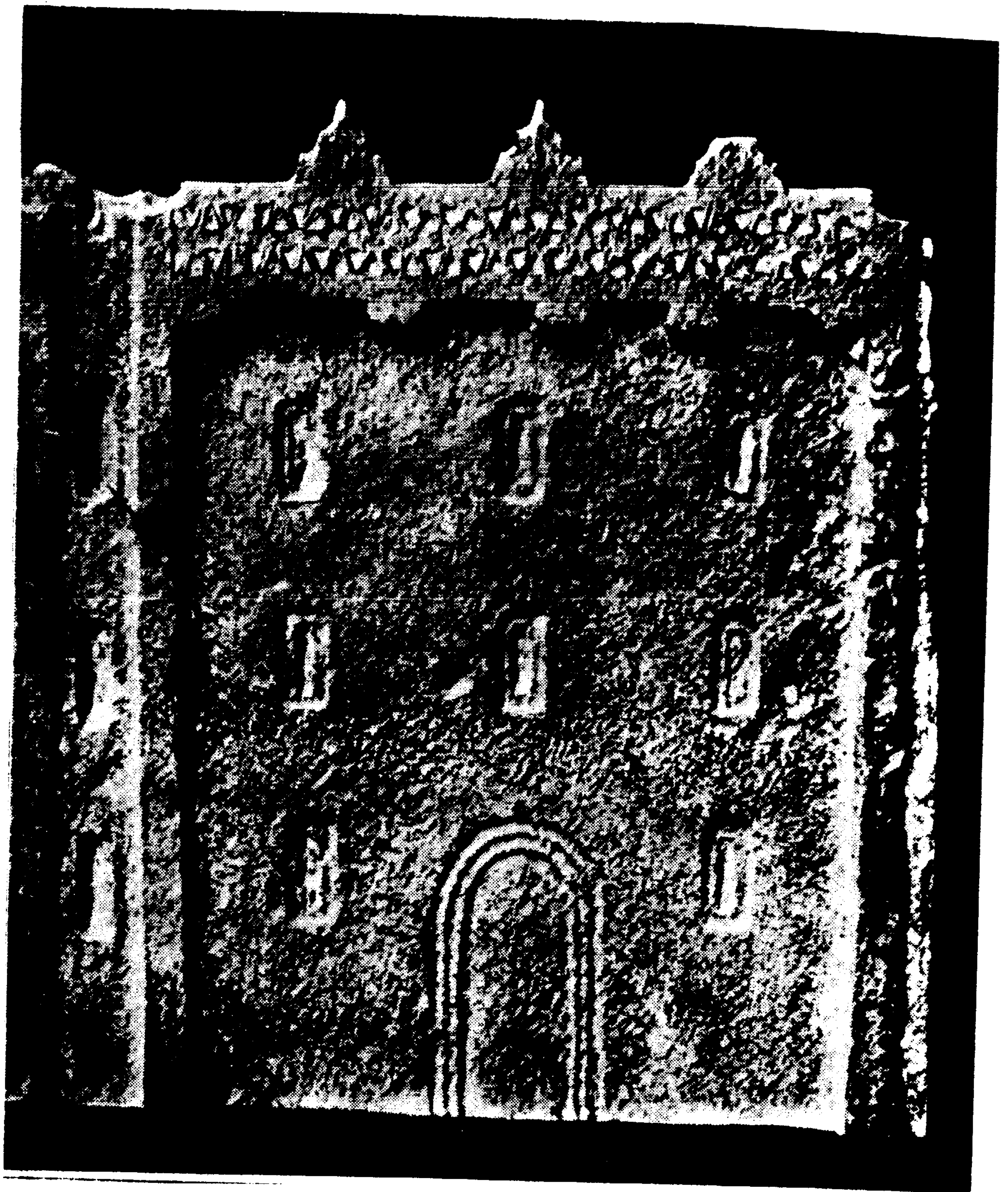
تصویر شماره (۱۱): جبهٔ مادی در نقوش برجستهٔ تخت جمشید



تصویر شماره (۱۲): نمای عمومی از معبد اصلی (نیایشگاه) در نوشیجان تپه

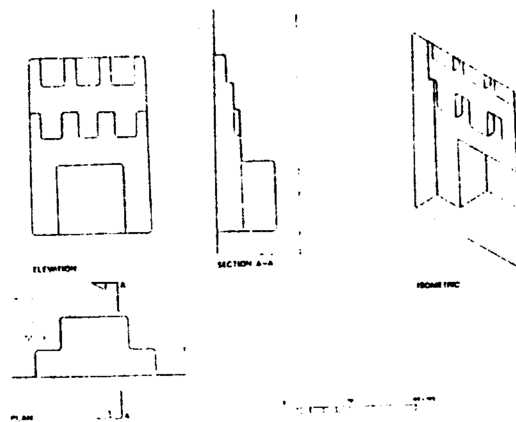


تصویر شماره (۱۳): طرح پایه آتشدان در نوشیجان تپه

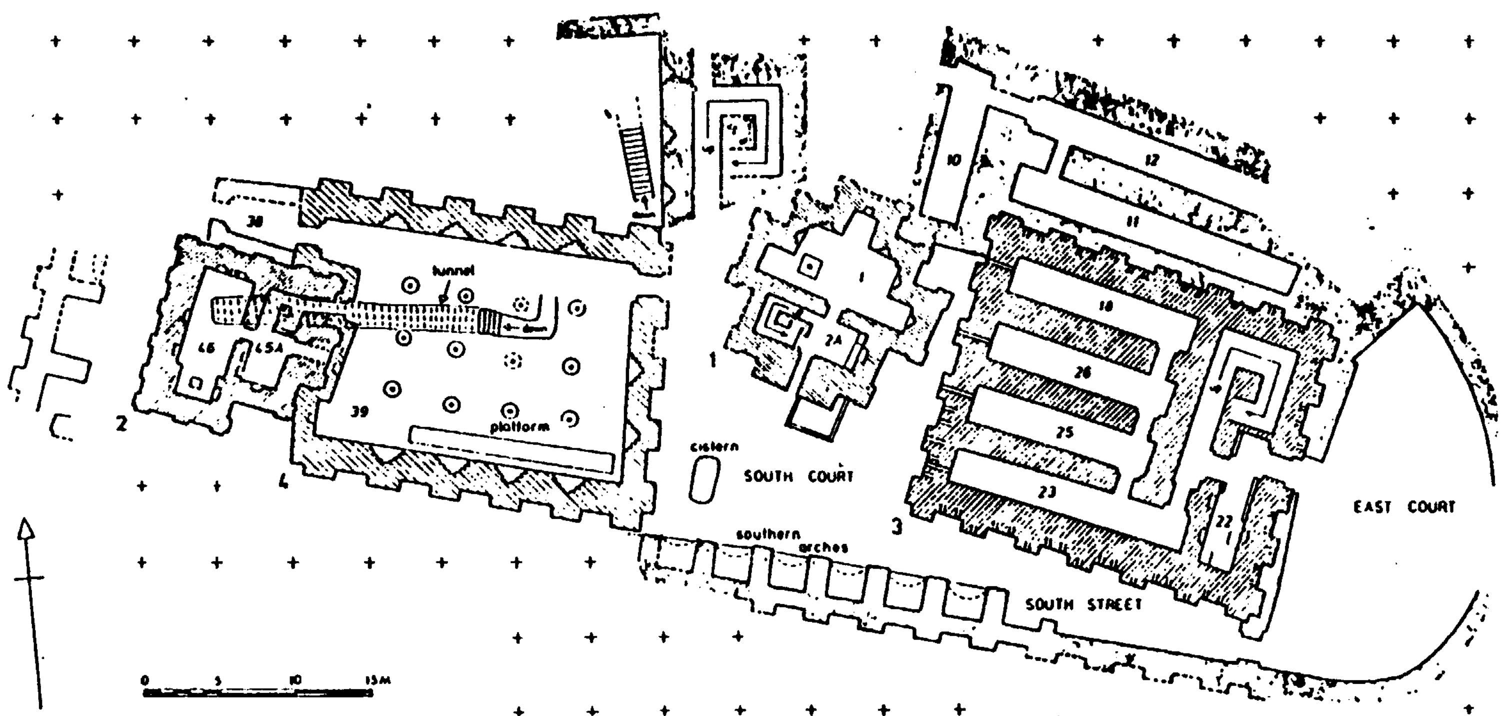


تصویر شماره (١٤): نقش رستم، پنجره‌های کور که شبیه پنجره‌های کور معبد اصلی

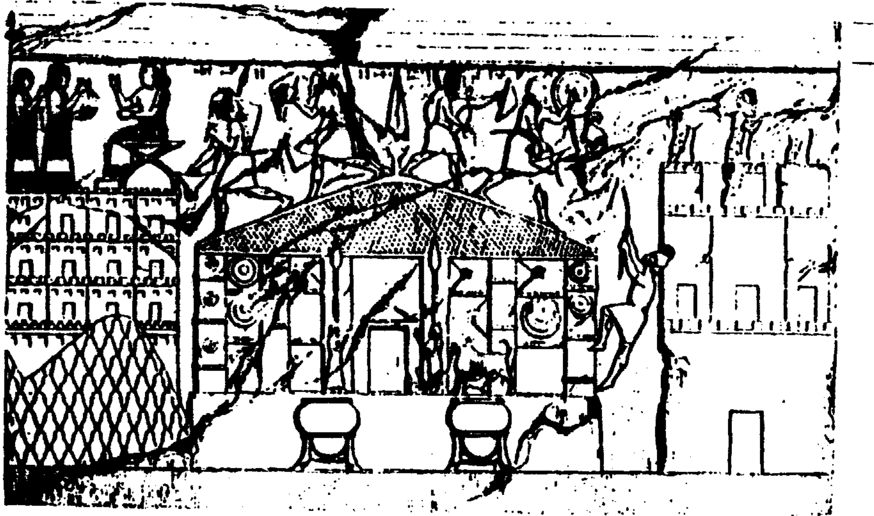
نوشیجان می‌باشد.



تصویر شمارهٔ (۱۵): طرح پنجره‌های کور معبد نوشیجان



تصویر شماره (۱٦): طرح و بنا و آثار ساختمانی نوشیجان



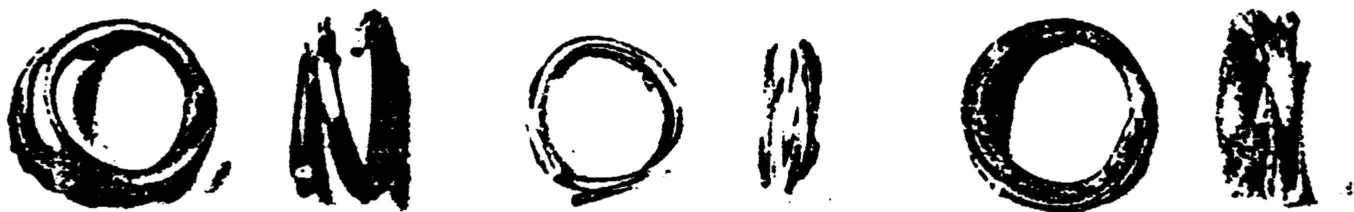
تصویر شماره (۱۷): طرح یک دژ اورارتویی با سقف شیروانی



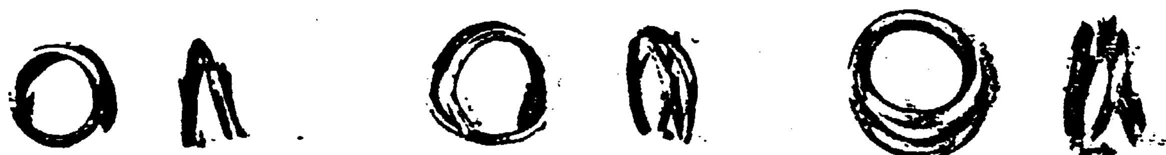


تصویر شمارهٔ (۱۸): عکس سمت راست نمای جنوبی دیورا دژ و سمت چپ حصار دژ در

نوشیجان می‌باشد.

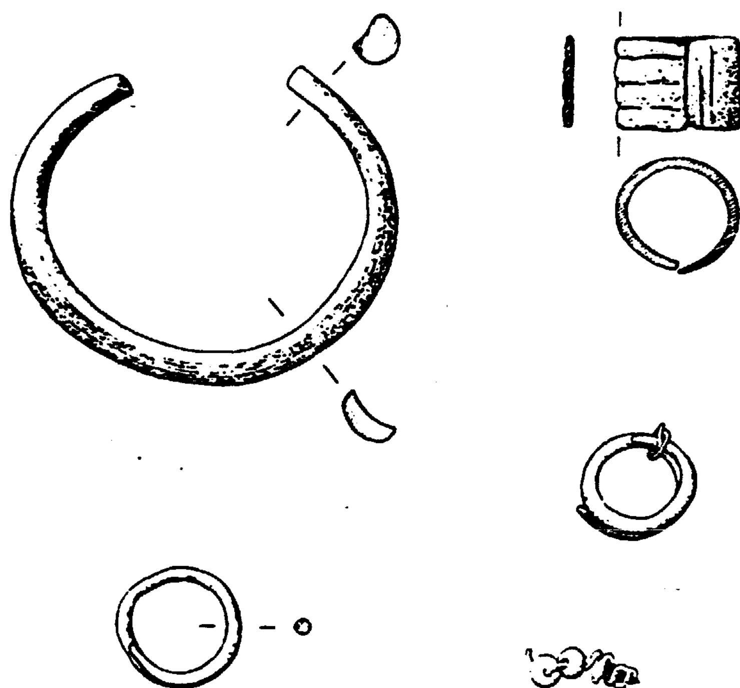






تصویر شمارهٔ (۱۹): حلقه‌های مارپیچی نقره‌ای یافت شده از گنیجنهٔ نوشیجان که هر یک

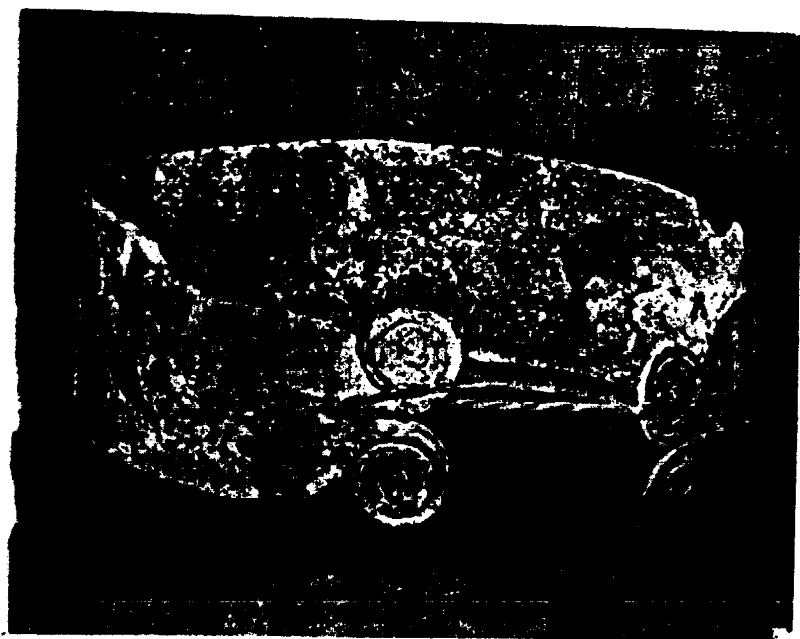
دارای وزن مخصوص خود می‌باشند.



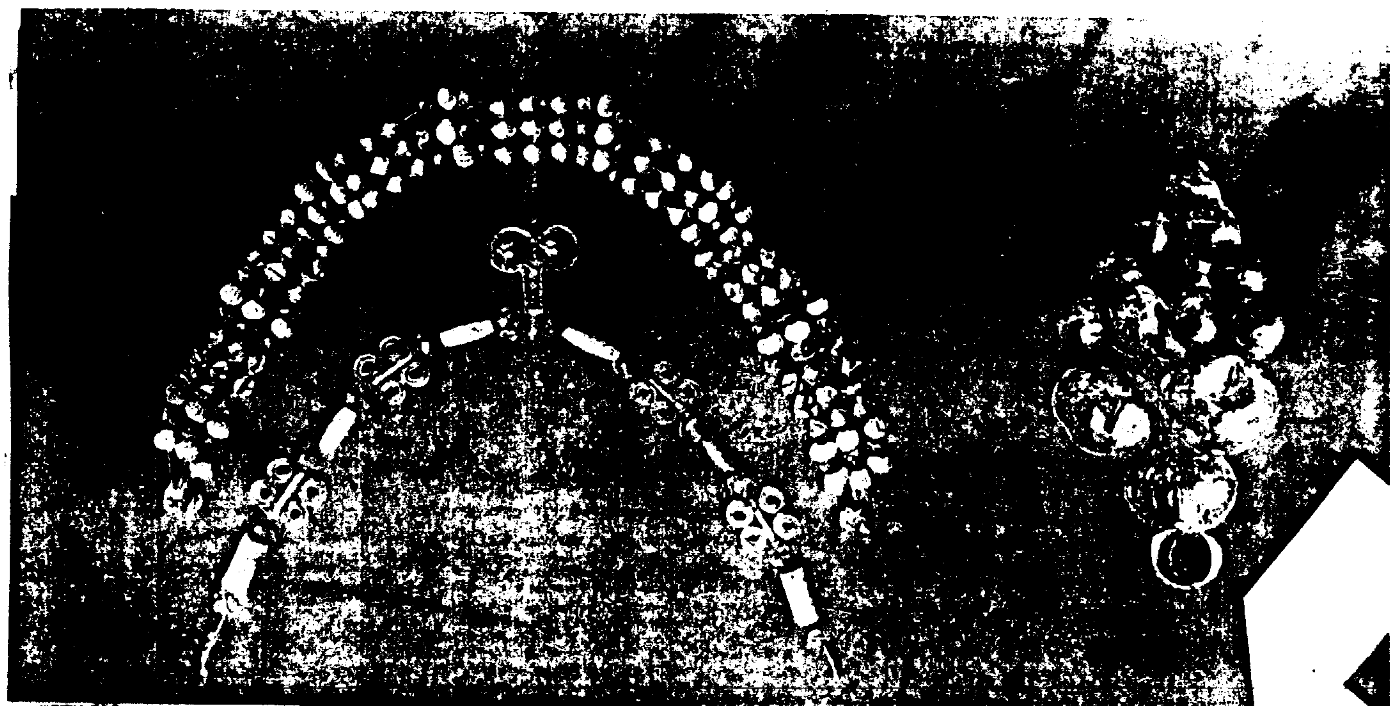
تصویر شمارهٔ (۲۰) : گوشواره‌ها و دستنبدهای مکشوفه از گنیجنهٔ نوشیجان که از جنس نقره میباشند و جهت تزئینات روی مچ و گوش بوده است.



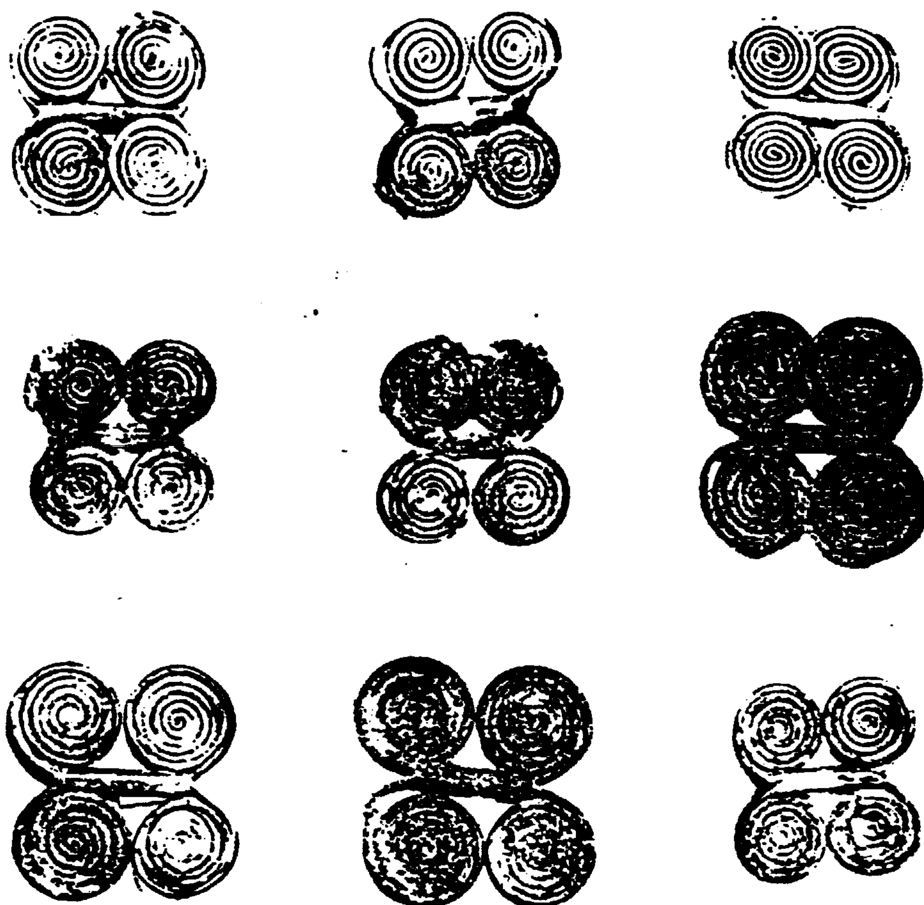
تصویر شمارهٔ (۲۱): ۱- گوشوارهٔ و آویز قرن (۹ تا ۸ ق. م)



کمربند برتری بدست آمده از خورروین قرن (۹ تا ۸ ق . م)



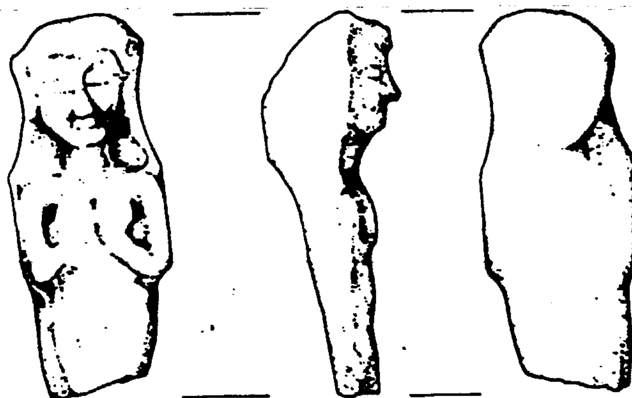
گوشواره و گردنبند بدست آمده از حسنلو قرن (۹ تا ۸ ق . م)



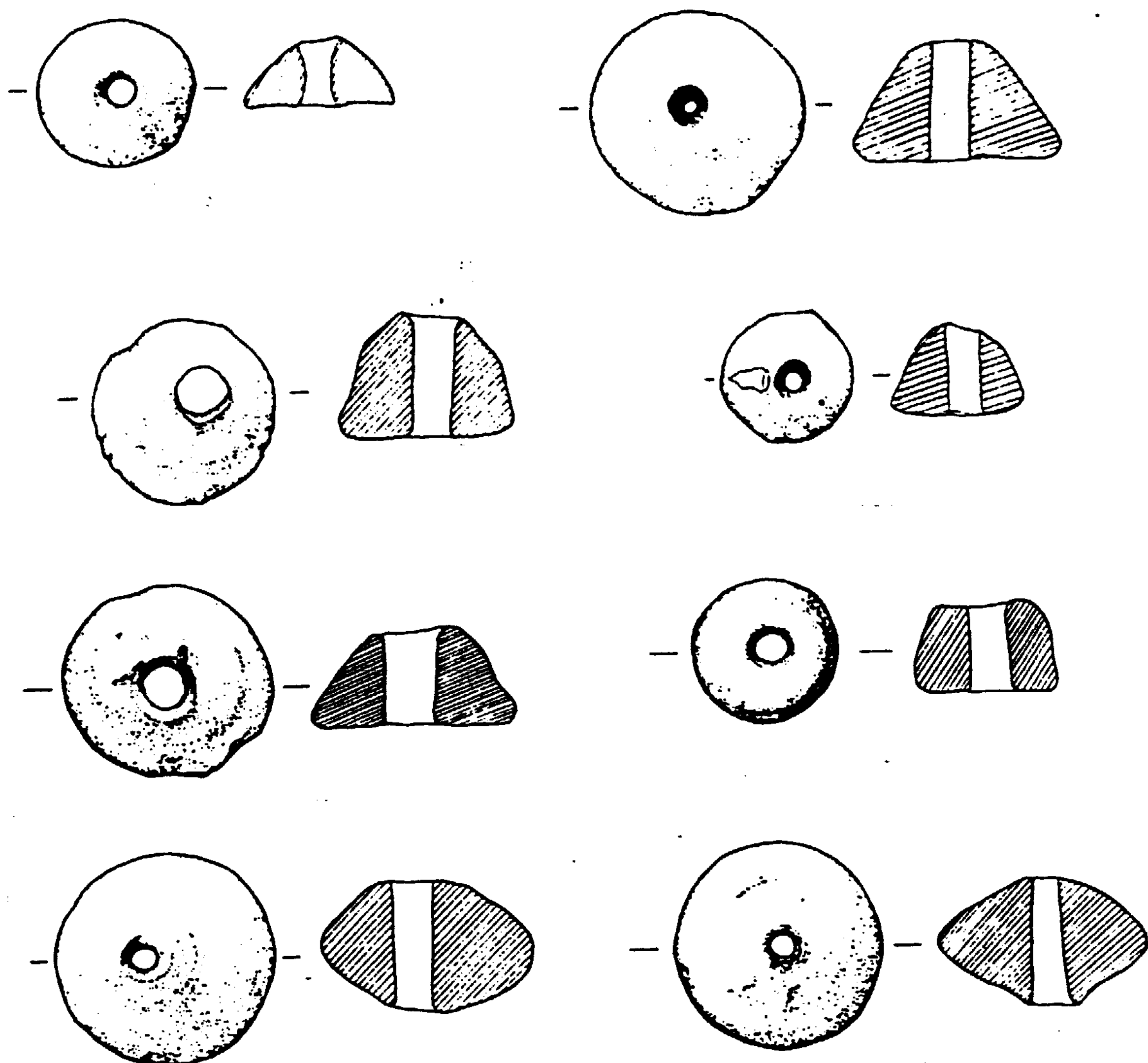
تصویر شمارهٔ (۲۲): حلقه‌های مارپیچی مکشوفه از گنجینهٔ نوشیجان که از جنس نقره می‌باشد که احتمالاً وظیفهٔ وابسته به پول را داشته‌اند.

تصویر شماره (۲۳): ظروف سفالی منقوش از گورستان (B) تپه سیلک - هزارهٔ اول (ق.م)

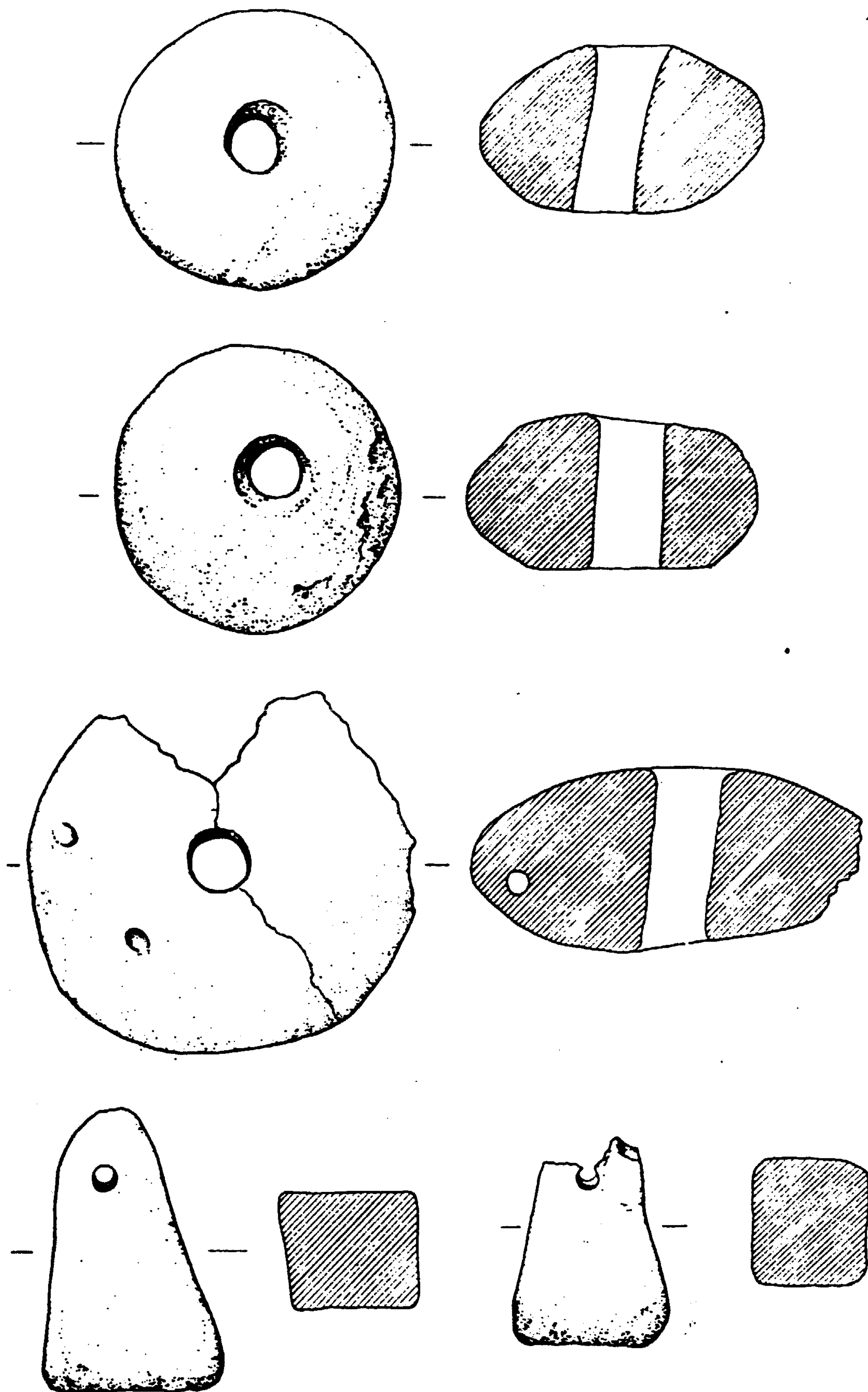




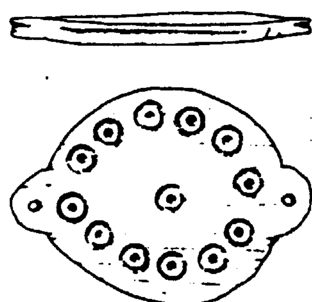
[redacted](٢٤): سر روح پلید مکشوفه از نوشیجان که نیمی از انسان و نیمی از حیوان

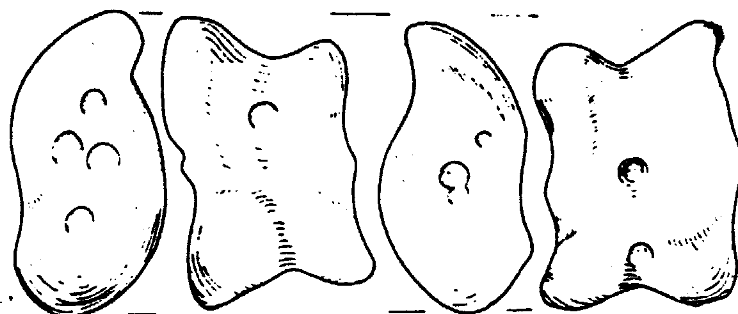


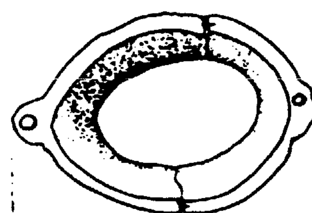
تصویر شمارهٔ (۲۵) : دوک و حلقه‌های بافندگی مکشوفه از تالارستوندار نوشیجان

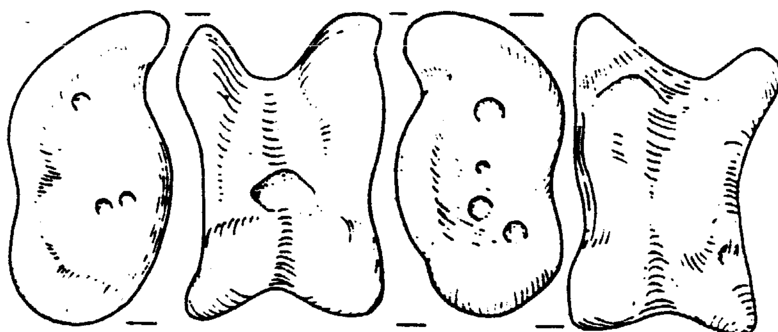


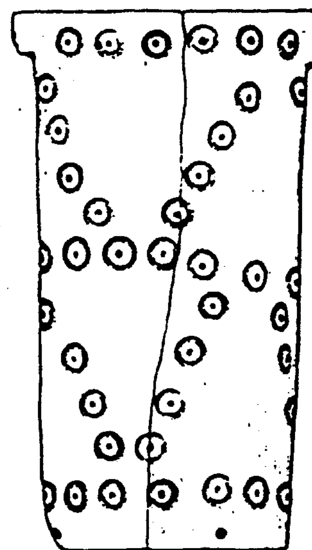
تصویر شمارهٔ (۲۶): وزنه‌های دستگاه بافندگی مکشوفه از نوشیجان



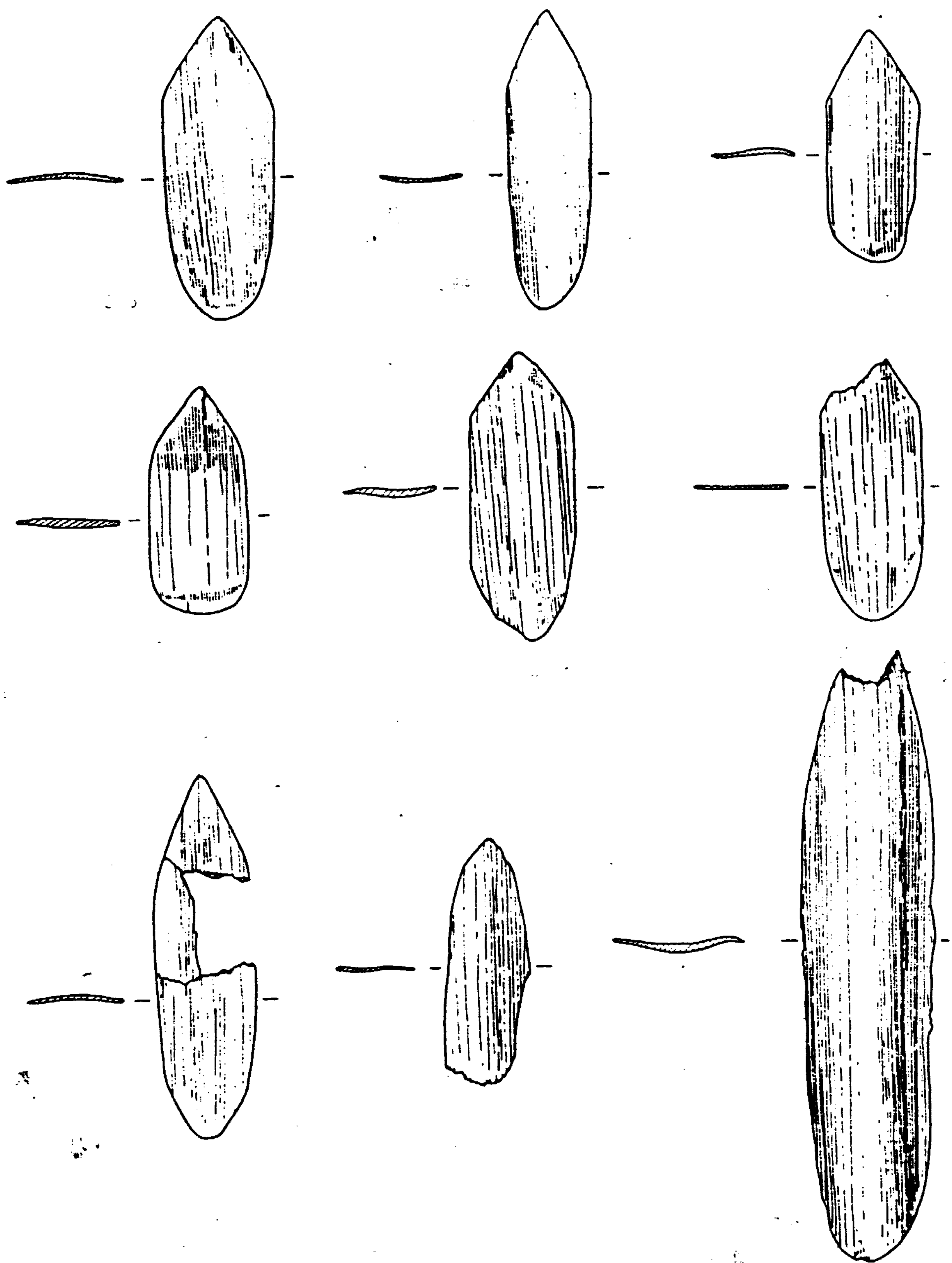




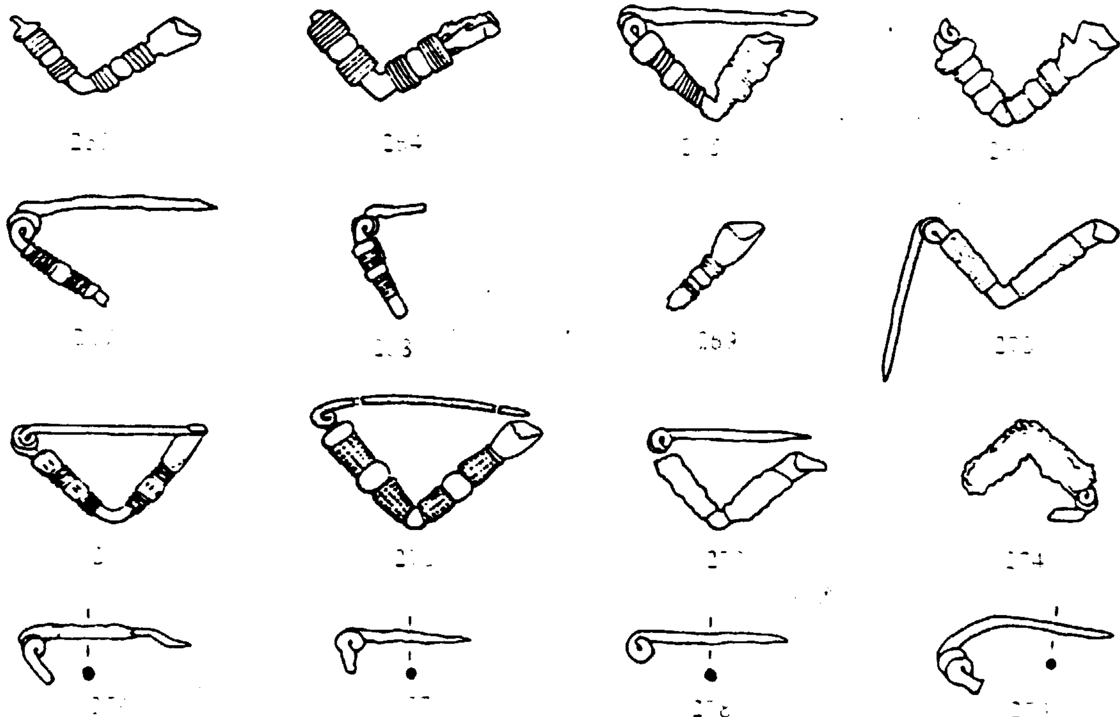




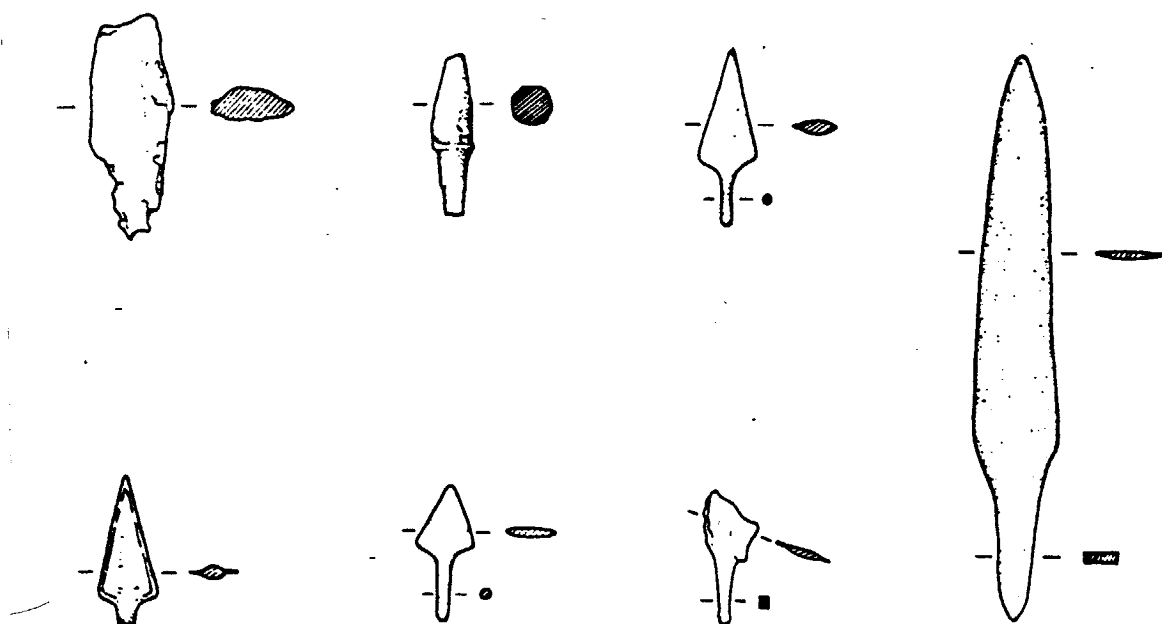
تصویر شمارهٔ (۲۷): قطب نمای استخوانی که از نوشیجان بدست آمده است.



تصویر شمارهٔ (۲۷B) : ماله‌های استخوانی نوشیجان جهت کاهگل دیوارها



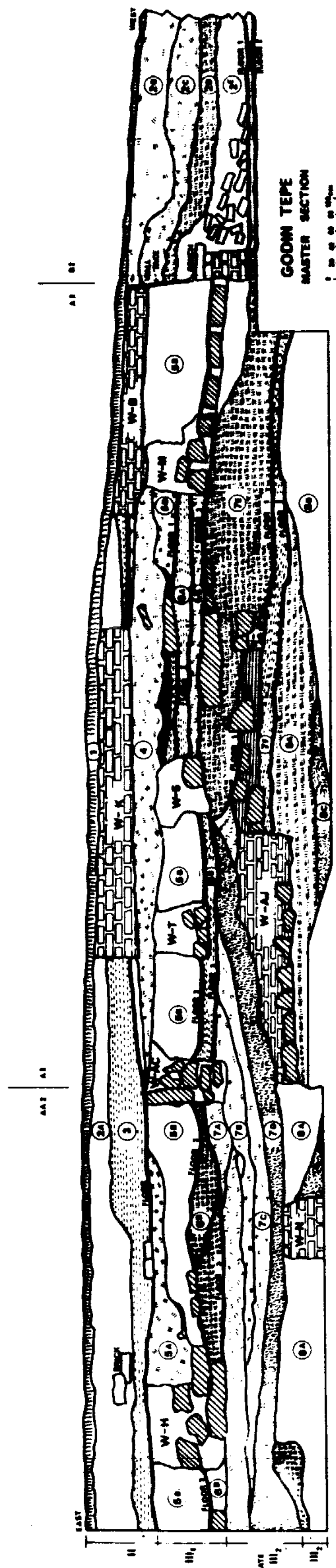
تصویر شمارهٔ (۲۷b): سنجاق یا قلابهای زینتی نوشیجان



تصویر شمارهٔ (۲۷E) : سرتیرهای برتری نوشیجان



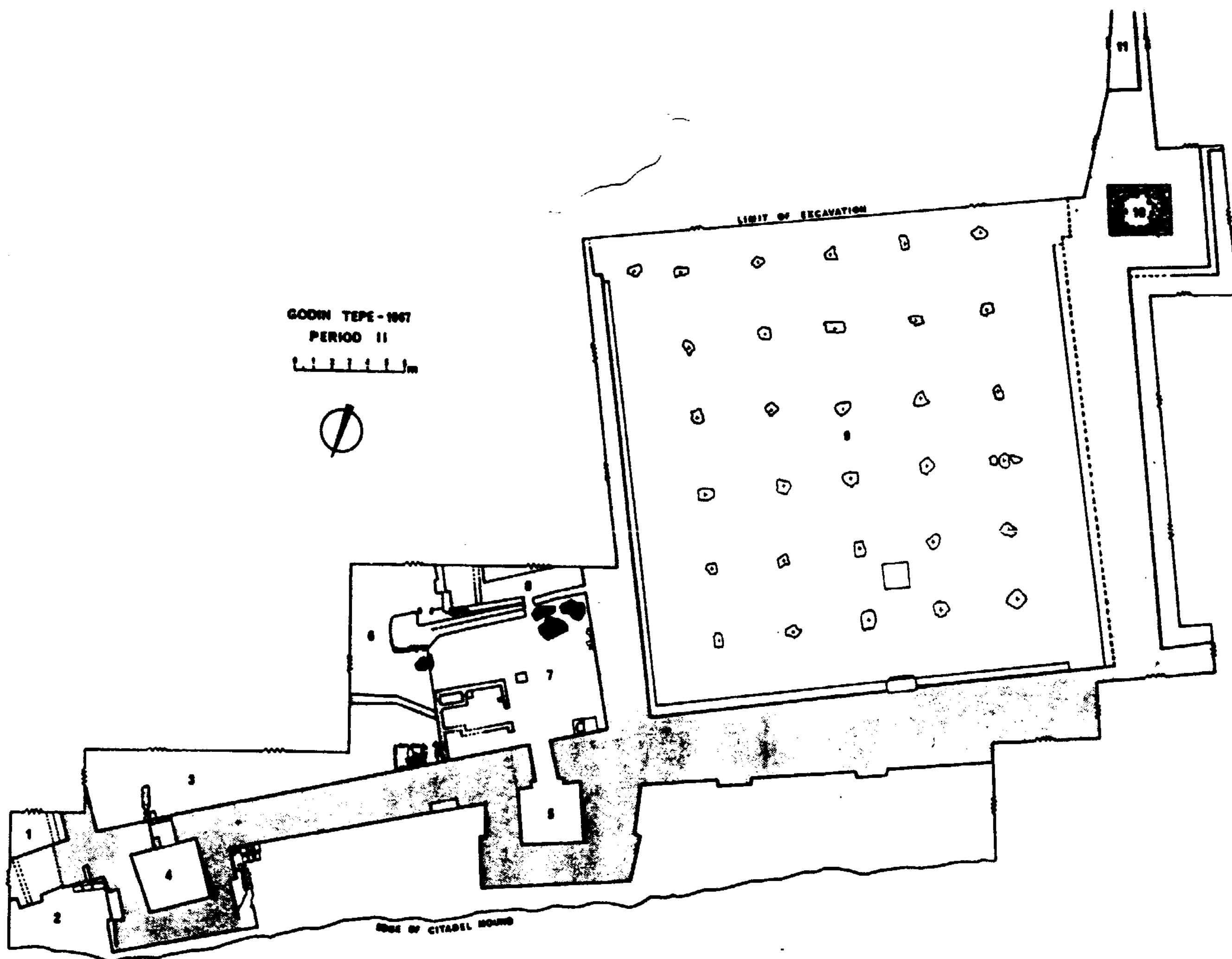
تصویر شمارهٔ (۲۸): گودین تپه در آغاز حفاری سال ۱۹٦۵.



76

تصویر شمارهٔ (۲۹): گودین تپه، برش

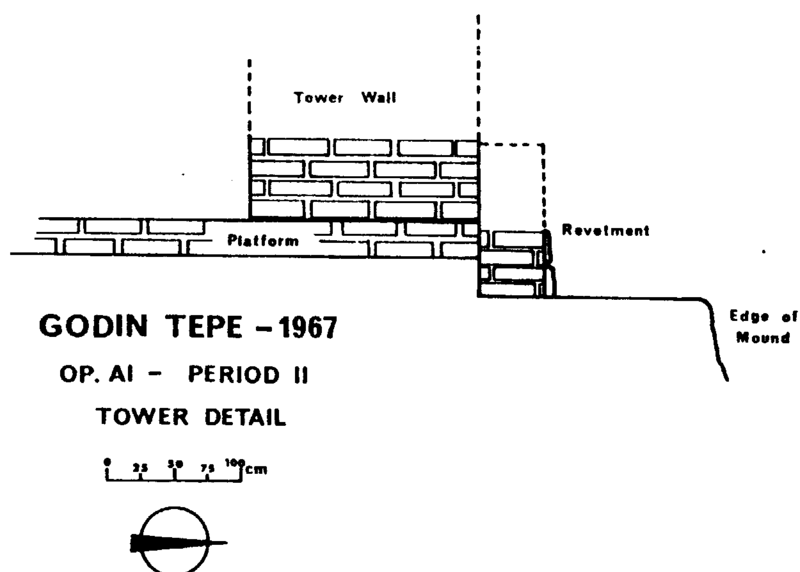
یا قسمت جنوبی، عملیات A_2AA_2



تصویر شمارهٔ (۳۰) : ساختمانهای دورهٔ (II) گودین تپه

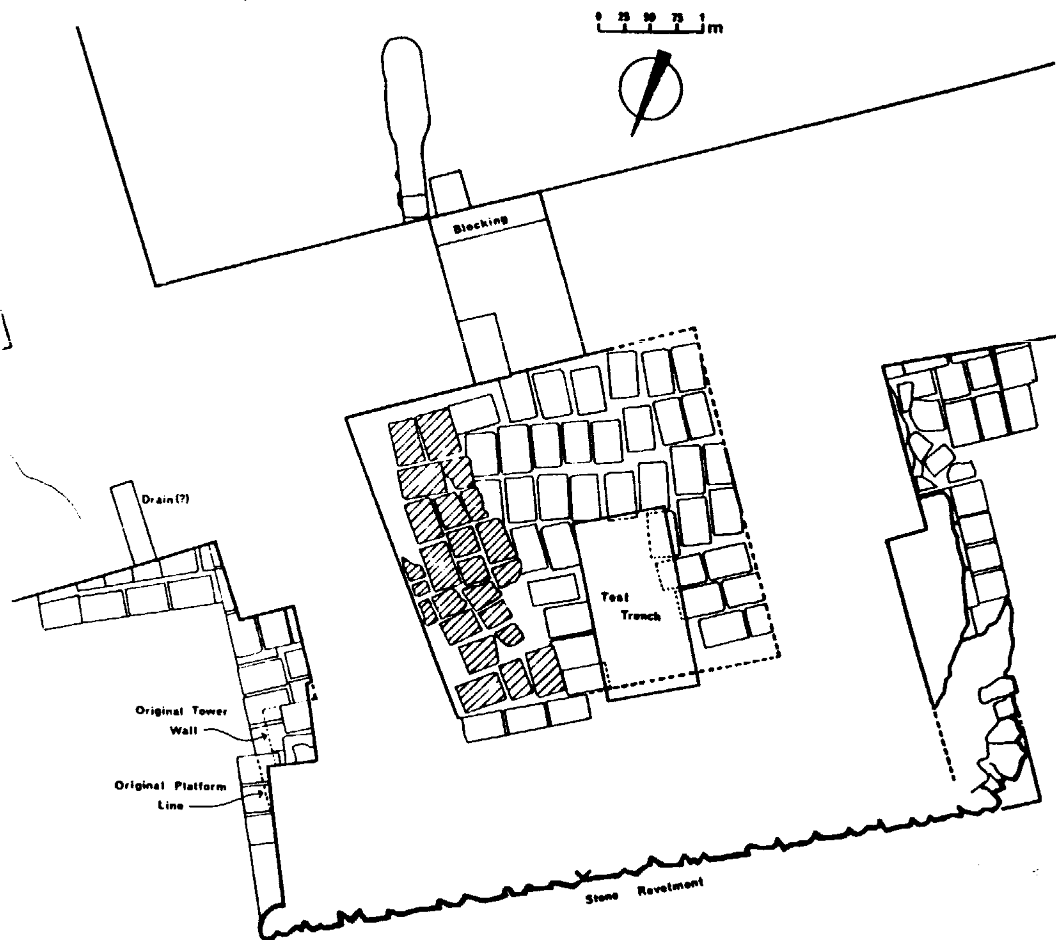


تصویر شمارهٔ (۳۱) : گودین تپه، دورهٔ (II) برج غربی اطاق شماره ۵.

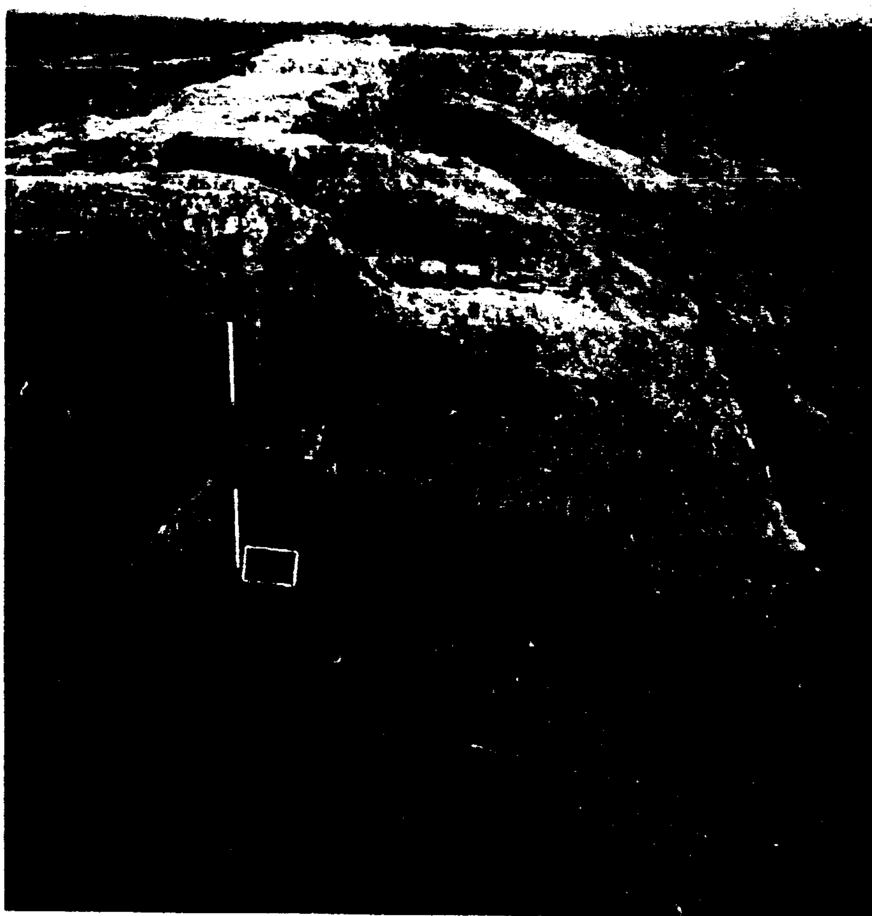


تصویر شمارهٔ (۳۲) : برش شمال - جنوب در عرض دیوار شمالی، برج غربی (اتاق ۵)،

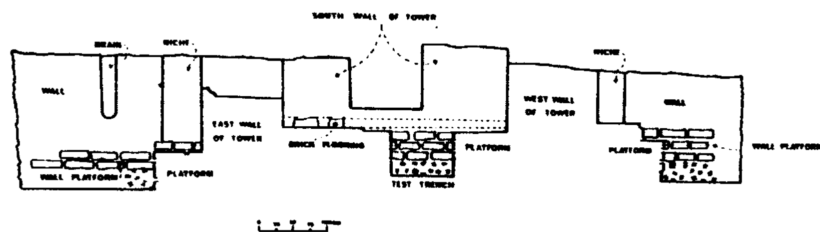
دورهٔ (II) گودین تپه



تصویر شمارهٔ (۳۳) : گودین تپه، برج شرقی (اتاق ٤)، دورهٔ (II)



تصویر شمارهٔ (٣٤): گودین تپه، دورهٔ (II)، برج شرقی (اتاق ٤) دیوار و استحکامات آن
دیده می‌شود

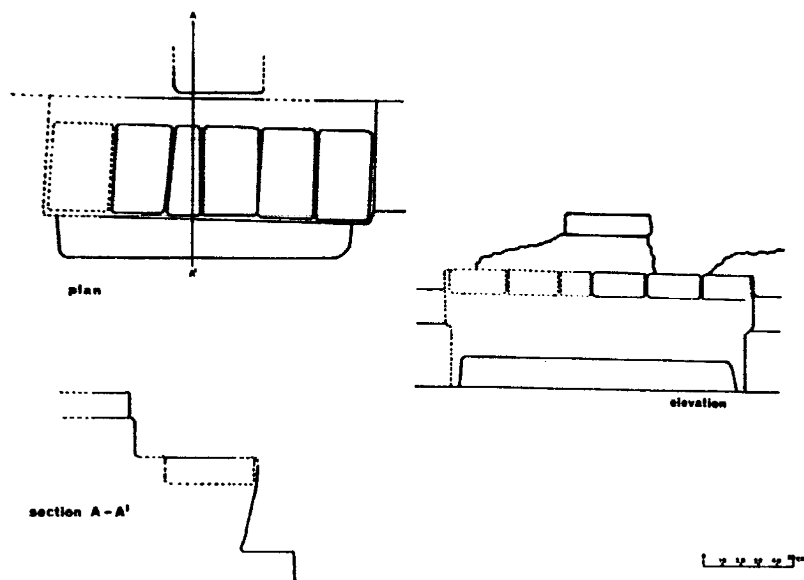


39 Section, east-west across east tower (room 4), Period II.

تصویر شمارهٔ (۳۵): گودین تپه، برش غربی - شرقی در عرض برج شرقی (اتاق ٤) دورهٔ (II)



تصویر شمارهٔ (٣٦) : گودین تپه، دورهٔ (II)، نمای غربی در طول داخلی از دیوار دارای استحکامات که نیمکت، تخت و کانال دیوار شمالی از تالار ستوندار را نشان می‌دهد.





تصویر شمارهٔ (۳۷): طرح و تصویر تخت مقابل دیوار شمالی از تالار ستوندار گودین، دورهٔ

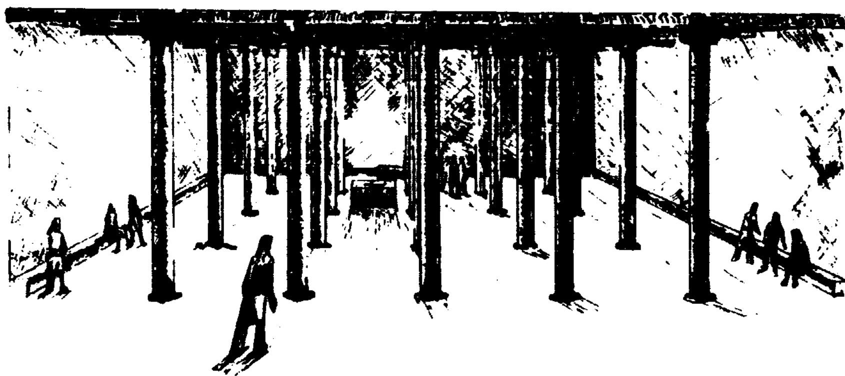
(II)



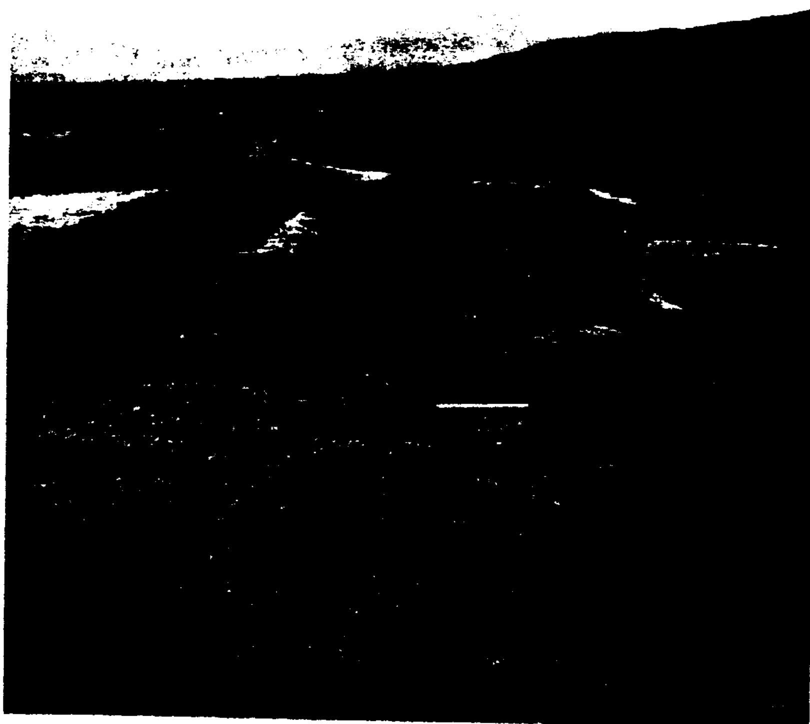
تصویر شمارهٔ (۳۸): گودین، دورهٔ (II)، نمائی از گوشهٔ شمال شرقی از تالار ستوندار از

جنوب غربی که پایه‌های ستون آتشدان، تخت و نیمکت‌های در طول دیوارهای شمال و شرق را نشان

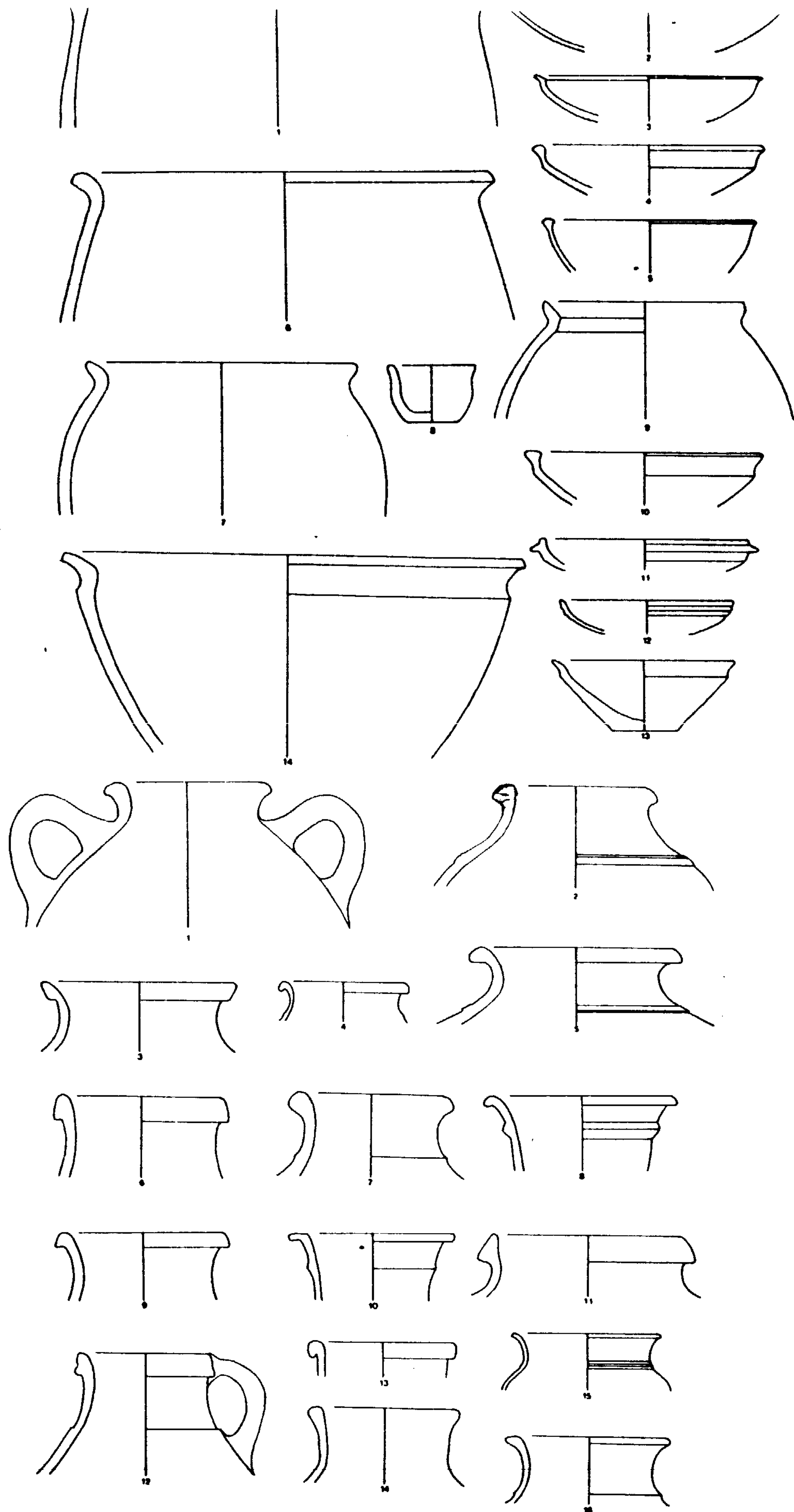




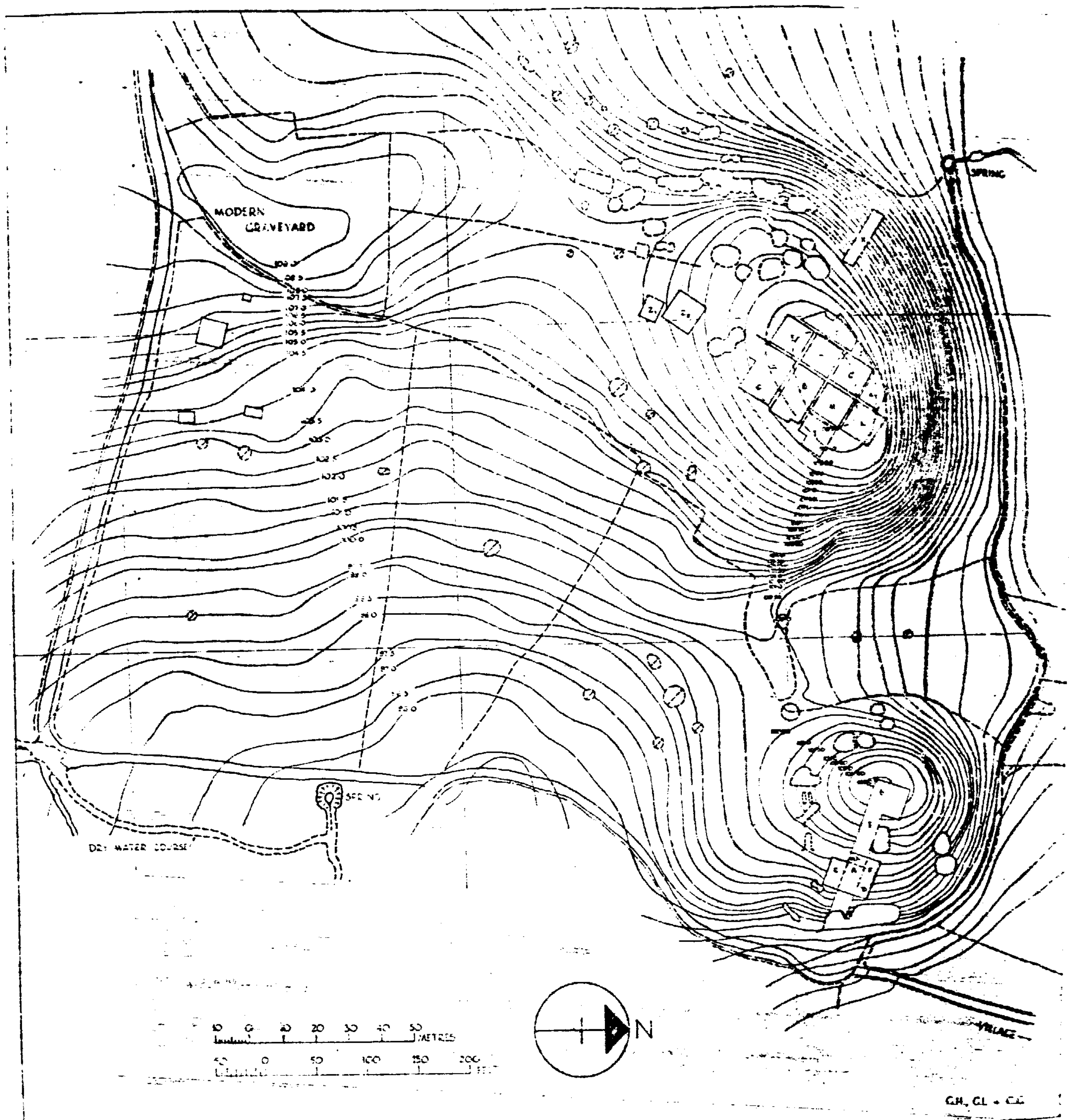
تصویر شمارهٔ (۳۹): طرح تالار ستوندار گودین



تصویر شمارهٔ (۴۰): گودین، دورهٔ (II) اتاق شماره (۷)، که تیغهٔ دیوار، پایهٔ آجری ستون، کوره و نمای داخلی از دیوار دارای استحکامات را نشان می‌دهد.



تصویر شمارهٔ (٤١): گودین، دورهٔ (II) طرح ظروف سفالین



تصویر شمارهٔ (٤٢): ناحیه‌های کشف شده سالهای ۱۹٦٦ و ۱۹٦۷، باباجان تپه

LEVEL 1
LEVEL 2A
LEVEL 2
10 METRES

تصویر شمارهٔ (۴۳): باباجان، تپه مرکزی، طبقهٔ (II, II A, I) را نشان می‌دهد.

WEST TOWER

WEST LONG ROOM

S. TOWER

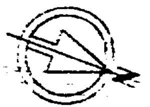
COURT

EAST LONG ROOM

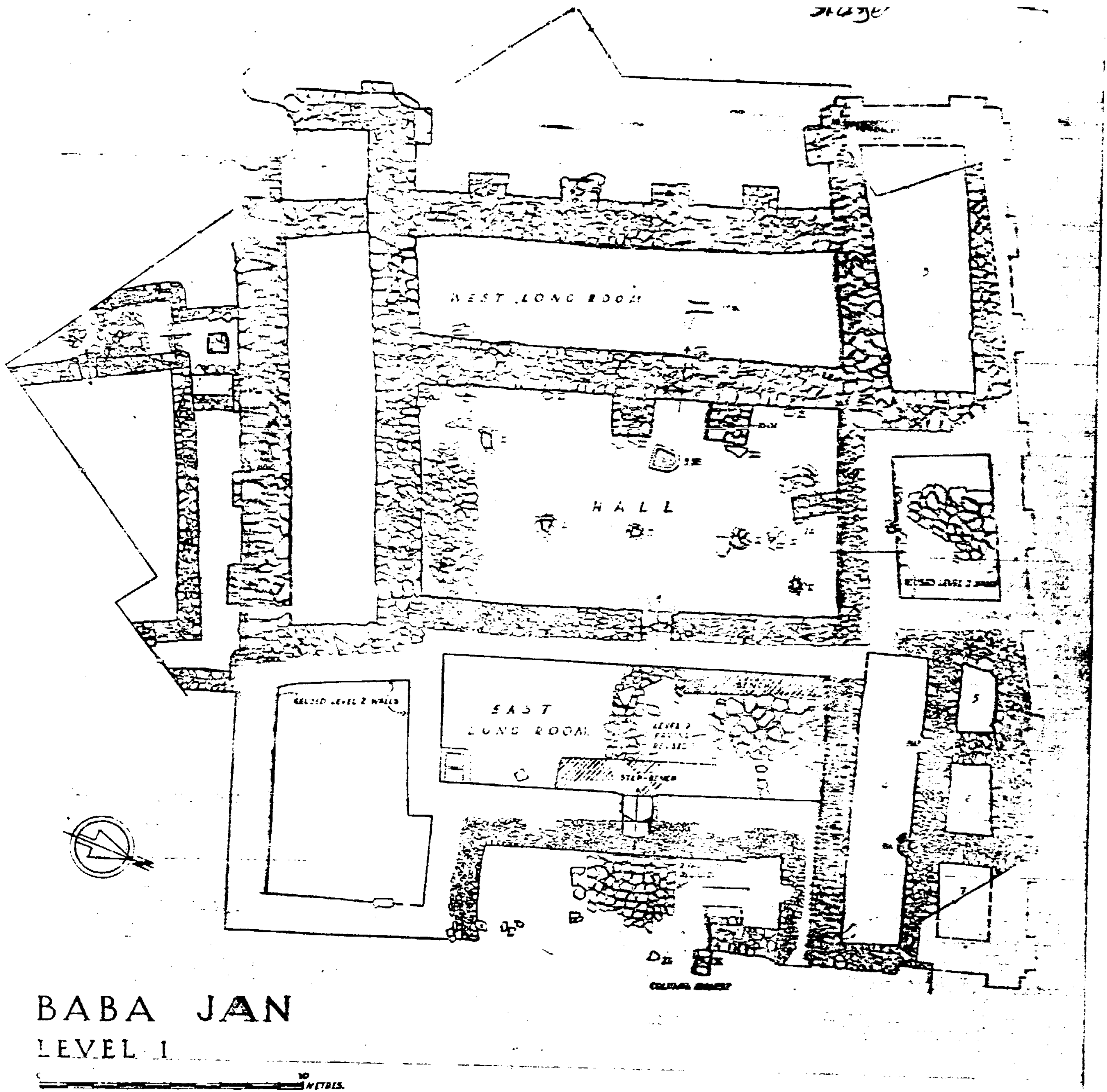
SE

NE

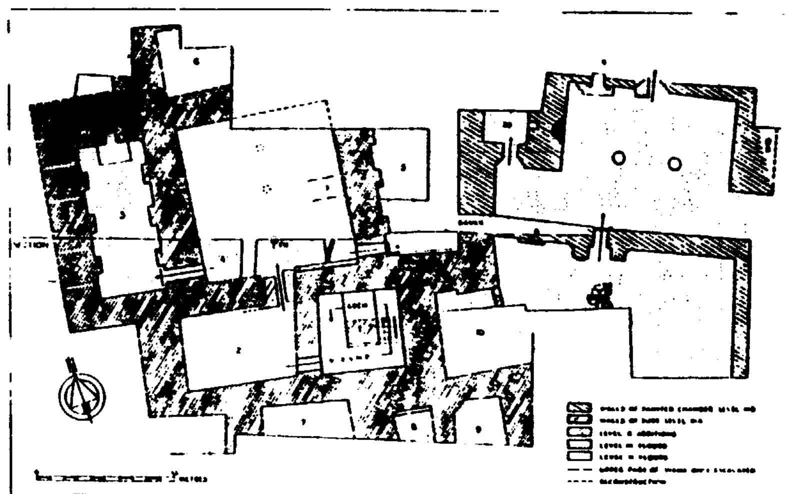
BABA JAN
LEVEL 2



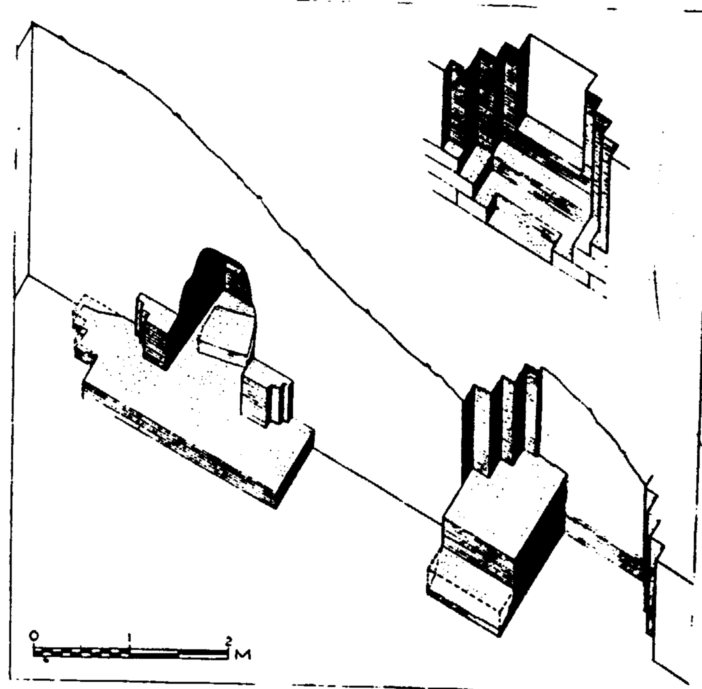
تصویر شمارهٔ (٤٤): باباجان، آثار معماری طبقهٔ (II)



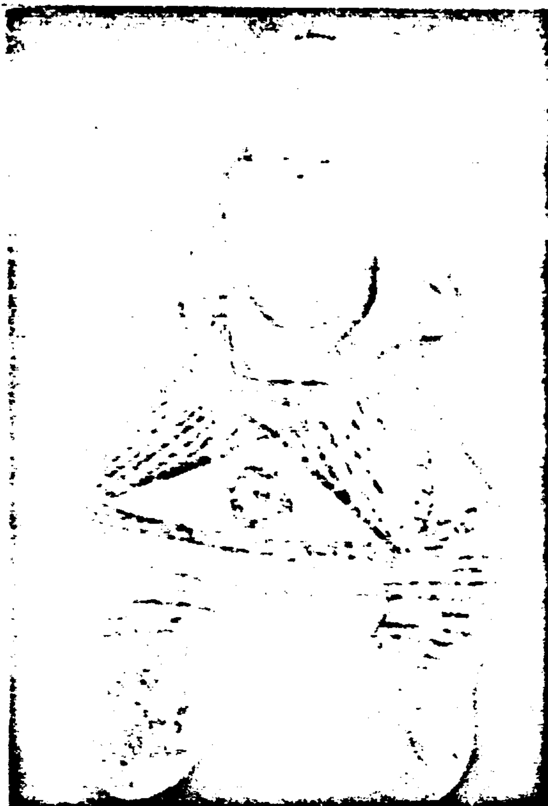
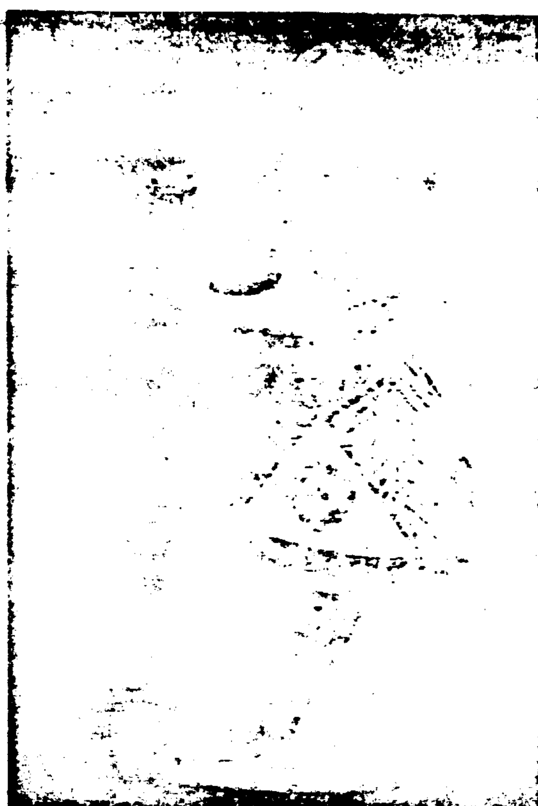
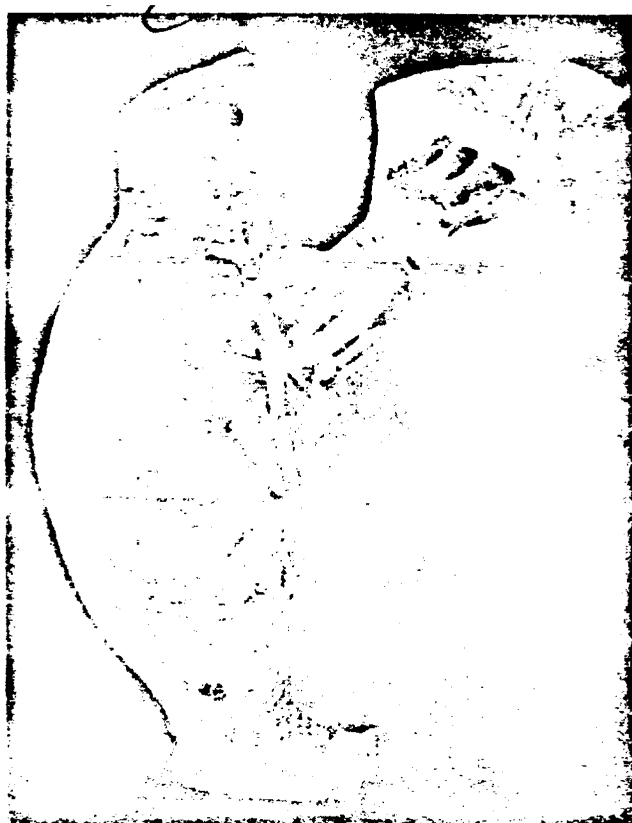
تصویر شمارهٔ (٤٥): باباجان، طبقهٔ (I)



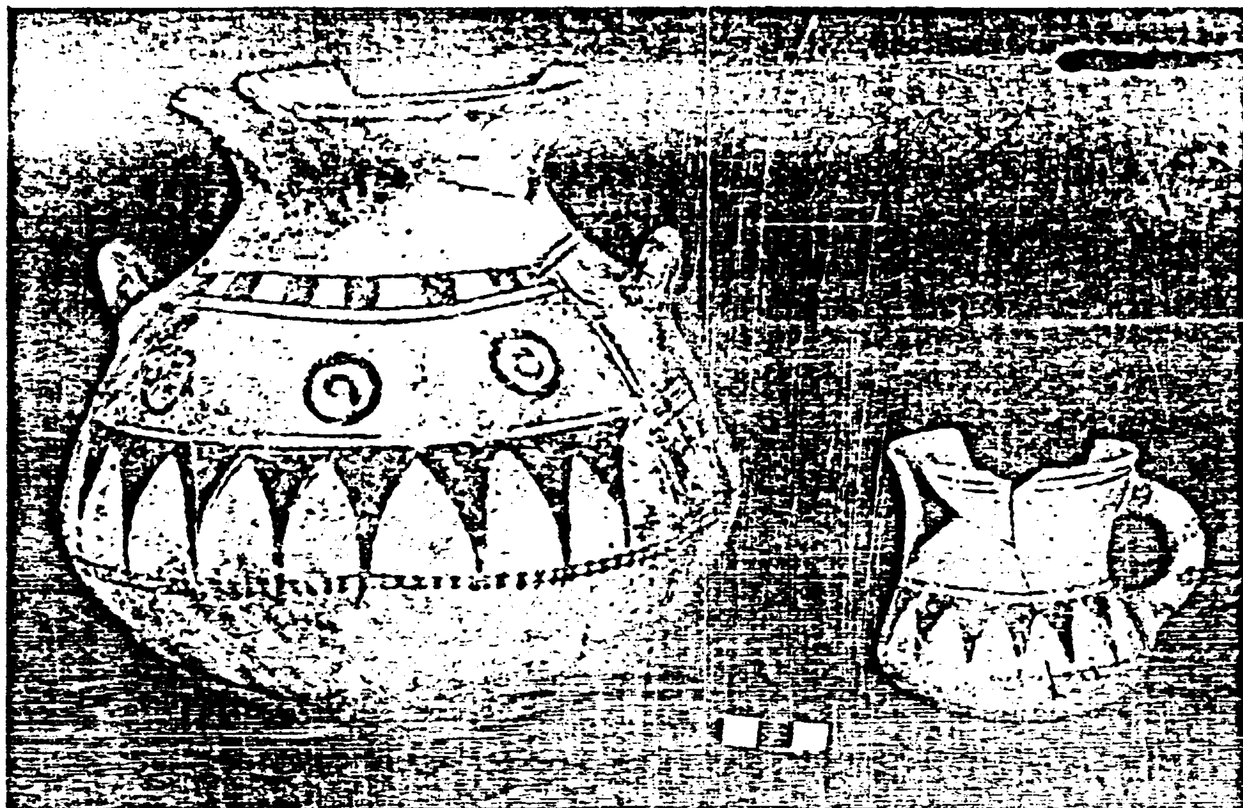
تصویر شمارهٔ (٤٦): باباجان، آثار معماری تپه شرقی



تصویر شمارهٔ (٤٧): باباجان، اتاق منقوش و پنجره کاذب دیوار آتشگاه

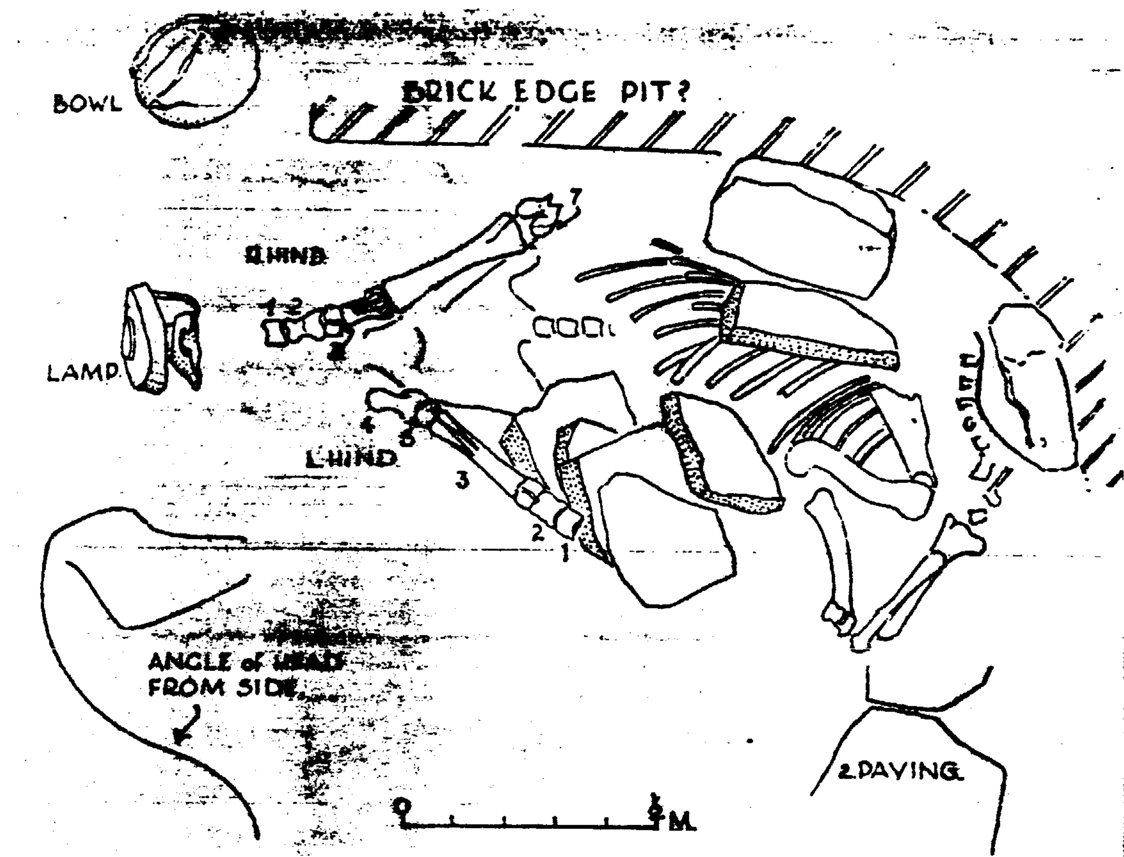




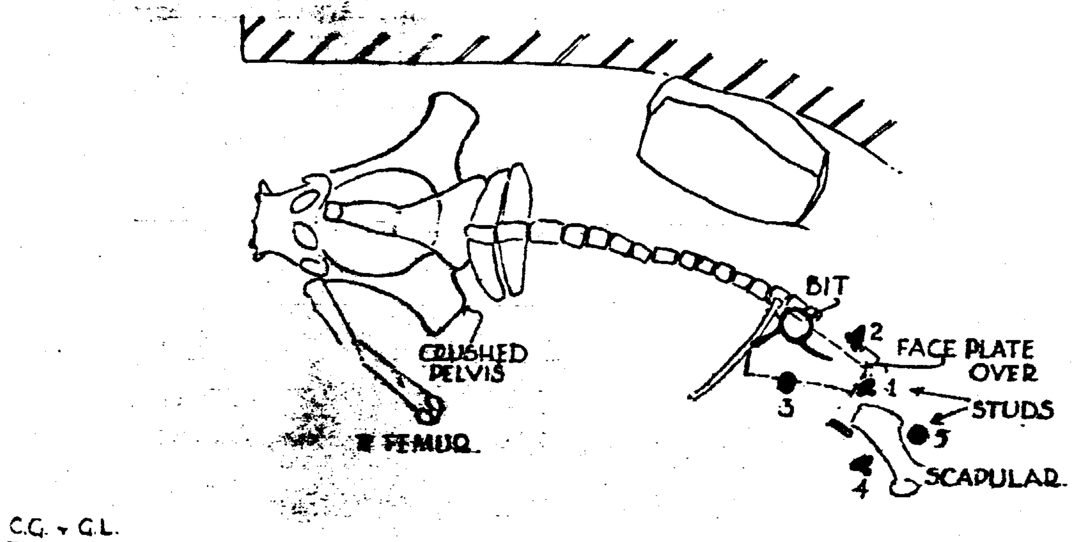
تصویر شمارهٔ (٤٨): نقاش روی ظروف باباجان تپه که طرحهای انسان را نشان می‌دهد.





تصویر شمارهٔ (۴۹): باباجان، نقوش ظروف سفالین





تصویر شمارهٔ (۵۰): باباجان، تپه مرکزی، تدفین اسب و ابزار و آلات برتری

Abstract

The Med's history is one of the Most brithen Period of Art exaitation in the historical Period that, is the basis of great Achamenit's emperor art. This art in it's hiah exaltation was under the in fluence of nighboring countries such us: urarto, Assur, Mana, Lasite, and so on and.

Has created a great art Mixture which is the basis of art in the historical and even Islamic Period. The Medes how were from aryen decent, enter to Iran from cald causien month, and north westtern of Iran on the basis of imiartion philasophy in the past world. They mingled with native people during their imigreation. They were poeple how hat civilization, culture, system and soon.

The mede's according to the foreighn countries Injuries (Assur, Elam, ...) united with native people and fighten to enemies.

They increased their emperor and on the basis of Verities of wars to the neighboring of Countries, rendered Assuryan. They strengthend their emperor from tiers for the first time. They Left a great Civilization, which are in the rocks, in the first architectur art, and the other's are in the plains on the basis of next develoupment in the second Architectur art. For example, Noshijan, Goddin, Baba-Jan. Finally Achamenit dynesty emarged in 6 th B.C. Using the experiences of Mede's arts and militaries.

So, I tried to prove the Following propozals:

1- The Mede's entered to Iran from coucousian month and north western of Iran.

2- No spcification of the Mede's traces of art is due to their permanece battles to urartu, Mana, Assur and new comers and mixture of art amoung these people.

3- Noshijan Tapeh is anly a religious place and belonng to mede's and is a specific period.

4- The most develpment of med's archetecture art observed in the Goddin tapeh.

Sarred Of Art And Historia Of Mede's From The Point Of Archaeology

A Thesis
Presented For
The Master Of Science Degree

Scool Of Humanities
Tarbiat Modarres University

Abdor-reza Mohajerinejad

Autumn 1995